

جریده شعلہ جاوید ارکان مرکزی حزب کمونیت (مائونیت) افغانستان
است که عمدتاً در خدمت تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت
ملی مردمی و انقلابی (شعلہ شخص کونئی جنگ خلق) قرار دارد.
(اساتذہ حزب)

شعلہ جاوید



ارکان مرکزی حزب کمونیت (مائونیت) افغانستان

دلو ۱۳۹۸ (فبروری ۲۰۲۰)

دور چهارم

شماره (۲۳)

شکستِ مفتحانه
دموکراسی تحمیلی
ارتجاعی و
اشغال‌گرانه
امپریالیستی در
افغانستان
صفحه ۶

افغانستان به
کجا می‌رود؟
صفحه ۱۰

آیا طالبان یک پروژه امریکایی
است؟
صفحه ۱۶

پروژه صلح
دولت امریکا
با طالبان

سرانجام مذاکرات تقریباً یک‌ونیم
ساله به اصطلاح صلح میان دولت
امریکا و طالبان ظاهراً به نتیجه
رسید. قرار است به تاریخ دهم
حوت سال جاری خورشیدی یک
تفاهمنامه به اصطلاح صلح میان
دولت امریکا و طالبان در قطر به
امضا برسد و به عنوان یک مقدمه
ضروری برای امضای این
تفاهمنامه "صلح"، هر دو طرف
یک برنامه تخفیف خشونت
یک‌هفته‌ای از سوم حوت
تا دهم حوت سال جاری خورشیدی
ادامه در صفحه ۲

امریکایی و متحدین شان از افغانستان توافق صورت بگیرد و سپس مذاکرات بین‌الافغانی میان افغان‌ها شروع گردد. آن‌ها فکر می‌کنند که موافقت اشغال‌گران امپریالیست امریکایی با آن‌ها بر سر امضای تفاهم‌نامهٔ دوجانبهٔ صلح میان شان، در غیاب رژیم دست‌نشانده، به نفع شان تمام شده و رسماً آن‌ها را در سطح بین‌المللی، منطقه و افغانستان به عنوان قهرمانان جنگ استقلال افغانستان تثبیت می‌نماید. اما این نتیجه‌گیری حقیقت ندارد.

قبل از هر چیزی به خاطر این که حضور اشغال‌گرانهٔ امپریالیست‌های امریکایی و متحدین شان در افغانستان نه تنها با دیوار چین از موجودیت پوشالی رژیم دست‌نشاندهٔ اشغال‌گران امپریالیست جدا نیست، بلکه اصولاً در پیوند نزدیک باهم قرار دارند و لازم و ملزوم همدیگر هستند. بنابراین توافق با منحصر ساختن مذاکرات صلح با اشغال‌گران امپریالیست امریکایی در واقعیت امر و در عمل توافق با نیمهٔ دیگر حالت مستعمراتی کشور، یعنی موجودیت پوشالی رژیم دست‌نشاندهٔ اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین شان بوده است.

به طور مشخص، این مذاکرات دوجانبهٔ امریکا- طالبان در عمل توافق با دوام قرارداد امنیتی میان امریکایی‌ها و رژیم بوده است و این از یک جهت

را در عمل تطبیق نمایند. اجرای این برنامه از طرف نیروهای امریکایی و رژیم پوشالی در حقیقت امر تا سرحد آتش بس رعایت می‌گردد. ولی برنامه‌ای را که طالبان اجرا خواهند کرد، یک برنامهٔ تخفیفِ خشونت خواهد بود و نه یک آتش بس عمومی.

وقتی تخفیف موقتِ خشونت یک هفته‌یی به پایان برسد و تفاهم‌نامهٔ "صلح" میان اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و طالبان به امضا برسد، مناسبات میان اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین امپریالیست شان از یک طرف و طالبان از طرف دیگر رسماً از حالت تقابل-تبانی وارد مرحلهٔ تبانی-تقابل می‌گردد و عمدتاً حالت جنگی خود را از دست می‌دهد، ولی مناسبات میان رژیم دست‌نشانده و طالبان کماکان در حالت تقابل-تبانی قرار خواهد داشت.

در طی تقریباً یک‌ونیم سال گذشته که اشغال‌گران امپریالیست امریکایی با طالبان در مذاکرات رسمی و غیررسمی برای "صلح" قرار داشته‌اند، طرف طالبان پیوسته اصرار داشته‌اند که آن‌ها حاضر نیستند قبل از به پایان رسیدن موفقیت‌آمیز مذاکرات با امریکایی‌ها پروسهٔ مذاکرات با رژیم را شروع نمایند. آن‌ها در ظاهر قبل از هر چیزی تقاضا داشته‌اند که در قدم اول باید روی موضوع خروج قوای

عنوان یک جنگ داخلی ارتجاعی و توأم با مداخلات خارجی دوام خواهد کرد. دوام جنگ به این صورت در واقع نتیجه دو مرحله‌یی ساختن آن توسط طالبان است و مسئولیت تاریخی آن نیز بر عهده آن‌ها است که فقط و فقط به منافع سیاسی انحصاری شان توجه دارند و منافع کشور و مردمان کشور را به طور کل در نظر نمی‌گیرند، چه رسد به این که آن را در اولویت قرار دهند.

3 - امضای تفاهم‌نامه صلح میان امریکایی‌ها و طالبان نمی‌تواند به صورت اتوماتیک پایان کامل حالت مستعمراتی در کشور باشد. حالت مستعمراتی در کشور می‌تواند مثل زمان استعمار انگلیس دهه‌ها دوام نماید، بدون این که الزاماً باعث حضور فزینی نیرومند قوای جنگی امریکایی در افغانستان باشد. اگر رژیم دست‌نشانده با حضور نیرومند یا غیرنیرومند طالبان، ولی توأم با قراردادهای استعماری مثل "توافق‌نامه استراتژیک" و "توافق‌نامه امنیتی" میان رژیم و دولت امریکا، دوام نماید و استخبارات امریکایی مثل استخبارات زمان استعمار انگلیس، بعد از جنگ‌های اول و دوم با استعمارگران انگلیسی، عمیقاً و وسیعاً در کشور نفوذ داشته باشد، باز هم حالتی در کشور وجود خواهد داشت که ارتجاع داخلی یکجا

توافق با دوام حالت اشغال کشور است. به عبارت دیگر این مذاکرات دوجانبه در عمل به مفهوم توافق با دوام کمک‌های تسلیحاتی پنج میلیارد دلری امریکا با رژیم بوده است و این نیز از یک جهت توافق با ادامه دوام حالت اشغال کشور است.

به هیچ وجه گمان نمی‌رود که در تفاهم‌نامه صلح دوجانبه میان امریکا و طالبان، این موارد گنجانده شده باشد. دلیل اساسی آن هم این است که طالبان خود در حرص به دست آوردن دالره‌ای میلیاردی متذکره یا حداقل بخش مهمی از آن‌ها می‌سوزند.

گرچه در مورد صدور حکم نهایی راجع به تفاهم‌نامه صلح میان امریکایی‌ها و طالبان باید منتظر نشست تا به امضا برسد و منتشر گردد؛ ولی از هم اکنون نیز می‌توان موضع‌گیری‌های درین مورد به عمل آورد.

1 - تخفیف مؤقت خشونت پایان کامل جنگ نیست و برقراری آتش‌بس نیز نیست. حتی اگر این موعد مؤقت یک هفته‌یی مؤفّقانه با پایان برسد، بلافاصله صلح در کشور برقرار نخواهد شد.

2 - امضای تفاهم‌نامه صلح میان امریکایی‌ها و طالبان به معنای پایان جنگ جاری در کشور نیست و جنگ جاری در کشور از هر دو طرف به

نیز چیز دیگری جز یک خیانت ملی آشکار محسوب نمی‌گردد، کما این که درین مورد شک و شبهه در مورد توافقات پنهانی میان طالبان و امریکایی‌ها وجود دارد و قویاً احتمال دارد که این موضوع اساساً در تفاهم‌نامه روشن نگردد. در هر حال خیلی زمان می‌برد که چنودچون این قضیه به صورت نهایی روشن گردد.

6 - خواست رقبای اصلی جهانی و منطقه‌یی امپریالیزم امریکا یعنی امپریالیزم روسیه و سوسیال‌امپریالیزم چین در مورد خروج قوای امریکایی از افغانستان، "خروج مسئولانه این قوا" از کشور است. واضح است که منظور از "خروج مسئولانه قوای امریکایی از افغانستان" آن نوع خروج این قوا از افغانستان است که برای آن‌ها باعث پیدایش "دردسره‌های" جدید یا افزایش "دردسره‌های" موجود نگردد. طبیعی است که چنین خروجی فقط در صورتی ممکن است که تضاد میان این ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ جهانی در سطح جهان و منطقه در حال فروکش قرار داشته باشد، در حالی که تضاد مذکور نه در حالت فروکش بل‌که در حالت تشدید قرار دارد. بناءً "خروج مسئولانه قوای امریکایی از افغانستان" فعلاً ممکن و میسر نیست.

7 - بنابراین صلح به مفهوم ختم جنگ به طور کلی در افغانستان یک

با امپریالیست‌های امریکایی و متحدین شان در یک صف واحد به عنوان دشمنان عمده در مقابل استقلال کشور و آزادی ملی مردمان کشور قرار خواهند داشت.

4 - گفته می‌شود که طالبان حاضر شده اند چند پای‌گاه نظامی استراتژیک امریکا در افغانستان را طی چند سال آینده دست‌ناخورده باقی بگذارند. واضح است که اگر چنین توافقی صورت گرفته باشد، این یک خیانت ملی آشکار محسوب می‌گردد. وقتی حضور پای‌گاه‌های نظامی استراتژیک اشغال‌گران امریکایی در افغانستان دوام نماید، چه فرق می‌کند که این پای‌گاه‌ها پای‌گاه‌های مجانی باشند یا پای‌گاه‌های کرایه‌ی؟ وقتی وابستگی مطلق نظامی رژیم به اصطلاح حاکم در افغانستان به اشغال‌گران امپریالیست کماکان دوام نماید، چه فرق می‌کند که پول امریکایی به نام کرایه پای‌گاه‌ها به آن رژیم داده شود یا به نام کمک‌های تسلیحاتی؟ مگر خاک‌فروشی کرایه با خاک فروشی مجانی، و گرفتن پول آن به نام دیگری، کدام فرق اساسی نسبت به هم‌دیگر دارند؟

5 - هم‌چنان گفته می‌شود که طالبان با حضور نیرومند استخباراتی امریکا در افغانستان نیز موافقت کرده اند. باز هم واضح است که اگر واقعاً چنین توافقی صورت گرفته باشد، این

نیرومند استخبارات دول امریکا در افغانستان، حداقل تعداد معدودی از قوای امریکایی در چند پای‌گاه نظامی استراتژیک در افغانستان نیز حضور داشته باشند تا از یک جانب گویا متوجه حرکات القاعده و مخصوصاً داعش در افغانستان باشند و از طرف دیگر حرکات روسیه، چین، ایران و غیره را نیز از نزدیک زیر نظر بگیرند.

8 - اجرای برنامه یک هفته‌یی تخفیف خشونت در قدم اول، نشان می‌دهد که میان دو طرف مذاکره‌کننده هنوز آن اطمینان کامل وجود ندارد که بر پایه آن بتوانند تفاهم‌نامه صلح میان شان را امضا نمایند. برعلاوه حتی اگر این تفاهم‌نامه در تاریخ تعیین شده (دهم حوت 1398 خورشیدی) به امضا برسد، طوری که دولت امریکا از قبل اعلام کرده است، یک تفاهم‌نامه مشروط خواهد بود و نه یک تفاهم‌نامه غیرمشروط و به طور کلی قابل اجرا. این تفاهم‌نامه حداقل در طی مدت معینی بعد از امضا می‌تواند دوباره نادیده گرفته شود و یا حداقل مورد تعلیق قرار بگیرد.

امر مسلم و واضح این است که آن چه به نام صلح در افغانستان در حال شکل‌گیری است، صلحی بر مبنای منافع علیای توده‌های مردمان کشور و مصالح علیای استقلال کشور نمی‌باشد. بنابراین مسایل اساسی انقلاب کشور کماکان لاینحل

چیز است و صلح میان امپریالیست‌های اشغال‌گر امریکایی و طالبان چیز دیگری. این صلح به صورت اتوماتیک نمی‌تواند به مفهوم ختم جنگ میان نیروهای جنگی رژیم دست‌نشانده و طالبان تلقی گردد. در واقع باید مذاکرات مشکل و نفس‌گیری میان رژیم پوشالی و طالبان شروع گردد و ادامه یابد، که به نتیجه رسیدن کامل آن مستلزم سپری شدن چند سال است و در طول این مدت جنگ میان آن‌ها دوام خواهد کرد.

برعلاوه حتی صلح میان رژیم پوشالی و طالبان نیز نمی‌تواند به مفهوم صلح میان طالبان و تمامی مخالفان آن‌ها در بیرون از رژیم تلقی گردد. ازین منظر می‌توان گفت که نتیجه صلح میان امپریالیست‌های امریکایی و طالبان می‌تواند به جای ختم جنگ به طور کلی در افغانستان باعث صاف‌بندی مجدد نیروهای جنگی رژیم و طالبان و همچنان حمایت‌کنندگان خارجی آن‌ها در کشور گردد.

صلح میان امریکایی‌ها و طالبان و حتی صلح میان رژیم پوشالی و طالبان نمی‌تواند به صورت اتوماتیک باعث صلح میان امریکایی‌ها و رژیم با القاعده و داعش در افغانستان گردد. به عبارت دیگر برای امریکایی‌ها و رژیم پوشالی به‌ترین تضمین در مورد افغانستان این است که علاوه بر حضور

شکست مفتضحانه دموکراسی تحمیلی ارتجاعی و اشغال‌گرانه امپریالیستی در افغانستان

اعلام نتایج نهایی دور چهارم انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده به طور بسیار واضح و آشکار شکست مفتضحانه این دموکراسی تحمیلی ارتجاعی و اشغال‌گرانه امپریالیستی در افغانستان را به نمایش گذاشت. نتایج غیررسمی اولیه این انتخابات تعداد مجموعی افراد شرکت‌کننده در انتخابات را در حدود دومیلیون و هشتصد هزار نفر نشان داد. اما نتایج رسمی اولیه آن توسط کمیسیون انتخابات در حدود یک‌میلیون و هشتصد هزار نفر اعلام گردید. به عبارت دیگر یک میلیون رأی انداخته‌شده به صندوق‌های انتخاباتی به عنوان آراء تقلبی و غیرمعتبر شناخته شده و از لیست شرکت‌کنندگان در انتخابات حذف شدند. بناءً تا این جا مشخص گردید که مجموعاً یک میلیون رأی از مجموع آراء موجود در

می‌ماند و حتی ممکن است تغییرات و تحولات فاحشی در رده بندی تضادهای عمده و غیرعمده کشور نیز رونما گردد.

بنابراین "راه باز و جاده دراز است!" قدر مسلم این است که باید به استقبال اوضاع جدید و فرصت‌های نوین مبارزاتی و چالش‌های مبارزاتی برخاسته از آن شتافت. ضرورت جدی وجود دارد که باید روی‌کردهای مبارزاتی خود را در انطباق با تحولات حاصله در اوضاع افغانستان، منطقه و جهان و طبعاً در انطباق با استقامت استراتژیک خط و مشی حزب، کم‌وبیش بازبینی نمود.

"هیئت تحریریه"

www.sholajawid.org

sholajawid2@hotmail.com

حدود 7 فیصد مجموع افراد دارای حق رأی در کشور.

به این ترتیب مشکل اساسی این انتخابات، تقلب‌کاری دسته‌های انتخاباتی اشرف‌غنی و عبدالله‌عبدالله نبوده بل که اساساً این انتخابات متقلبانه بوده است. یعنی این که اکثریت قریب به اتفاق افراد دارای حق رأی یعنی 93 فیصد آن‌ها درین انتخابات شرکت نکرده اند. طبعاً به اصطلاح رئیس جمهور منتخب این انتخابات فقط با سه‌ونیم فیصد مجموع آراء + 1 رأی از مجموع آراء ریخته شده به صندوق‌های انتخاباتی، رئیس جمهور به اصطلاح منتخب رژیم خواهد بود. برعلاوه غیر از اشرف‌غنی و عبدالله‌عبدالله هیچ یکی از سایر کاندیداها، به شمول امیر حزب اسلامی (گلبدین حکمت‌یار)، نتوانستند در این انتخابات یک‌صد هزار رأی داشته باشند، در حالی هر یکی از آن‌ها باید اسناد یک‌صد هزار نفر از طرفداران خود را به کمسیون انتخابات ارائه می‌کردند تا می‌توانستند در لیست کاندیداهاى انتخابات شامل شوند. ازین قرار تمامی آن‌های که در جریان انتخابات کمتر از یک صد هزار رأی آوردند نیز تقلب‌کار هستند. مثلاً گلبدین حکمت‌یار مجموعاً هفتاد هزار (70000) رأی آورده است یعنی سی‌هزار رأی کمتر از مجموع اسناد ارائه شده به کمسیون انتخابات برای شمولیت در لیست کاندیداها. به عبارت دیگر سی‌درصد (30 فیصد) اسناد ارائه شده دسته انتخاباتی "صلح و عدالت اسلامی" مربوط به حزب اسلامی به

صندوق‌های انتخاباتی (دومیلیون و هشتصد هزار رأی) آراء تقلبی هستند که مجموعاً در حدود سی‌وشش فیصد آراء موجود در صندوق‌های انتخاباتی را نشان می‌داد.

اما در مقابل این اعلام نتایج رسمی اولیه انتخابات، دسته‌های حریف انتخاباتی اشرف‌غنی مجموعاً شانزده هزار (16000) شکایت انتخاباتی به "کمسیون شکایات انتخاباتی" رژیم ثبت کردند که بیش‌ترین این شکایات به دسته انتخاباتی عبدالله‌عبدالله تعلق داشت. این دسته انتخاباتی مجموعاً سه‌صد هزار رأی (300000) دیگر را نیز به عنوان آراء غیرمعتبر شناسایی کرده و خواهان حذف آن از لیست رأی دهندگان گردید. اگر این درخواست پذیرفته می‌شد، در واقع مجموع آراء تقلبی 1300000 (یک میلیون و سه صد هزار) رأی می‌شد که در حدود 46 فیصد مجموع آراء موجود در صندوق‌های انتخاباتی را نشان می‌داد، یعنی فی‌صدی تقلبات در این انتخابات را از 36 فیصد به 46 فیصد بالا می‌برد و کل آراء معتبر را به 1500000 (یک میلیون و پنج صد هزار) رأی پایین می‌آورد.

حال اگر مجموع نفوس فعلی افغانستان را در حدود سی‌وشش میلیون (36000000) نفر تخمین بزنیم، می‌توانیم بگوییم که حداقل بیست میلیون (20000000) نفر افراد دارای حق رأی در افغانستان وجود دارند که از میان آن‌ها فقط یک‌ونیم میلیون (1500000) نفر در انتخابات شرکت کرده اند یعنی صرفاً در

در واقع نتایج نهایی دوره انتخاباتی چهارم ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده، به نحوی مثل انتخابات آخری پارلمانی پاکستان، توسط قوای مسلح رژیم تعیین گردید. در انتخابات پارلمانی اخیر پاکستان ارتش پاکستان حرف آخر را زد و عمران خان و حزیش را به قدرت رساند. در انتخابات ریاست جمهوری کنونی افغانستان نیز قوای مسلح رژیم، اعم از اردو، پولیس و استخبارات رژیم حرف آخر را زدند و نتایج انتخابات را به نفع اشرف‌غنی رقم زدند. این کار گرچه در ظاهر توسط "کمسیون انتخابات رژیم" صورت گرفت، ولی عامل اصلی این کار در اساس قوای مسلح رژیم بود که حتی در چند مورد به سرکوب خونین بعضی از مخالفان اشرف‌غنی، مثلاً "عظا محمدنور" و "قیصاری" و سایرین، اقدام نمود. واضح است که این اقدامات سرکوب‌گرانه به هیچ صورت ممکن نبوده است که بدون مشوره با فرمان‌دهان عالی‌رتبه قوای خارجی اشغال‌گر در نیروهای "حمایت قاطع" صورت گرفته باشد. بر علاوه تبدیلی‌ها و جابه‌جایی‌های وسیع افسران عالی‌رتبه نظامی در اردو، پولیس و استخبارات رژیم که به قصد جلوگیری از کودتای احتمالی دسته عبدالله عبدالله صورت گرفت و باعث تضعیف شدید نیروهای مربوط به آن دسته گردید، بدون استشاره مستقیم یا غیرمستقیم افسران عالی‌رتبه نیروهای اشغال‌گر "حمایت قاطع" ممکن و میسر نبوده است.

همه این فعالیت‌های سرکوب‌گرانه برای این صورت گرفت که هم‌سویی

"کمسیون انتخابات"، اسناد تقلبی بوده است.

بنابراین مشکل اساسی انتخابات دوره چهارم انتخاباتی ریاست جمهوری رژیم این نبوده و نیست که اشرف‌غنی با تقلب خود را رئیس جمهور منتخب رژیم اعلام کرده است، بلکه این است که این انتخابات اساساً یک انتخابات تقلب‌کارانه بوده است. فرض کنیم اگر اشرف غنی نه بلکه عبدالله عبدالله به عنوان رئیس جمهور "منتخب" رژیم اعلام می‌گردید، آیا مشکل اساسی این انتخابات حل و فصل می‌گردید؟ نه حل و فصل نمی‌گردید، بلکه بیش‌تر از پیش عمق و گسترش می‌یافت. طبعاً این وضعیت در صورتی پیش می‌آمد که "کمسیون شکایات انتخاباتی" و هم‌چنان "کمسیون انتخابات" رژیم سه‌صدهزار رأی دیگر را از لیست شرکت‌کنندگان انتخابات حذف می‌کردند تا در نتیجه آن مجموع آراء اشرف‌غنی به شش‌صدهزار رأی پایین می‌آمد و آراء عبدالله عبدالله بیش‌تر از آن می‌شد، هیچ یک نصف مجموع آراء جمع یک رأی را تکمیل نمی‌توانست و در نتیجه انتخابات به دوره دوم می‌رفت و در آن دوره نیز تقلبات وسیع‌تر صورت می‌گرفت و احتمالاً باز هم دعوای انتخاباتی سراز نو شروع می‌گردید و این بار نتایج نهایی انتخابات باز هم حداقل پنج ماه دیگر به تعویق می‌افتاد. شاید این بار عبدالله عبدالله رئیس جمهور رژیم می‌شد و اشرف‌غنی رئیس اجراییه رژیم و تجربه ناکام "حکومت وحدت ملی" یک بار دیگر به گونه دیگری تکرار می‌گردید.

جمهوری رژیم، در حقیقت اعتبار و حیثیت دموکراتیک فوق‌العاده اندک مؤسسات به اصطلاح دموکراتیک، انتخاباتی و غیرنظامی رژیم دست‌نشانده را به صفر تقرب داده و برای آن چیزی باقی نگذاشته است. بنابراین در طرف رژیم پوشالی نیز در واقع فقط نیروهای اردو، پولیس و استخبارات رژیم به عنوان مؤسسات معتبر قابل حمایت از طرف اربابان اشغال‌گر رژیم و مشخصاً نیروهای نظامی اشغال‌گر امریکایی در افغانستان، باقی مانده است. بنابراین در شرایط فعلی حیثیت اشرف‌غنی بیش‌تر از آن که به عنوان رئیس جمهور انتخابی رژیم دست‌نشانده مطرح باشد، به عنوان سرقوماندان اعلاى قوای مسلح رژیم دست‌نشانده مطرح است.

رسوایی انتخاباتی رژیم دست‌نشانده در شرایط بسیار حساس سیاسی یعنی شرایط اختتام مذاکرات صلح میان امریکایی‌ها و طالبان و آستانه آغاز مذاکرات صلح میان رژیم دست‌نشانده و طالبان به وقوع پیوسته است. اگر این رسوایی به نحوی ترمیم و اصلاح نشود، تأثیرات شدیداً ناگواری بر موقف اشغال‌گران و رژیم در مذاکرات صلح خواهد داشت. بنابراین اشغال‌گران امریکایی و مشخصاً زلمی خلیل‌زاد رئیس هیئت مذاکره‌کننده امریکایی در مذاکرات قطر سعی خواهند کرد که حداقل به صورت مؤقت روی این رسوایی سرپوش بگذارند تا زمانی که تفاهمنامه صلح میان دولت امریکا و طالبان به امضاء برسد و هیئت مذاکره‌کننده به اصطلاح جمهوری اسلامی افغانستان تعیین گردد.

سازش‌کارانه جناح حقانی در میان طالبان با جناح اشرف‌غنی در رژیم دست‌نشانده که در دوره دوم انتخابات ریاست جمهوری قبلی رژیم، که بنا به اعتراف صریح و آشکار رئیس امنیت ملی رژیم (رحمت‌الله نبیل) در آن زمان، به نفع اشرف‌غنی به وجود آمده بود، در مقطع زمانی کنونی بازم روی دست گرفته شود و در خدمت به پیش‌برد مذاکرات صلح میان دولت امریکا و طالبان قرار بگیرد. بی‌جهت نبوده است که دقیقاً در همین مقطع زمانی مصاحبه سراج‌الدین حقانی (معاون اول ملاهیبه‌الله رهبر کنونی طالبان) با مجله نیویارک تایمز امریکا به نفع صلح و ختم جنگ منتشر گردیده است.

واقعیت این است که جنگ کنونی میان رژیم دست‌نشانده و طالبان، جنگی است میان نیروهای مسلح دو طرف و صلح میان آن‌ها نیز به معنای ختم جنگ میان آن‌ها محسوب می‌گردد. در واقع باید گفت که طالبان یا به طور کلی "امارت اسلامی طالبان" بیش‌تر از آن که یک دولت مدرن با خصوصیات مدرن و وسیع دولتی باشد، یک نیروی نظامی و جنگی بدوی با خصوصیات عقب‌مانده قبیله‌ای و مذهبی است.

در طرف رژیم دست‌نشانده نیز در واقع در شرایط فعلی یک وضعیت مشابه حاکم گردیده است. با رسوایی بارآمده توسط اعلام نتایج نهایی انتخابات به نفع اشرف‌غنی در واقع باید قاطعانه گفت که از یک طرف این رسوایی و از طرف دیگر بی‌التفاتی حساب‌گرانه اربابان امپریالیستی رژیم نسبت به کلیت انتخابات ریاست

حکومت توسط هر دو دسته انتخاباتی نه منطقی است و نه هم می‌تواند مورد پذیرش اجتماعی و بین‌المللی قرار بگیرد. اگر مورد پذیرش هم قرار بگیرد، که احتمال وقوع آن اندک است، به جز درهم و برهم شدن بیش‌تر از پیش کل رژیم و باز شدن پای امپریالیست‌های روسی در افغانستان نتیجه دیگری نخواهد داشت و "بازی بزرگ جدیدی" از سر شروع خواهد شد.

اگر به رسوایی انتخاباتی رژیم ازین منظر نگاه کنیم می‌توانیم صریحاً بگوییم که چانه‌زنی‌های دسته انتخاباتی عبدالله‌عبدالله صرفاً به خاطر امتیازگیری‌های سیاسی در بافت آینده حکومت و همچنان در بافت هینت مذاکره‌کننده با طالبان صورت می‌گیرد و طبعاً دسته مذکور موفق خواهد شد که بخشاً به امتیازات مورد خواستش در هر دو مورد دست بیابد. در غیر آن ایجاد دو

قرار بود سند ذیل در شماره 22 جریده شعله‌جاوید منتشر گردد. اما متأسفانه از نشر در آن شماره بازماند و اینک در شماره 23 شعله جاوید به نشر آن اقدام می‌گردد.

افغانستان به کجا می‌رود؟

امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی، دست‌پروده‌های شان را در سال 1374 خورشیدی از حجره‌های مدارس دینی پاکستان بیرون کشیده و در طی مدت کوتاه تقریباً دو ساله در مرکز افغانستان بر اریکه قدرت نشاندند. اما زمانی‌که تشخیص نمودند که طالبان نمی‌توانند به طور شاید و باید اهداف شوم شان را در افغانستان و منطقه برآورده سازند، به فکر ساقط ساختن امارت اسلامی طالبان برآمدند



فرود آورده و تن به انقیاد ملی دادند. لذا احزاب ساخته و پرداخته شان را در وزارت عدلیه رژیم دست‌نشانده راجستر نمودند و از این طریق به تبلیغ و ترویج تیوری انقیاد ملی پرداختند. انقیاد ملی توسط اشغال‌گران مدت چند سال در افغانستان ادامه یافت و تمام قراء و قصبات را در برگرفت و آن‌ها به آسانی توانستند که به بسیاری از اهداف شوم شان در افغانستان دست یابند.

بعد از چند سال طالبان به کمک کشورهای منطقه و نیروهای سیاسی متحد شان توانستند خود را جمع و جور نمایند و به مقاومت علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده شان بپردازند. این مقاومت قسمی و ارتجاعی روز به روز شدت و حدت بیش‌تری به خود گرفت و عملاً کشور را به دو قسمت مستعمره - نیمه فیودالی و نیمه مستعمره - نیمه فیودالی تقسیم نمود. این زمانی است که امپریالیزم روسیه خود را تا حدودی از بحران‌های اقتصادی ناشی از فروپاشی بلوک وارسا، تجزیه شوروی و سقوط دولت سوسیال‌امپریالیستی در تمام قلمرو "شوروی" - که شکست سوسیال‌امپریالیزم شوروی در جنگ افغانستان نقش مهمی در ایجاد این وضعیت داشت - بیرون نموده و در مقابل امپریالیزم امریکا قد برافراشت. از طرف دیگر سوسیال‌امپریالیزم چین نیز می‌رود تا در طی یکی دو دهه آینده به قدرت درجه یک جهانی از لحاظ اقتصادی تبدیل شود.

در چنین حالتی تباخی بین اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر

و به بهانه "مبارزه علیه تروریزم"، "تأمین دموکراسی" و "آزادی زنان" اکثریت کشورهای امپریالیستی تحت رهبری امپریالیزم امریکا به تجاوز و تهاجم وحشیانه بر افغانستان از طریق هوا ادامه دادند. در جریان این حمله امپریالیستی، احزاب ارتجاعی و جنایت‌کار جهادی، "خلقی" - پرچمی‌های جنایت‌کار و ملیشه‌های بدنام به عنوان لشکر پیاده اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا وارد صحنه گردیدند و رژیم طالبان را از اریکه قدرت به زیر کشیده و افغانستان به اشغال و به انقیاد اشغال‌گران امپریالیست درآمد. در چنین حالتی موجی از تسلیمی سر بلند نمود و کسانی که در گذشته از جریان دموکراتیک نوین بریده و زیر نام "گروه انقلابی..." و "محفل هرات" (که بعداً در یک ترکیب وسیع‌تر تحت نام چهار گروه متحده "تازه اندیشی" را بنیان نهادند) تبارز نموده بودند و علیه خط اصولی جریان دموکراتیک نوین و مدافعین آن جریان به تحقیر، توهین و لجن‌پراگنی پرداخته بودند، از این تجاوز و اشغال‌گری استقبال نمودند.

آن‌ها همان‌طوری که در زمان جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدور شان تن به سازش‌های طبقاتی و ملی دادند و در مقابل دشمنان ملی و طبقاتی سر تسلیم فرود آوردند، به همان‌گونه اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌ها به رهبری امپریالیزم امریکا را به فال نیک گرفته و سرتعظیم به بارگاه اشغال‌گران امپریالیست

است که دیر یا زود این پروسه تکمیل گردد.

دلیل راه انداختن سروصدا در مورد "صلح" توسط اشغال‌گران امریکایی این است که از یک طرف مصارفات جنگی شان را پایین بیاورند و از سوی دیگر پای‌گاه‌های نظامی خویش را حفظ و انقیاد ملی بر مردمان افغانستان را تحکیم نماید، و اگر نتواند طالبان را به طور کل به بخشی از رژیم دست‌نشانده تبدیل نماید حد اقل میان شان درزی ایجاد نموده و اکثریت شان را به بخشی از رژیم دست‌نشانده تبدیل کند. ما به خوبی شاهد آنیم که از یک طرف اشغال‌گران سروصدای صلح راه انداخته اند و از سوی دیگر جنگ را به شدت ادامه می‌دهند.

ما بارها گفته ایم که طالبان دست‌پروردگان دیروزی امپریالیزم امریکا و انگلیس اند و جنگ مقاومت قسمی که توسط طالبان به پیش برده می‌شود، دیر یا زود به سازش کشیده و به شکست منجر می‌گردد، زیرا جنگ مذکور جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی نیست و تأمین‌کننده منافع توده‌های زحمت‌کش افغانستان نمی‌باشد. فقط و فقط جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی جنگی است که تأمین‌کننده منافع توده‌ها بوده و تا استقرار حاکمیت توده‌ها یعنی پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین به پیش می‌رود. ما طرفدار چنین جنگی هستیم، زیرا این جنگ، جنگ قاطبه ملت افغانستان است که تحت رهبری پیش‌آهنگ پرولتاریا به پیش برده می‌شود.

امریکا و امپریالیزم روسیه و سوسیال‌امپریالیزم چین تا حدودی جایش را به رقابت بین شان داده است. امپریالیزم اشغال‌گر امریکا که بحران اقتصادی شدیدی دامن‌گیر آن گردیده، طبق اظهار ترامپ در این مدت به مقدار هفت تریلیون دالر صرف مصارف جنگی‌اش در منطقه شرق میانه نموده است که از جمله یک تریلیون دالر آن مصارف جنگ افغانستان در ظرف 18 سال گردیده است. بنابراین امپریالیزم امریکا به این نتیجه رسیده که ادامه جنگ در افغانستان این بحران را بیش از همه افزایش می‌دهد و زمینه مساعدی برای رقبایش آماده می‌سازد تا وی را بیش‌تر از همه در افغانستان زمین‌گیر نمایند و روسیه امپریالیستی انتقام شکست در افغانستان را از او بگیرد. بناءً به فکر سازش با طالبان یعنی دست‌پروردگان دیروزی و مغضوب شدگان امروزی شان برآمد و طرح "مذاکرات صلح" با طالبان را ریخت.

طالبان که دست‌پروردگان دیروزی امپریالیزم امریکا و انگلیس بودند، به این نتیجه رسیده اند که بیش‌تر از این نمی‌توانند به جنگ ادامه دهند و ادامه جنگ به نفع شان نخواهد بود. لذا به خواست اشغال‌گران امریکا مبنی بر "مذاکرات صلح" پاسخ مثبت دادند و هم اکنون دهمین دور مذاکرات بین طالبان و امریکایی‌ها در جریان است. بدین ترتیب طالبان با پذیرفتن "مذاکرات صلح" اشغال‌گران امریکایی از تقابل قسمی با اشغال‌گران امپریالیست به تقابل-تبانی با آن‌ها روی آورده اند. بیش‌ترین احتمال این

دهند و بالاخره مذاکرات بین‌افغانی را بپذیرند.

بنابراین آغاز مذاکرات میان دو طرف به معنای آغاز روند سازش و تبنای میان آنها است و دیر یا زود روند سازش و تبنای میان طالبان و رژیم دست‌نشانده آغاز خواهد گردید. زیرا نه میان اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و طالبان تضاد بنیادی وجود دارد و نه میان امارت اسلامی طالبان و جمهوری اسلامی رژیم دست‌نشانده تضاد بنیادی وجود دارد. بناءً تضاد میان شان ذاتاً می‌تواند بر مبنای سازش و تبنای حل و فصل گردد، جنگ میان آنها خاتمه یابد و صلح امپریالیستی و ارتجاعی میان شان برقرار شود.

باور ما این است: صلحی که میان اشغال‌گران امپریالیست و طالبان به هر شکلی به وجود آید، صلحی مبتنی بر منافع علیای توده‌های مردمان کشور نخواهد بود و نمی‌تواند حتی به عنوان یک صلح امپریالیستی و ارتجاعی سراسری در کشور برقرار شود. لذا در همان سطح محدود غیرسرتاسری خود ذاتاً عامل و حامل جنگ‌های امپریالیستی و ارتجاعی دیگری در حال حاضر و در آینده خواهد بود. برقراری روند سازش و تبنای میان اشغال‌گران امپریالیست و طالبان سرانجامی جز حفظ حالت رقیق مستعمراتی- استخباراتی و حفظ پای‌گاه‌های استراتژیک اشغال‌گران امریکایی و وابستگی شدید نظامی، سیاسی و اقتصادی کشور به آنها، چیز دیگری نخواهد بود. روند تبنای و سازشی که طالبان با اشغال‌گران امریکایی در پیش گرفته اند

این که جنگ میان اشغال‌گران امپریالیست و طالبان تا چه مدتی طول می‌کشد و "مذاکرات صلح" چه وقت تمام می‌شود، از قبل نمی‌توان به طور دقیق پیش‌بینی نمود. ما یقین داریم که فعلاً هم "مذاکرات" بین امریکایی‌ها و طالبان پیش برده می‌شود و هم جنگ. ولی این پروسه زمانی به آخر می‌رسد و آتش بس در کشور برقرار خواهد شد. زیرا یک جنگ چند ده ساله هم برای طالبان و هم برای اشغال‌گران امریکایی غیرمحمول است و به ضرر اشغال‌گران امریکایی تمام می‌شود. جنگ از یک طرف قربانی دارد و اشغال‌گران امریکایی در مدت 18 سال گذشته تلفات زیادی را متحمل شده اند و از سوی دیگر جنگ مخارج گزافی می‌طلبد. طبق اظهارات ترامپ دولت امریکا در مدت هجده سال گذشته یک تریلیون دالر در کل افغانستان و هفت تریلیون دالر در کل منطقه شرق میانه، به شمول پاکستان و افغانستان، خرج مصارف جنگی نموده است. برعلاوه امپریالیزم امریکا با تضادهای لاینحل هم در درون امریکا و هم در بیرون از کشورش روبرو است.

گرچه اشغال‌گران امریکایی در شرایط کنونی بازنده میدان جنگ نیستند که تمام شروط طالبان را بپذیرند و فوراً از افغانستان پا پس بکشند، اما از لحاظ اقتصادی با بحران شدیدی مواجه اند و باید مصارف جنگی شان را تقلیل دهند، لذا باید "مذاکرات صلح" با طالبان را تا آخر پیش ببرند. از طرف دیگر راهی را که طالبان برگزیده اند نیز بی‌برگشت است و باید این "پروسه" را پیش برده و به آتش بس تن

ما با در نظر داشت این پیچیدگی اوضاع جدید کشور، طالبان را به عنوان نیروی مقاومت جنگی ارتجاعی‌ای که در مسیر تسلیم‌طلبی ملی قرار گرفته و در مقابل امتیازاتی از اشغال‌گران امپریالیست دریافت کرده و خواهد کرد، در نظر داشته و داریم، نه به عنوان یک نیروی مقاومت کننده ارتجاعی مانند گذشته در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان. جنگ‌های که هم اکنون از طرف طالبان صورت می‌گیرد جنگ‌هایی برای گرفتن امتیازات بیشتر از اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان می‌باشد.

هرگاه طالبان در رژیم دست‌نشانده شریک شوند، انقیاد ملی بیش‌تر از حالا شدیدتر گردیده و طالبان در جرگه خابنین ملی در قبال اشغال‌گران شامل می‌گردند و در صف دشمنان عمده کشور و مردمان کشور قرار می‌گیرند. در چنین شرایطی باز هم موج تسلیم‌طلبی افزایش خواهد یافت و تیوری انقیاد ملی بیش‌تر از پیش قوت خواهد گرفت. هواداران تیوری انقیاد ملی معتقد اند که اشغال‌گران امپریالیست افغانستان ویران را آباد ساخته و دموکراسی را در افغانستان پیاده نموده و زمینه رشد بورژوازی و طبقه کارگر را در افغانستان فراهم می‌سازند. آن‌ها این مسأله را طوری بزرگ نمودند که پایه تمام استدلالات شان قرار گرفت. آن‌ها تضادها و تناقضات درونی امپریالیزم جهانی را از نظر دور داشته و دارند.

هواداران تیوری انقیاد ملی در افغانستان تلاش نمودند تا نمایشات

دیر یا زود آن‌ها را وا می‌دارد تا از در سازش و تبانی کامل با اشغال‌گران امریکایی درآیند و در قدرت پوشالی رژیم دست‌نشانده به عنوان شریک درجه دوم سهیم شوند، زیرا راهی را که طالبان در پیش گرفته اند برگشت ناپذیر است و هرگز آن‌ها نمی‌توانند به گذشته شان یعنی تقابل مطلق جنگی برگردند.

به هر صورتی که روند سازش و تبانی میان شان متحقق گردد، به همان شکل جابه‌جایی تضاد عمده و تضادهای غیرعمده مشخص می‌گردد.

ما بر این باوریم که تقابل جنگی میان اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا و طالبان در حال تبدیل شدن به حالت تبانی سیاسی قرار گرفته است. با امضای یک موافقت‌نامه میان شان دیر یا زود این حالت به پایان می‌رسد و حالت تبانی - تقابل میان شان برقرار می‌گردد که سرانجامی جز جاگزینی تقابل جنگی به تبانی سیاسی میان شان نخواهد داشت.

باز هم مکرراً می‌گوئیم که تضاد طالبان با اشغال‌گران امریکایی و رژیم پوشالی ماهیتاً تضادی است که می‌تواند از طریق سازش و تبانی میان شان حل و فصل گردد و طالبان به بخشی از رژیم دست‌نشانده تبدیل گردند.

از قبل نمی‌توان پیش‌بینی نمود که این حالت گذار میان اشغال‌گران امریکایی و طالبان تا چه زمانی دوام خواهد کرد و در این مدت گذار چه اشکالات و پیچیدگی‌هایی پیدا خواهد نمود.

سه کوه (امپریالیزم، فیودالیزم و بورژوازی کمپرادر) غیرممکن است که توده‌های زحمتکش افغانستان به استقلال و آزادی برسند.

تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان که از تیوری انقیاد ملی پیروی می‌کنند، انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک را از هم تفکیک نمی‌کنند و در واقع آزادی ملی را در شرایط کنونی چیز زاید می‌شمارند.

ما در چنین حالتی نه تنها وجود گرایش‌های سازش‌کارانه نیروهای ارتجاعی با اشغال‌گران امپریالیست را قبول داریم، بلکه گرایش‌های انقلابی را نیز در نظر گرفته و معتقدیم که به تدریج گرایش‌های انقلابی بر گرایش‌های سازش‌کارانه و ضد انقلابی چیره می‌شود. برعلاوه ما معتقدیم که برای چیره‌گی گرایش‌های سالم، سازنده و انقلابی بر گرایش‌های سازش‌کارانه و ضد انقلابی باید با جدیت مبارزه نمود و بر آن گرایش‌های فایق آمد. این ایمان خلل‌ناپذیر ماست که روحیه انقلابی خویش را از دست نمی‌دهیم. ما به خوبی آگاهیم که منافع علیای توده‌های ستمدیده طلب می‌نماید که آن‌ها خواهان استقلال، آزادی و دموکراسی نوین باشند. بنابراین پیش‌برد تبلیغ و ترویج انقلابی در میان آن‌ها پایه‌های بالقوه عمیق و وسیعی دارد و ما موظفیم از طریق پیش‌برد کارویکار انقلابی توده‌های امکان بالقوه مذکور را به نیروی بالفعل انقلابی تبدیل نماییم.

بنام آزادی ازین طریق انقلاب ملی را به سرانجام رساند و در تابعیت از انقلاب ملی انقلاب دموکراتیک نوین را نیز انجام داد، یا به عبارت دیگر باید هم ظلم و ستم

مضحک اشغال‌گران و رژیم پوشالی را مشروعیت بخشند، بنام تمام نمایشات مضحک اعم از انتخابات ریاست جمهوری، پارلمانی و شوراهای ولایتی شرکت نمودند، کمپاین‌های انتخاباتی به راه انداختند، به تبلیغ و ترویج تیوری انقیاد ملی پرداختند و به جرگه خائنین ملی پیوستند.

هجده سال گذشته به خوبی بی‌پایه بودن استدلال تیوری انقیاد ملی را ثابت ساخت. تعداد زیادی از روشن‌فکران و توده‌های ستمدیده خواهان انقیاد ملی نیستند؛ آن‌ها میهن پرستان شرافتمندی هستند که از وضعیت کنونی جداً نگرانند.

ما هیچ‌گاه خطر انقیاد ملی را انکار نمی‌کنیم و صریحاً اظهار می‌داریم که در برابر افغانستان دو آینده وجود دارد: یکی آزادی و دیگری انقیاد. وظیفه ما در این برهه حساس تاریخ کشور و مردمان کشور کسب آزادی و جلوگیری از انقیاد است. ما بر خلاف هواداران تیوری انقیاد ملی وجود هر دو امکان فوق‌الذکر را قبول داریم و تأکید می‌ورزیم که پیروزی بالآخره از آن توده‌های زحمتکش افغانستان می‌باشد، چون خلق سازندگان تاریخ اند.

ما در شرایط کنونی در کار تبلیغی و ترویجی خویش شرایط رسیدن به استقلال و آزادی را توضیح و بیان می‌داریم و برای تحقق آن به طور جدی می‌کوشیم. ما این را خاطر نشان می‌سازیم که برای رسیدن به استقلال و آزادی باید انقلاب ملی را به سرانجام رسانیم و در پیوند و تابعیت از آن انقلاب دموکراتیک نوین را نیز به فرجام رسانیم؛ زیرا بدون برانداختن

کمیرادور و بوروکرات فکر ساختن کشور، چیز بیهوده‌ای است. توده‌های زحمت‌کش افغانستان فقط آن‌گاه نجات پیدا می‌کنند تا این همه ناهنجاری‌ها در افغانستان درهم شکسته شود. فقط پس از درهم شکستن کهنه است که می‌توان افغانستان نوینی ساخت و توده‌ها را از رنج و فلاکت نجات داد. در افغانستان کنونی ظلم و ستم اشغال‌گران امپریالیست و ظلم و ستم بورژوازی بوروکرات و فیودالیزم بر شانه‌های توده‌ها سنگینی می‌نماید. اما استقلال، آزادی و دموکراسی نوین در کشور کم‌بود است. تا زمانی‌که توده‌ها ظلم و ستم اشغال‌گران امپریالیست و ظلم و ستم بورژوازی بوروکرات‌ها و فیودال‌ها را درهم نشکنند به استقلال، آزادی و دموکراسی دست‌رسی پیدا نمی‌کنند.

اشغال‌گران امپریالیست را درهم شکست و هم ظلم و ستم فیودالیزم و بورژوازی بوروکرات را. بدون درهم شکستن این سه کوه توده‌های ستم‌دیده هرگز به آزادی و دموکراسی دست نخواهند یافت.

تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان عقیده دارند که اشغال‌گران امپریالیست کشور ویران را آباد می‌کنند، بناءً نباید برای درهم شکستن آن‌ها به کاروییکار انقلابی دست زد، بل‌که برای ساختن کشور باید با آن‌ها همکاری نمود. در شرایط کنونی دو راه بر سر راه ما وجود دارد: سازش و مقاومت. سؤال این‌ست که باید تن به مقاومت داد و یا سازش؟ آیا باید نیروهای اشغال‌گر را شکست داد یا نه؟ آیا باید فیودالیزم و بورژوازی بوروکرات را درهم شکست یا نه؟ به نظر ما بدون درهم شکستن سه کوه یعنی امپریالیزم، فیودالیزم و بورژوازی

این مقاله قبل از نهایی شدن توافق میان امریکایی‌ها و طالبان برای امضای تفاهم‌نامه صلح میان آن‌ها به تاریخ دهم حوت سال جاری خورشیدی، آماده انتشار گردید و اینک با همان صورت در این شماره از جریده شعله‌جاوید منتشر می‌گردد.

آیا طالبان یک پروژه امریکایی است؟

"سازمان رهایی... و "ساما" در همه جا تبلیغ می‌نمایند که طالبان یک پروژه نواستعماری امپریالیزم امریکاست. آیا واقعیت چنین است؟ برای این‌که روشن شود که طالبان کیانند و توسط چه کسانی

رژیم بود. امپریالیزم امریکا دست به کار شد، طلبه‌ها را از حجره‌های مدارس دینی بیرون نمود، تحریک طالبان را به کمک دولت پاکستان و بعضی از دولت‌های عربی ایجاد نمود و سرانجام بر اریکه قدرت نشاند، یعنی "پروژه" را تکمیل نمود.

به همین ترتیب توسط پرویز مشرف و ارتش پاکستان دست به کودتای نظامی زد و با ساقط کردن دولت ملکی پاکستان به برقراری حکومت نظامی در پاکستان دست زد. برای این که این پروژه به پیروزی برسد امپریالیزم امریکا و انگلیس، پاکستان و عربستان سعودی را، به حمایت طالبان تشویق نمودند و خودشان به طور غیرمستقیم از آن‌ها حمایت نمودند و پشت سرشان ایستادند. اما کمپنی یونیکال برای پیش‌برد اهدافش از تحریک طالبان به صورت مستقیم حمایت نمود و پول و امکانات از طریق حامد کرزی و پدرش به دسترس طالبان قرار می‌داد. در آن زمان حامد کرزی و پدرش در واقع از جمله طالبان فعال بودند.

در آن زمان امپریالیزم امریکا معتقد بود که می‌توان توسط طالبان کشورهای آسیای میانه را به تسلیم وادار نمود و از این طریق به منابع نفت و گاز آسیای میانه دسترسی پیدا نموده و پایپ‌لاین‌های گاز آسیای میانه را از طریق افغانستان به پاکستان و هند انتقال دهد و بر علاوه هم کشورهای آسیای میانه را به بازار تجارتي خود تبدیل نموده و مواد بنجل خویش را در این بازارها آب نماید و کاملاً این کشورها را از روسیه جدا ساخته و تحت سیطره

پرورانده شده اند، بهتر است که تاریخ ظهور و زوال تحریک طالبان به طور واضح و روشن ارزیابی شود.

در سال 1360 خورشیدی مدارس دینی برای طلبه‌های افغانستانی با حمایت آی اس آی پاکستان و کمک‌های مالی عربستان سعودی در پاکستان افتتاح گردید و به صورت منظم سال به سال گسترش یافت. امپریالیزم امریکا در آن زمان تشخیص داده بود که طلبه‌های افغانستانی در مدارس پاکستان به‌ترین نیروی حاضر و آماده خدمت برایش در آینده می‌باشند، لذا به طور غیرمستقیم از مدارس مذهبی پشتیبانی نموده و دولت عربستان سعودی را تشویق به کمک مالی می‌نمود. در این زمان می‌توان گفت که طالبان یک پروژه امریکایی بود و امپریالیزم امریکا این پروژه را توسط آی اس آی پاکستان و کمک‌های مالی عربستان سعودی پیش برد. زمانی‌که شرکت بریداس ارجنتائینی خواست تا لوله‌های گاز ترکمنستان را از طریق افغانستان به پاکستان و هند برساند و برای انتقال لوله‌های گاز با دولت ربانی در افغانستان و دولت پاکستان وارد مذاکره گردید و با آن‌ها توافق‌نامه‌ای به امضاء رساند. در این میان شرکت یونیکال امریکایی به رقابت با شرکت بریداس برخاست و در دادگاه لاهه دعوا راه انداخت. در آن زمان نمایندگی حقوقی کمپنی یونیکال به دوش حامدکرزی و زلمی‌خلیل‌زاد قرار داشت.

برای این‌که شرکت بریداس موفق به کشیدن لوله‌های گاز از طریق افغانستان به پاکستان و هند نگردد نیاز به سقوط هر دو

مبدل شده بود. نتیجه این نزدیکی آن بود که نیروهای مربوط به القاعده در افغانستان بسیار قدرت‌مند گردیدند و به خصوص موقعیت‌های نسبتاً حساس نظامی را به دست گرفتند. یکی از الزامات این وضعیت آن بود که طالبان نیز با کمپنی بریداس ارجنتائینی روابط نزدیک برقرار نمود و از کمپنی یونیکال فاصله گرفت.

این عوامل داخلی و خارجی و بر علاوه دوام جنگ‌ها در افغانستان باعث گردید که کمپنی نیوکال نتواند موفق به انتقال پایپ‌لین‌های گاز ترکمنستان از طریق افغانستان به پاکستان و هند گردد. امپریالیزم امریکا و انگلیس که از ناکامی پروژه شان مایوس گردیده بودند، در تلاش بودند تا راهی برای به دست گرفتن مسئولیت مستقیم پیش‌برد اهداف شان در داخل افغانستان بیابند. درست در همین موقع حادثه حمله به مرکز تجاری بین‌المللی، پنتاگون و قصر سفید در امریکا، توأم با تلفات سنگین خود، پیش آمد، مسئولیت آن به دوش القاعده، که در افغانستان متمرکز شده بود، انداخته شد و دولت امریکا فرصت یافت که فوراً دست به کار شده و بر افغانستان حمله نماید، امارت اسلامی را بر اندازد و القاعده را سرکوب نماید. نتیجه این لشکرکشی، اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی بود.

اشغال‌گران امپریالیست بعد از اشغال افغانستان خواب و خیال تسلط انحصاری بر کشورهای آسیای میانه، ایران و خاور میانه و غارت و چپاول منابع این کشورها را در سر می‌پروراندند، اما این رویاها به

خویش در آورد. بدین خاطر برای اتمام این پروژه طالبان را به قدرت رساند.

اما این پروژه و پلان امپریالیزم امریکا نتیجه معکوس داد، یعنی نه تنها موفق به کشیدن پایپ‌لین‌های گاز آسیای میانه نگردید بل که زمینه ساز اتحاد دوباره کشورهای آسیای میانه با روسیه گردید. از طرف دیگر تحریک طالبان تا زمان تصرف شهر کابل تبلیغات شان این بود که آن‌ها به فکر تصرف قدرت سیاسی در افغانستان نیستند، بل که فقط می‌خواهند "فسق و فجور" را در کشور نابود کنند. در آن زمان بعضاً افواهات پخش شده در میان مردم این بود که طالبان بعد از نابود ساختن "فسق و فجور" در کشور قدرت را به ظاهر شاه می‌سپارند و خود دوباره به مدارس دینی بر می‌گردند.

اما برعکس، آن‌ها پس از تصرف شهر کابل یک "شورای اهل حل و عقد" ساختگی توسط چند صد نفر از ملاهای تابع شان تشکیل دادند، توسط همین شورا در افغانستان دست به تشکیل "امارت اسلامی" زدند و به ملا محمد عمر آخوند لقب "امیرالمومنین" دادند. یقیناً تصرف قدرت سیاسی در افغانستان از همان ابتدای ایجاد تحریک اسلامی طالبان هدف اساسی آن‌ها بوده است.

اما تشکیل "امارت اسلامی افغانستان" تا حد نسبتاً زیادی نتیجه نزدیکی طالبان با القاعده و مشخصاً نزدیکی خانوادگی اسامه بن لادن و ملا محمد عمر آخوند و تأثیرپذیری طالبان از القاعده بود، آن‌هم در موقعی که دوستی سابق دولت امریکا با القاعده و شخص اسامه بن لادن به دشمنی

وضعیت اقتصادی همین طور پیش برود، می‌توان گفت که چین سوسیال‌امپریالیستی خواهد توانست در ظرف دو دهه بعد از لحاظ اقتصادی در موقعیت درجه اول در جهان قرار گرفته و امپریالیزم امریکا در موقعیت دومین اقتصاد امپریالیستی جهان قرار بگیرد.

این سیر افول اقتصادی امپریالیزم امریکا در سطح جهان از همین اکنون آشکار گردیده است، چنانچه همین اکنون سوسیال‌امپریالیزم چین بزرگترین شریک تجارتی خود ایالات متحده امریکا و بزرگترین شریک تجارتی استرالیا است. سوسیال‌امپریالیزم چین همین اکنون در حال مبدل شدن به بزرگترین "سرمایه گذار" در قاره آسیا است، در حالی که در قاره افریقا از قبل موقعیت اولین سرمایه‌گذار امپریالیستی (سوسیال‌امپریالیستی) را از آن خود ساخته است. روسیه امپریالیستی هم اکنون از حالت رخوت و بی‌حالی بیرون آمده و به عنوان یک ابر قدرت، به خصوص از لحاظ نظامی، در مقابل امپریالیزم امریکا قرار گرفته است.

«در نتیجه ماشین نظامی جهانی امپریالیزم امریکا به تدریج از جهات گوناگون با محدودیت‌ها و ناتوانی‌های روزافزون مواجه شده است. ازین‌جاست که برتری فوق‌العاده نظامی امریکا در جهان، به مثابه بزرگترین تکیه‌گاه زورگویی‌های هژمونستی بین‌المللی آن علیه کشورهای تحت سلطه و همچنان سایر قدرت‌های امپریالیستی در جهان، رو به ضعف گذاشته و به طور روز افزون با محدودیت‌های

یاس و ناامیدی تبدیل شد. در قدم اول پلان امپریالیست‌های اشغال‌گر به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا انتقال گاز ترکمنستان از طریق افغانستان به پاکستان و هند توسط کمپنی امریکایی یونیکال بود. مخالفت طالبان در زمان امارت اسلامی شان و جنگ آن‌ها پس از سقوط امارت اسلامی در برابر اشغال‌گران این پلان را به ناکامی کشاند.

واضح است که در اثر فروپاشی سوسیال‌امپریالیزم شوروی و بلوک وارسا ساختار جهان یک قطبی امپریالیستی شکل گرفت و باعث برآمد امپریالیزم امریکا به عنوان یگانه ابر قدرت امپریالیستی در جهان گردید. اما بعد از دوده (دهه آخر قرن بیستم و دهه اول قرن بیست و یکم) تغییراتی در سیستم جهانی امپریالیستی به وجود آمد. به نحوی که ساختار یک قطبی امپریالیستی در جهان در حال مبدل شدن به ساختار چند قطبی امپریالیستی در جهان می‌باشد و یگانه ابر قدرت جهان (امپریالیزم امریکا) در حال افول قرار گرفته است.

از یک‌طرف رشد ناموزون نظام سرمایه‌داری امپریالیستی در سراسر جهان، باعث گردیده است که اقتصاد امپریالیستی غول پیکر امریکا، به مثابه بزرگترین قدرت اقتصادی موجود در جهان کنونی، به تدریج در سراسر ضعف و ناتوانی نسبی قرار گیرد، این ضعف و ناتوانی روز به روز عمق و گسترش بیشتری می‌یابد. از طرف دیگر سهم اقتصاد امپریالیستی امریکا در اقتصاد جهانی پیوسته کاهش می‌یابد. هرگاه این

تمایل هر دو طرف به تبانی و سازش است.

هر گاه در هر شرایط مشخص بتوانیم تضادها را به دقت بررسی نموده و تضاد عمده و تضاد غیرعمده را مشخص سازیم، در آن زمان است که راه حل تضادها را به خوبی معین نموده می‌توانیم. با تعیین دقیق تضادها است که می‌توانیم استراتژی و تاکتیک صحیحی در زمینه‌های سیاسی، تشکیلاتی و نظامی برای جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی معین سازیم.

زمانی که یک کشور مورد تهاجم و تجاوز یک و یا چند کشور امپریالیستی قرار می‌گیرد و به اشغال درمی‌آید با یک سری تضادها روبرو می‌شویم. به خصوص در کشورهای عقب نگه‌داشته شده که تحت یوغ رژیم‌های ارتجاعی نیمه فیودالی - نیمه مستعمره قرار دارند. از این رو مسئله مشخص نمودن تضاد عمده و تضاد غیرعمده و هم چنین مسئله چگونگی حل این تضادها دو مسئله‌ای است که برای تعیین سر نوشت انقلاب (شکست و یا پیروی آن) از اهمیت و ارزش درجه اول برخوردار است.

چنانچه ما نتوانیم این تضادها را مشخص نموده و هر کدام را در جای‌گاهش قرار داده و مبارزات مان را طبق موقعیت تضادها عیار سازیم و یا این که آن‌ها را با هم مخلوط نماییم و از لحاظ اهمیت، هر دو (تضاد عمده و غیرعمده) را در یک سطح قرار دهیم، یا به تسلیم‌طلبی طبقاتی و یا تسلیم‌طلبی ملی خواهیم غلطید. حتی اگر در ارزیابی نقش و اهمیت تضادها در هر مرحله معین تاریخی دچار اشتباه شویم

مالی، ضعف‌های تکنیکی و کمبود منابع انسانی در مواجهه قرار گرفته است.

همین ضعف‌های درونی این ببر کاغذی است که از یک طرف شکست‌های نظامی در جنگ‌های مستقیم یا نیابتی آن را در مواجهه با مبارزات و حتی مقاومت‌های ولو ارتجاعی و قسمی در عراق، سوریه، افغانستان، یمن و کشورها و مناطق دیگر جهان رقم می‌زند و از طرف دیگر توطئه‌های گوناگون امپریالیستی آن را برای حفظ سلطه و هژمونی اش، حتی در قالب مذاکرات صلح، شکل می‌دهد. همین ضعف‌های درونی این غول پاکلین است که شکست‌های نظامی در جنگ‌های مستقیم یا نیابتی آن را در مواجهه با قدرت‌های امپریالیستی روسیه و سوسیال‌امپریالیستی چین، به مثابه قدرت‌های رقیب در حال عروج، در این گوشه و آن گوشه جهان رقم زده و در آینده نزدیک باز هم عمق و گسترش بیش‌تری خواهد بخشید.» (شعله جاوید - دور چهارم - شماره بیستم - صفحه پنجم)

همین ضعف و ناتوانی اشغال‌گران امپریالیست و در رأس آن‌ها امپریالیزم اشغال‌گر امریکا است که آن‌ها را به پای میز مذاکرات با طالبان کشانده است.

به همین ترتیب جنگ قسمی ارتجاعی طالبان جنگی است که احتمال پیروزی ندارد و طالبان که دست‌پروردگان دیروزی امپریالیزم امریکا و انگلیس بودند، این ضعف و ناتوانی خویش را به خوبی درک نموده‌اند و به همین علت به پای میز مذاکره با اشغال‌گران امریکایی کشیده شده‌اند. ده دور مذاکرات میان شان بیان‌گر

همان‌گونه که قبلاً بیان داشتیم منجر به تسلیم‌طلبی ملی و یا طبقاتی خواهد گردید. مثلاً هرگاه به طور مطلق به مبارزه علیه دشمنان عمده اهمیت قایل شویم و مبارزه علیه دشمنان غیر عمده را کلاً به فراموشی بسپاریم منجر به تسلیم‌طلبی طبقاتی می‌گردد. چیزی که در جریان مبارزه علیه اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیزم شوروی و رژیم دست‌نشانده و مزدورس صورت گرفت. و هر گاه تضادهای را با هم مخلوط کنیم یعنی تضاد عمده و تضاد اساسی را با هم منطبق بدانیم و یا این‌که تضاد غیر عمده را در اولویت قرار دهیم یا به عبارت دیگر دشمن عمده و غیر عمده را در یک ردیف قرار دهیم و یا این‌که دشمن غیر عمده را بدتر از دشمن عمده بدانیم، به تسلیم‌طلبی ملی تن داده ایم. چیزی که امروز "سازمان رهایی" و "ساما" بدان غلطیده اند. چیزی که امروز احزاب و سازمان‌های متذکره را به تسلیم‌طلبی ملی کشانده است عدم درک از فلسفه مانو است. یا به عبارت دیگر عدم تفکیک تضاد اساسی از تضاد اصلی و هم چنین عدم تفکیک تضاد اساسی از تضاد عمده و عدم شناخت دقیق تضاد عمده و غیر عمده یعنی ندیدن تفاوت میان آن‌ها.

بنا بر این طبیعی است که در شرایط کنونی هرگونه مبارزه صرف سیاسی و "مسالمت‌آمیز" برای حل تضاد عمده از طریق "مسالمت آمیز" یا "سیاسی" با نیروی اسلحه مواجه می‌گردد. تقاضا برای حل "مسالمت آمیز" تضاد عمده "خیانت عظیم" محسوب می‌گردد. بناءً حل تضاد

انقلاب به سردرگمی خواهد افتاد و رهبری انقلاب تا پیروزی غیر ممکن می‌گیرد، مگر این‌که بتوان این اشتباه را با سرعت مرفوع ساخت. تعیین صحیح تضادهای عمده و غیر عمده بدین خاطر ضروریست که:

1 - ما را به تعیین استراتژی و تاکتیک‌های صحیح و هم چنین مرحله تدارک برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی کمک می‌کند.

2 - ما را کمک می‌کند تا مرز دقیق میان انقلاب و ضد انقلاب بکشیم. یعنی ما را به شناخت نیروهای متحد و نیروهای که می‌توان آن‌ها را بی‌طرف ساخت یاری می‌کند. یا به عبارت دیگر ما را کمک می‌نماید تا دوستان و دشمنان انقلاب افغانستان را بهتر بشناسیم و هم چنین ما را یاری می‌کند تا دوستان امروزی را که می‌توانند دشمنان فردا باشند بهتر بشناسیم.

3 - ما را کمک می‌کند تا مبارزه مان را بر ضد دشمن غیر عمده به نحو احسن پیش ببریم و هم‌چنین ما را یاری می‌رساند که از جنگ بر ضد بیش از یک دشمن در زمان واحد بپرهیزیم. یا به عبارت دیگر به ما کمک می‌کند تا تضاد عمده و غیر عمده را با هم منطبق نگردانیم.

هدف ما از مشخص نمودن تضاد عمده و غیر عمده در هر مرحله مشخص تاریخی این است که از لحاظ عملی بتوانیم استراتژی و تاکتیک صحیح برای حل تضادها معین نماییم. چرا که هر گونه اشتباه از درک و ماهیت این تضادها

تمام خابنین ملی در یک صف و توده‌های ستم‌دیده و تمام نیروهای که در مقابل اشغال‌گران صف آرایی نموده و به مقاومت می‌پردازند در صف دیگر قرار دارند، در این زمان مشخص می‌گردد که این تضاد، تضاد عمده بوده و جز از طریق قهر انقلابی و جنگ خلق راه دیگری برای حل آن وجود ندارد. مانوتسه‌دون با شناخت دقیق تضادها بود که به صراحت اعلان نمود که:

«فاشیست‌های آلمان، ایتالیا و جاپان دشمنان عمده ما هستند نه ارتجاع داخلی.»

آن نیروی که این مسئله را به طور مشخص دیده نمی‌تواند و باورمند است که این تضاد را می‌توان از راه سازش و تبنای و یا از راه تشکیل احزاب راجسترشده و اعتصابات و تظاهرات و اجرای قطعنامه‌های سازمان ملل حل نمود به اپورتونیزم راست گرویده و تن به تسلیمی داده و می‌دهد.

بر مبنای عدم تفکیک تضادهاست که نیروهای تسلیم‌طلب در شرایط کنونی طالبان را «یک پروژه نو استعماری امپریالیزم امریکا» در جامعه معرفی می‌کنند. آن‌ها تا کنون درک نکرده اند که یک پروژه هیچ‌گاه در تقابل و به خصوص تقابل نظامی با کسانی که پروژه را راه انداخته اند قرار نمی‌گیرد. طوری که بیان داشتیم طالبان به عنوان یک پروژه در سال‌های 1360 خورشیدی برای امپریالیزم امریکا مطرح بود و تا سال 1374 خورشیدی از آن‌ها حمایت‌های غیرمستقیم می‌نمود و این پروژه را توسط

عمده میسر نیست مگر از طریق جنگ مسلحانه و قهر انقلابی.

وقتی از ماهیت تضادها (تضاد عمده و غیرعمده) تحلیل دقیقی صورت نگیرد، درک نادرستی از جنگ کنونی در افغانستان صورت گرفته و در نتیجه نه تنها استراتژی و تاکتیک درست و انقلابی برای تدارک و برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی وضع نمی‌شود، بلکه زمینه انحراف تسلیم‌طلبی ملی و یا طبقاتی را آماده می‌سازد.

"سازمان رهایی... و "ساما" نتوانستند دریابند که منطبق دانستن تضاد اساسی و تضاد عمده یعنی عدم تفکیک تضاد عمده از تضاد اساسی و یا عدم تفکیک تضاد عمده و غیرعمده، دفاع از منافع اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا است. این‌ها نتوانسته اند دریابند که شعار جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی یگانه شعاری است که می‌توان نیروهای انقلابی را زیر درفش آن به وحدت رساند و برای تدارک و برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی آمادگی گرفت و توده‌های ستم‌دیده را با چنین شعار و مقاومتی علیه اشغال‌گران امپریالیست بسیج و سازمان‌دهی نمود، نه از طریق مبارزات مسالمت‌آمیز و یا اعتصابات و تظاهرات.

باز هم می‌گوییم که مشخص نمودن تضاد عمده و غیرعمده و وظیفه عمده مبارزاتی، خط مشی صحیح و انقلابی را معین می‌کند. یا به عبارت دیگر مادامی که مشخص گردیده است که اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا و

دست‌نشانده، یعنی تلاش برای تحکیم و گسترش پروژه فعلی شان، محسوب نماییم. در شرایط کنونی که طالبان با امپریالیزم اشغال‌گر امریکا وارد مذاکره "صلح" گردیده و از مقاومت مطلق دست‌کشیده اند، در وضعیت جنگی شان تفاوتی به وجود آمده است. یعنی حالت قبلی تقابل شان حالت تقابل - تبانی را اختیار نموده و چنین به نظر می‌رسد که اتخاذ این راه توسط طالبان به احتمال زیاد برگشت‌ناپذیر باشد. ولی به احتمال ضعیف ممکن است "پروسه صلح" بین شان نتیجه ندهد و دوباره تقابل - تبانی جایش را به تقابل بدهد. به هر صورت تا زمانی که طالبان به تبانی مطلق تن ندهند به عنوان دشمن غیرعمده محسوب می‌گردند و برخورد و مبارزه ما علیه آن‌ها از این زاویه، و البته با توجه به پیش‌رفت، عدم پیش‌رفت و عقب‌گرد پروسه مذاکرات صلح میان آن‌ها و امریکایی‌ها باید صورت بگیرد.

ما بارها گفته ایم که مقاومت ارتجاعی قسمی که توسط طالبان پیش‌برده می‌شود، تأمین‌کننده منافع توده‌های ستمدیده نمی‌باشد و هرگاه مقاومت علیه اشغال‌گران و رژیم از طرف نیروهای انقلابی رهبری نگردد به پیروزی منجر نمی‌شود، بل‌که در نیمه راه متوقف شده یا به شکست می‌انجامد و یا به سازش کشیده می‌شود و اگر احیانا به پیروزی برسد، بهتر از پیروزی احزاب ارتجاعی جهادی و رژیم امارت اسلامی طالبان نخواهد بود.

برای این‌که توده‌های ستمدیده افغانستان به آزادی واقعی برسند و انقلاب ملی علیه

پاکستان و عربستان سعودی پیش برد. در سال 1374 خورشیدی برای بهره برداری این پروژه آن‌ها را به قدرت رساند و زمانی که به این نتیجه رسید که این پروژه دیگر برایش منفعتی ندارد، آن‌را منهدم نمود. طالبان بعد از سقوط رژیم شان تا چند سال توانستند خود را جمع و جور نمایند و برای قدرت‌گیری دوباره در مقابل امپریالیست‌های اشغال‌گر بایستند و به نحوی از انحا از حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم امپریالیزم روسیه و سوسیال‌امپریالیزم چین و هم‌چنین حمایت کشورهای پاکستان و ایران برخوردار گردند. امپریالیزم روسیه و سوسیال‌امپریالیزم چین حسب منافع شان در منطقه نمی‌توانند از مقاومت ارتجاعی طالبان علیه اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا حمایت نکنند. ازین زاویه اصولاً نادرست است که ما طالبان کنونی را یک پروژه امریکایی بدانیم و اگر بخواهیم در هر حال آن‌ها را فعلاً پروژه قدرت‌های بزرگ امپریالیستی خارجی بدانیم، می‌توانیم آن‌ها را بیش‌تر پروژه روسی-چینی بنامیم تا پروژه امریکایی. حتی در چنین صورتی نیز اصولی نیست که طالبان را یک پروژه امریکایی بنامیم. پروژه فعلی امپریالیست‌های اشغال‌گر امریکایی، یعنی پروژه آن‌ها بعد از تجاوز به افغانستان و اشغال این کشور، رژیم دست‌نشانده است نه طالبان. ازین زاویه تلاش امریکا برای پیش‌برد مذاکرات صلح با طالبان را در واقع باید تلاش آن‌ها برای تحکیم و گسترش پایه‌های اجتماعی رژیم

ارسال‌گران امپریالیست و انقلاب دموکراتیک نوین را علیه طبقه فیودال و بورژوازی کمپرادور بروکرات به پیروزی رساند باید جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی تحت رهبری پیش‌آهنگ طبقه کارگر را برپا نموده و به آخر رساند.

اشغال‌گران امپریالیست و انقلاب دموکراتیک نوین را علیه طبقه فیودال و بورژوازی کمپرادور بروکرات به پیروزی رساند باید جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی تحت رهبری پیش‌آهنگ طبقه کارگر را برپا نموده و به آخر رساند.

آیا سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما) در حال حاضر یک سازمان آزادی‌بخش است، یا یک سازمان تسلیم‌طلب ملی و طبقاتی

مقدمه:

نشانه‌های اولیه این خط رویزیونیستی از همان ابتدای شکل‌گیری "ساما" در "جنبش وحدت‌طلبانه" مشهود بود. "ساما" در "کنفرانس مؤسس" خود در اوایل سال 1358 خورشیدی توسط سه جناح تشکیل گردید و اعلامیه موجودیت خود را که به نام "اعلامیه مؤسس ساما" معروف است انتشار داد. سه جناح تشکیل‌دهنده "ساما" عبارت بودند از:

- 1- جناح چهار گروه متحده شامل محفل شاهپور، محفل اشرف، محفل شمال (محفل پویا و دادفر) و گروه هراتی‌ها،
- 2- جناح تحت رهبری داکتر هادی "محمودی" متشکل از بخش عمده محفل سابق محمودی‌ها و محفل زنده‌یاد توریالی،
- 3- جناح تحت رهبری زنده‌یاد مجید "کلکانی" متشکل از گروه سابق زنده‌یاد مجید "کلکانی"، گروه زنده‌یاد عزیز "طغیان"، چندین محفل دیگر و تعداد زیادی از منفردین سابقاً منسوب به جریان شعله جاوید.

جناح چهار گروه متحده در واقع پیش‌گام‌ترین جناح در شکل‌گیری اولیه "ساما" محسوب می‌گردد. همین جناح بود که در خزان

"سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان" (ساما) در کنگره اولش برنامه اسلامی "تازه اندیشان" را زیر نام "اعلام مواضع" "ساما" به عنوان "درفش بیرونی" یعنی برنامه "ساما" در سطح جامعه رسمیت بخشید و به این ترتیب برنامه دموکراتیک نوشته شده توسط زنده‌یاد مجید را به یک سند درون سازمانی مبدل نمود. به این ترتیب علناً و عملاً جمهوری اسلامی را مانند "سازمان رهایی افغانستان" برنامه‌ی ساخت و عملاً در جهت تحقق آن گام برداشت. برین اساس این سازمان نه تنها در قبال تنظیم‌های ارتجاعی جهادی تن به تسلیم‌طلبی طبقاتی داد، بلکه به ادامه آن علناً در دام تسلیم‌طلبی ملی در قبال اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست شوروی و رژیم پوشالی دست‌نشانده‌اش افتاد.

می‌نمود؛ ولی در جلسات این کمیته نماینده جناح زنده‌یاد مجید "کلکانی" بیش‌تر وقت‌ها ناظر و شنونده بود. نکته قابل یادآوری درین جا این است که در این جروب‌ها هیچ ترتیبی برای انتقال مباحث مربوطه به صفوف هر سه جناح در نظر گرفته نشده بود و لذا این جروب‌ها صرفاً در سطح افراد شامل در "کمیته تحقیق تیوریک" و تعداد انگشت شماری از کادرهای مرکزی هر جناح محدود باقی می‌ماند و صفوف وسیع آن‌ها ازین مباحث دور و تا حد زیادی بی‌خبر باقی می‌ماندند.

عاقبت نماینده جناح زنده‌یاد مجید "کلکانی" در "کمیته تحقیق تیوریک" ضمن تائید طرح جناح داکتر هادی محمودی مبنی بر تشکیل یک سازمان کمونیستی، پیش‌نهاد کرد که برنامه این سازمان به زبان متداول در افغانستان به رشته تحریر درآید و استفاده از ادبیات کمونیستی صریح در آن صورت نگیرد. گرچه این پیش‌نهاد ظاهراً کم‌وبیش توسط دو جناح دیگر پذیرفته شد، ولی اختلافات خطی عمیق میان سه جناح کماکان به قوت خود باقی ماند.

جروب‌ها در کمیته تحقیق تیوریک همچنان ادامه داشت که در اوایل سال 1358 یک کنفرانس عمومی توسط سران هر سه جناح تشکیل گردید تا مباحث قابل بحث به نحو وسیع‌تری در میان کادرهای جناح‌ها مطرح گردد. اما در عمل این کنفرانس نتوانست این جروب‌ها را پیش ببرد، بلکه تحت تأثیر شروع جنگ‌ها در اطراف و اکناف کشور و مشخصاً جنگ‌جویان مربوط به جناح زنده‌یاد مجید "کلکانی" در مناطق مختلف کشور و مشخصاً جان‌باختن یک چریک معروف این جناح در منطقه "شمالی" و همچنان پیش‌رفت‌های گسترشی زنده‌یاد مجید "کلکانی" در طرح‌ها کودتا- قیامی اش در میان افسران اردوی رژیم و تعدادی از متنفذین و سران

سال 1357 خورشیدی پس از چند جلسه که منجر به شکل‌گیری نسبی "چهار گروه متحده" شده بود، به سراغ جناح داکتر هادی محمودی رفت و بحث به خاطر تشکیل یک سازمان آزادی‌بخش با آن جناح را شروع نمود. در ابتدای شکل‌گیری این پروسه جناح زنده‌یاد مجید "کلکانی" هنوز در همکاری با "گروه..." تحت رهبری داکتر فیض قرار داشت و انشعاب میان آن‌ها تازه در حال شکل‌گیری بود. فقط زمانی که انشعاب میان آن‌ها در اوسط زمستان سال 1357 خورشیدی کاملاً شکل گرفت و به وقوع پیوست، دو جناح دیگر "ساما" و جناح زنده یاد مجید "کلکانی" در ارتباط با هم قرار گرفتند و جلسات بحثی به خاطر تشکیل یک سازمان میان شان آغاز گردید.

جناح "چهار گروه متحده" از همان ابتدا طرفدار "برآمد و پوشش اسلامی" بود و خواستش تشکیل یک سازمان ملی اسلامی با برنامه اسلامی و "مشی مستقل ملی" و البته توأم با گرایش‌ها به اصطلاح ترقی‌خواهانه بود. ولی جناح تحت رهبری داکتر هادی محمودی که خود را مارکسیست- لنینیست می‌دانست و "اندیشه مانوتسه‌دون" را قبول نداشت، خواستش تشکیل یک سازمان مارکسیست- لنینیست بود. اما جناح تحت رهبری زنده‌یاد مجید که به صورت شفاهی خود را مارکسیست- لنینیست- مانوتسه‌دون اندیشه می‌دانست، در سطح اسناد رسمی و تحریری سازمانی طرفدار تشکیل سازمانی با برنامه دموکراتیک، و نه برنامه دموکراتیک نوین، بود.

در "کمیته تحقیق تیوریک" که توسط نمایندگان هر سه جناح تشکیل گردیده بود، جروب‌ها بیش‌تر میان نمایندگان جناح چهار گروه متحده و جناح داکتر هادی "محمودی" در می‌گرفت و در هر جلسه ساعت‌ها دوام

اصطلاح آژوپ و به صورت "حزب طبقه کارگر" حتی ذکر می‌شود هم به عمل نیامده است.

در اعلامیه مذکور از قدرت‌های امپریالیستی رقیب سوسیال امپریالیزم شوروی تحت عنوان "جهان آزاد" یاد شده است و در عین حال به جای اصطلاح سوسیال امپریالیزم شوروی از امپریالیزم روس استفاده شده است.

از زمان تأسیس "ساما" تا زمان دست‌گیری زنده‌یاد مجید کلکانی، غیر از انتشار اعلامیه تأسیس "ساما"، چندین شب‌نامه تبلیغاتی توسط "ساما" منتشر گردید که همه دارای زبان متداول و به اصطلاح دموکراتیک بود که در اصل توسط زنده‌یاد مجید "کلکانی" به رشته تحریر درآمده بود.

در طی همین زمان چندین ماهه، زنده‌یاد مجید "کلکانی" از هر فرصتی برای تدوین بخش‌های مختلف برنامه "ساما" استفاده می‌کرد. بخش پیش‌تر وقت قابل استفاده برای این کار، زمان قبل از تجاوز و لشکرکشی سوسیال امپریالیزم شوروی بر افغانستان بود و بخش کمتر آن به زمان بعد از آن یعنی به زمان تحت اشغال بودن افغانستان توسط سوسیال امپریالیزم شوروی تعلق داشت. به همین جهت در این برنامه هم موضع‌گیری‌های صرف علیه رژیم کودتای هفت ثور به عنوان دشمن عمده مطرح گردیده است و هم موضع‌گیری‌های صرف علیه اشغال‌گران سوسیال امپریالیست روس به عنوان دشمن عمده.

موقعی که زنده‌یاد مجید "کلکانی" در اواخر سال ۱۳۵۸ دست‌گیر گردید، برنامه نوشته شده توسط او بازبینی دقیق نشده بود و هنوز کاملاً منسجم نبود. بازماندگان جناحی زنده‌یاد مجید "کلکانی" قادر نشدند که برنامه مذکور را ماه‌ها بعد از دست‌گیری‌شان و حتی جان‌باختن‌شان، در کنگره اول "ساما" در اوایل سال ۱۳۵۹ خورشیدی، به صورت

قومی، به کنفرانس مؤسس "ساما" مبدل گردید.

طبیعی بود که چنین کنفرانسی فقط می‌توانست یک سند التقاطی بیرون دهد تا آشتی میان جناح‌های مختلف همچنان حفظ گردد. اعلامیه‌ای که درین کنفرانس به صورت عجولانه و بدون بحث‌های قبلی توسط زنده‌یاد مجید کلکانی تدوین و تصویب گردید، اعلامیه‌ای بود که طبق فیصله در کمیته تحقیق تیوریک، دارای زبان متداول بود و در آن از اصطلاحات کمونیستی صریح استفاده صورت نگرفته بود و در عین حال نشانه‌های روشنی از طرحات برنامه‌ی دو جناح دیگر نیز در آن به صورت روشن مشهود بود. درین اعلامیه گفته شده بود که:

«امپریالیزم روس اسلام را به مثابه سدی در برابر سیاست امحای هویت ملی مردم ما مورد تعارض قرار داده و با مقاومت ملی زیر لوای اسلام مواجه شده است.»

این جمله در اعلامیه تأسیس "ساما" نشانه روشنی از طرحات برنامه‌ی جناح چهار گروه متحده بود. حاملین این طرحات بعد از کنفرانس سرتاسری "ساما" در خزان سال ۱۳۶۲، بنا به گفته افراد شرکت‌کننده این جناح در کنفرانس مذکور، به جناح "تازه‌اندیشان" (رویزیونیست‌ها) معروف شدند. در واقع این جناح بود که کل برنامه اسلامی خود را بر مبنای این تیوری که: «اسلام لوای مقاومت ملی مردم ما علیه سیاست امحای هویت ملی ما توسط امپریالیزم روس است.» قرار می‌داد و طرفدار تشکیل یک سازمان ملی اسلامی با برنامه ملی اسلامی به اصطلاح ترقی‌خواهانه بود.

در اعلامیه تأسیس "ساما" در حالی ضرورت "تشکیل جبهه رهایی‌بخش ملی" مطرح گردید که از ضرورت تشکیل "حزب کمونیست" حتی به زبان متداول یا زبان به

تشکیل "ساوو"، گویا به خاطر جلوگیری از یک انشعاب دیگر در "ساما" نخواستند آن برنامه اسلامی را به کنگره ارائه نمایند. به این ترتیب برنامه نوشته شده توسط زنده‌یاد مجید کلکاتی به همان صورت غیرمنسجم خود، در کنگره تصویب گردید.

اما جناح چهار گروه متحده از یک طریق دیگر برنامه اسلامی خود را در کنگره تصویب نمود. آن‌ها پس از تصویب برنامه "ساما" به اتفاق آراء در کنگره، این بحث و پیش‌نهاد را در کنگره مطرح کردند که: ما نمی‌توانیم این برنامه را در میان توده‌ها ببریم و فقط خواهیم توانست آن را در میان منسوبین سازمان و حداکثر منسوبین جنبش چپ ببریم و به عنوان درفش مبارزاتی درونی سازمان و حداکثر برنامه درونی در سطح جنبش چپ از آن استفاده نماییم. لذا در پهلوی آن به یک درفش بیرونی و توده‌یی نیز نیاز داریم که از آن در میان توده‌ها و رهبری مبارزات آنان استفاده کنیم. این بحث و پیش‌نهاد نیز به اتفاق آراء در کنگره مورد تصویب قرار گرفت و کنگره فیصله نمود که این درفش بیرونی و توده‌یی تحت عنوان "اعلام مواضع سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)" توسط کمیته مرکزی منتخب کنگره تدوین و تصویب گردد و به عنوان یک سند برنامه‌یی سازمانی در فعالیت‌های مبارزاتی توده‌یی سازمان مورد استفاده قرار بگیرد. در پولینوم اول کمیته مرکزی "ساما" این سند برنامه‌یی تدوین و تصویب گردید و به این ترتیب "ساما" دارای دو سند برنامه‌یی گردید:

- 1- "برنامه سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)" به عنوان یک برنامه دموکراتیک درون سازمانی و درون جنبشی، و
- 2- "اعلام مواضع سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)" به عنوان یک برنامه

یک‌دست و منسجم برنامه‌ای بسازند که در آن اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست، یا اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دست‌نشانده‌شان به صورت توأم، به عنوان دشمن عمده مطرح شده باشد.

مدت زمان اندکی پس از دست‌گیری زنده‌یاد مجید کلکاتی در اواخر سال 1358، جناح چهار گروه متحده برنامه اسلامی خود را به صورت درون سازمانی در سطح نسبتاً وسیعی منتشر ساخت. جناح تحت رهبری داکتر هادی محمودی مسنولیت این کار را نه تنها متوجه جناح چهار گروه متحده بل که متوجه جناح زنده‌یاد مجید کلکاتی نیز ساخت و از "ساما" انشعاب نمود که بعدها "سازمان انقلابی وطن‌پرستان واقعی" (ساوو) را تأسیس نمود و برنامه به اصطلاح مارکسیستی-لنینیستی خود را در کنگره سازمان مذکور به عنوان برنامه "ساوو" تصویب نمود. به این ترتیب فقط دو جناح دیگر در "ساما" باقی ماندند که به پای تشکیل کنگره اول "ساما" رفتند. مدتی قبل از تشکیل کنگره اول "ساما"، جناح طرفدار برنامه نوشته شده توسط زنده‌یاد مجید کلکاتی در بهار سال 1359 یک جلسه ویژه جناحی تشکیل داد. برنامه غیرمنسجم متذکره در جلسه جناحی متذکره به عنوان برنامه "ساما" به اتفاق آراء مورد تصویب قرار گرفت و فیصله گردید که همین برنامه به کنگره ارائه گردد و اگر نمایندگان جناح دیگر "ساما" در کنگره با آن مخالفت نمایند، جناح طرفدار برنامه راه خود را از آن‌ها جدا نماید.

وقتی کنگره اول "ساما" تشکیل گردید و برنامه متذکره از طرف جناح طرفدار آن به عنوان برنامه "ساما" به کنگره ارائه گردید، جناح چهارگروه متحده نیز برنامه اسلامی خود را داشت. ولی با ملاحظه قیدوشرط طرفداران برنامه، و نیز با توجه به سوابق مخالفت جدی با این برنامه و بروز انشعاب در "ساما" و

که نام آن را "پولینوم دوم کمیته مرکزی سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)" گذاشتند. درین پولینوم فقط یکی از اعضای دفتر سیاسی تعیین شده توسط پولینوم اول کمیته مرکزی سازمان حضور داشت که به جناح طرفدار "اعلام مواضع" تعلق داشت و از لحاظ تشکیلاتی و مقدم بر آن از لحاظ ایدیولوژیک- سیاسی نقش محوری درین پولینوم بازی نمود. اعلامیه این پولینوم، علی‌رغم این که ظاهراً طبق نظریات جناح طرفدار برنامه تدوین گردیده بود و نویسنده اصلی آن یکی از افراد همین جناح بود، در واقع زمینه را برای تأمین رهبری جناح طرفدار "اعلام مواضع" بر سازمان مساعد ساخت.

پس ازین پولینوم کمیته مرکزی سازمان بود که "ندای آزادی" بسم‌الله‌دار به عنوان "ارگان مرکزی سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)" منتشر گردید و شماره‌های اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم‌وششم آن تا زمان مورد ضربت قرار گرفتن دفتر سیاسی کمیته مرکزی سازمان در اواسط سال ۱۳۶۰ منتشر گردید و نقش مهمی در تبلیغ برای "ساما" و فعالیت‌های مبارزاتی آن، به ویژه فعالیت‌های نظامی آن، بازی نمود.

با ضربت خوردن دفتر سیاسی کمیته مرکزی سازمان و دستگیری چهار تن از اعضای پنج‌گانه آن در ماه اسد سال ۱۳۶۰ خورشیدی بازهم کلکتیو رهبری سازمان دچار بحران گردید. اعضای باقی‌مانده کمیته مرکزی سازمان که یگانه فرد باقی‌مانده دفتر سیاسی باقی‌مانده تعیین شده توسط پولینوم دوم کمیته مرکزی سازمان یعنی "آذر" (نعیم ازهر) نیز در میان آن‌ها بود یک جلسه اضطراری تشکیل دادند و دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان را ترمیم کردند.

اسلامی و ملی علنی و توده‌یی و در سطح جامعه.

بلافاصله پس از انتشار "اعلام مواضع ساما"، میان دو جناح طرفدار "برنامه" و جناح طرفدار "اعلام مواضع" کشمکش به شکل کشمکش میان "کمیته تشکیلات" سازمان و "دفتر سیاسی کمیته مرکزی" سازمان درگرفت. "کمیته تشکیلات" تحت تسلط جناح طرفدار "برنامه" قرار داشت، در حالی‌که در دفتر سیاسی کمیته مرکزی جناح طرفدار "اعلام مواضع" اکثریت داشت.

پس از مدتی مسنول کمیته تشکیلات دستگیر گردید و مسنول کمیته نظامی نیز مفقود شد. هردوی آن‌ها به جناح طرفدار برنامه تعلق داشتند. سپس یکی از اعضای دفتر سیاسی کمیته مرکزی سازمان که به جناح طرفدار "اعلام مواضع" تعلق داشت خودسرانه به پشاور فرار نمود و دو عضو دیگر دفتر سیاسی کمیته مرکزی سازمان، که آن‌ها نیز به جناح طرفدار "اعلام مواضع" تعلق داشتند، گوشه‌گیری اختیار نموده و خانه‌نشین شدند. پس ازین حوادث یکی از اعضای کمیته تشکیلات که به جناح طرفدار برنامه تعلق داشت و فرد اصلی رهبری‌کننده کشمکش درونی علیه اکثریت طرفدار اعلام مواضع در دفتر بود نیز دستگیر گردید. به این ترتیب در واقع کل ترکیب پنج نفره دفتر سیاسی تعیین شده در پولینوم اول کمیته مرکزی سازمان فروپاشید و بلا تکلیفی کمیته تشکیلات و کمیته نظامی را نیز فراگرفت و در نتیجه، یک بحران تشکیلاتی و نظامی در سراسر سازمان تبارز نمود.

در چنین وضعیتی بنا به ابتکار دو فردی که هیچ یک شان عضو کمیته مرکزی سازمان نبودند، تعدادی از اعضای باقی‌مانده کمیته مرکزی و تعدادی از کادرهای سازمان در خزان سال ۱۳۵۹ گرد آمدند و جلسه‌ای برگزار کردند

هرات بود. سرشناس‌ترین این افراد "خارنوال" بود که به عنوان یکی از نمایندگان "حوزه غرب ساما" در کنفرانس سرتاسری "ساما" نیز توسط ولید شرکت داده شده بود. طبق این برنامه به تدریج روابط افراد معینی از جنگجویان "ساما" در هرات ... با دولت مزدور عمق و گسترش یافت و روابط "شیرآغای چونگر" نیز با دولت مزدور بیش‌تر و بیش‌تر گردید. با تشدید و گسترش اختلافات میان دویخس تسلیم‌طلب و بخش مخالفین آن بخش در چند مورد معین افراد متعلق به بخش مخالف تسلیم‌طلبان توسط "شیرآغای چونگر" و افراد مرتبط با آن ترور شدند. این موضوع تا حدی در سطور بعدی این نوشته توضیح داده شده است.

عاقبت یک تعداد از مخالفین تسلیم‌طلبان توطئه‌گرانه ترور شدند و تعداد دیگری به ایران عقب‌نشینی کردند و فعالیت‌های نظامی "ساما" در هرات وسیعاً پایان یافت و فقط بقایای آن در پوشش جمعیت علمای حرکت انقلاب اسلامی در یکی دو نقطه دور افتاده ولایت هرات ادامه یافت. ناگفته نماند که تمامی فعالیت‌های نظامی مرتبط به "شیرآغای چونگر" نیز در واقع در پوشش جمعیت علمای حرکت انقلاب اسلامی در هرات قرار داشت و فعالیت‌های کاملاً مستقل، مثل فعالیت‌های نظامی "ساما" در کوه‌دامن، پروان و قندوز نبود.

به هر حال حتی تا زمان تدویر کنفرانس سرتاسری "ساما" در اواخر خزان سال 1362، تسلیم‌طلبی‌های گروه هراتی‌های "ساما" نه تنها در هرات بل‌که حتی در شهر کابل از سایر اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان مخفی مانده بود و فقط تبصره‌های گنگی در میان سایر کادرهای "ساما" درین مورد وجود داشت.

در کنفرانس سرتاسری "ساما"، و قبل از آن در کنفرانس مشترک "بخش غرجهستان

"آذر" به جناح چهار گروه متحده یا جناح "تازه اندیشان" تعلق داشت و نویسنده مقاله رویزیونیستی تحت عنوان "در رابطه بقا و مبارزه" مندرج در شماره پنجم و هشتم "ندای آزادی" بود. وی در همراهی با داکتر صدیق و کسان دیگری از بخش هرات این جناح در شهر کابل، در سال 1359 ارتباطات دولتی پیدا کرده بودند، بدون این که بقیه افراد دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان ازین ارتباطات با خبر باشند.

همین گروه تسلیم‌شده به دولت مزدور بود که بعد از جان‌باختن مسنول اول دسته چریکی شهر کابل توانست یکی از افراد مربوط به خود یعنی "احمد" را به حیث مسنول این دسته نصب نماید. دلیل این مسنولیت‌دهی به "احمد" این بود که وی و چند تن دیگر از افراد مربوط به وی، قبلاً دست به ترور ظاهراً موفقانه چند تن از افراد مربوط به جناح خلق حزب دموکراتیک خلق در شهر کابل زده بودند که والی سابق رژیم مزدور در هرات یکی از آنها بود. بعدها در جریان تحقیقات "کمسیون تحقیق و بررسی تسلیم‌طلبی در ساما" که پس از کنفرانس سرتاسری "ساما" تشکیل گردید، روشن شد که ترورهای مذکور بخشی از یک برنامه عملی مشترک جناح "پرچم" رژیم مزدور و بخش تحت رهبری "آذر" و داکتر صدیق در "ساما" بوده است.

طبق برنامه مذکور "احمد" و افرادش دست به ترور افراد معینی از جناح خلق که توسط پرچمی‌ها نشانی می‌شدند می‌زدند و در بدل آن مقداری اسلحه و مهمات از پرچمی‌ها "جازه" می‌گرفتند و به افراد معینی از جنگجویان مربوط به "ساما" در هرات، که از طریق همین گروه "آذر" و داکتر صدیق در کابل، ارتباطات دولتی پیدا نموده بودند، می‌فرستادند. بخش اصلی این برنامه مرتبط ساختن افراد معینی از روابط "ساما" در هرات با "خاد"

سامایی‌های کوه‌دامن و سایر اعضای کمیته مرکزی "ساما" تا زمان بروز تسلیم‌طلبی در کوه‌دامن از روابط دولتی سامایی‌های هراتی مقیم کابل و خود هرات اطلاع نداشتند. اما پس از آن که روابط کوه‌دامن به شهر کابل رفتند و با دولتی‌ها در شهر کابل تماس گرفتند، اطلاع یافتند که بخش هراتی‌های مقیم شهر کابل نیز قبلاً خودسرانه با دولت مزدور ارتباط گرفته اند. پس از این بود که "آذر" یک جا با "داکتر صدیق" سوار بر موتر جیب روسی اداره "خاد" رژیم (خدمات امنیتی دولتی) به کلکان رفتند و با تسلیم‌طلبان کوه‌دامنی از نزدیک دیدند.

"آذر" درین دیدار به عنوان عضو ارشد دفتر سیاسی "ساما" رهنمودهایی به تسلیم‌طلبان کوه‌دامنی داد و به کابل برگشت. اما حتی پس از آن نیز موضوع گستردگی تسلیم‌طلبی سامایی‌ها در هرات برای ما به صورت دقیق روشن نشده بود. این موضوع تا حد زیادی پس از تشکیل "حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان" و از طریق روابط حزب و دوستان حزب در هرات روشن گردید. بنابراین ما فعلاً در وضعیتی قرار داریم که می‌توانیم عمق و گستردگی تسلیم‌طلبی سامایی‌ها در هرات را روی‌هم‌رفته نسبتاً روشن بیان نماییم و این کار را حتماً خواهیم کرد.

برعلاوه پدیده تسلیم‌طلبی سامایی‌ها در قبال سوسیال‌امپریالیزم شوروی و رژیم مزدورش در واحدهای دیگر "ساما"، مثلاً در پروان، سمت شمال و شهر کابل نیز تبارزاتی داشته است. در واقع مجموعه این تسلیم‌طلبی‌ها نشان داد که این موضوع یک پدیده عارضی و استثنایی و صرفاً مربوط به کوه‌دامن نبوده بلکه موضوعی بوده که دارای ریشه‌های ایدیولوژیک- سیاسی عمیق در "ساما" بوده است.

"ساما" و "حوزه غرب ساما" سخن‌گوی "حوزه غرب ساما" مدعی شد که سازمان قادر شده است در حوزه غرب و مشخصاً در هرات تسلیم‌طلبی‌ملی را ریشه‌کن نماید و اعدام داکتر صدیق را به عنوان یک حرکت روشن درین زمینه ذکر نمود.

همچنان گسترش تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی در واحدهای منطقه‌یی دیگر "ساما" نیز تا آن زمان روشن و واضح نشده بود. به همین سبب شرکت "خارنوال" به عنوان یکی از نمایندگان حوزه غرب "ساما" در کنفرانس سرتاسری "ساما" در آن زمان هیچ گونه مخالفتی را برنینگخت. امیدواریم به زودی بتوانیم دامنه و گسترش تسلیم‌طلبی ملی در قبال سوسیال‌امپریالیزم شوروی و رژیم دست‌نشانده اش را در "ساما" مورد بحث قرار دهیم.

در واقع در کنفرانس سرتاسری "ساما" تقریباً به صورت انحصاری تنها به تسلیم‌طلبی‌های به وقوع پیوسته در کوه‌دامن پرداخته شد و از همین پرداختن محدود به قضیه، نتیجه‌گیری به عمل آمد. در واقع بعد از کنفرانس سرتاسری "ساما" و تشکیل "کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم‌طلبی در ساما" بود که ابعاد و گستردگی این تسلیم‌طلبی به عنوان یک معضله سرتاسری در "ساما" خود را نشان داد.

در این جا به طور خلاصه باید گفته شود که در "ساما" پدیده تسلیم‌طلبی ملی در قبال سوسیال‌امپریالیزم شوروی و مزدوران هفت ثوری‌اش پدیده صرفاً محدود به کوه‌دامن نبود. این پدیده قیل از همه از طریق "آذر" و "داکتر صدیق" در بخش سامایی‌های هراتی مقیم شهر کابل نمودار گردید و سپس از طریق آن‌ها در سال 1359 خورشیدی در میان تعدادی از سامایی‌های هرات برده شد، چنان‌چه "خارنوال" در همین سال به طور نسبتاً آشکار با "خاد" هرات ارتباط داشته است.

امپریالیست امریکایی قرار می‌دهد، حاضر نیست علیه اسلام‌پازای‌های پراگماتیستی دیروزی خود موضع‌گیری روشن و واضح اختیار نماید.

3 - "ساما" نه تنها تا حال حاضر نشده است علیه تسلیم‌طلبی‌های دیروزی خود در قبال اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست شوروی و رژیم دست‌نشانده آن‌ها به موضع‌گیری روشن ایدیولوژیک- سیاسی و تحلیلی بپردازد، بلکه از موضع‌گیری روشن ایدیولوژیک- سیاسی و تحلیلی علیه تسلیم‌طلبی‌های امروزی خود در قبال اشغال‌گران امپریالیست امریکایی، شرکاء جرم‌شان و رژیم دست‌نشانده‌شان نیز تا حال شانه خالی کرده است. بنابراین چهره امروزی "ساما" به عنوان یک "سازمان آزادی‌بخش" مردمی نیز تا حد زیادی مخدوش و آلوده به تسلیم‌طلبی ملی در قبال اشغال‌گران امپریالیست است، همان‌گونه که امروز چهره "سازمان آزادی‌بخش فلسطین" مخدوش و آلوده به تسلیم‌طلبی ملی در قبال صهیونیسم و امپریالیزم است.

از لحاظ عملی روزانه نیز نیروهای "ساما" از مناطق تحت نفوذش در کوه‌دامن از توده‌های مردم مانند احزاب جهادی عشر جمع‌آوری می‌نمودند. چنان‌چه همین جمع‌آوری عشر سبب برخورد بین نیروهای حزب اسلامی به رهبری گلبدین و نیروهای "ساما" در کوه‌دامن و عاقبت تسلیمی نیروهای "ساما" در کوه‌دامن به رژیم مزدور و اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست گردید. چنان‌چه یک تن از قوماندانان "ساما" اقدام به جمع‌آوری عشر از منطقه تحت نفوذ حزب اسلامی گلبدین در یکی از ولسوالی‌های کوه‌دامن می‌نماید و حزب اسلامی در مقابل این حرکت عکس‌العمل نشان می‌دهد و جنگ بین‌شان آغاز می‌گردد و به تدریج سراسر کوه‌دامن را فرا می‌گیرد. هر دو طرف جنگ به لشکرکشی از مناطق دیگر نیز

در واقع همین موضوع یکی از دلایل اصلی گسست قطعی "بخش غرچستان ساما" در مرحله دوم فعالیتش از آن سازمان و تشکیل "هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان" بود. دلیل دیگر این گسست قطعی از "ساما"، که دربرگیرنده گسست از "بخش غرچستان ساما" نیز بود، پیوند یافتن "ساما" تحت هدایت "قیوم رهبر" با رویونیست‌های بر سر اقتدار در چین و تلاش "رهبر" برای قطعی ساختن این پیوند از لحاظ ایدیولوژیک- سیاسی بود. با توجه به تمامی مطالب مطرح شده در فوق باید در مورد "ساما" به صراحت و روشنی گفته شود که:

1 - "ساما" از همان زمان تأسیسش تا حال یک سازمان کمونیستی مارکسیست- لنینیست- مانوتسه‌دون اندیشه نبوده است. برنامه و این‌نامه تشکیلاتی "ساما" فقط گرایش از لحاظ سیاسی به این سمت دارد، ولی این دو سند اساسی "ساما" از موضع‌گیری ایدیولوژیک روشن کمونیستی برخوردار نیست.

2 - "ساما" همان‌گونه که از نامش (سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان) پیدا است فقط می‌توانست - و می‌تواند - یک سازمان آزادی‌بخش باشد و نه یک سازمان کمونیستی مارکسیستی - لنینیستی - مانوتسه‌دون اندیشه یا مانونیستی. "ساما" در حد یک سازمان آزادی‌بخش مردمی نیز از همان ابتدای تأسیس خود آغشته به خواست جمهوری اسلامی و شعار «مقاومت ملی زیر لوای اسلام» بود و حتی یک سازمان دموکراتیک کهن استوار با خواست نظام سکولار و جدایی دین از دولت نبود. این سازمان حتی بعد از کنفرانس سرتاسری اش در اواخر خزان 1362 خورشیدی "کدای آزادی" بسم‌الله دار منتشر کرد. حتی امروز که این سازمان نیروهای اسلام‌یستی مثل طالبان را در صف اشغال‌گران

از اعضای برجسته "ساما"، کشته شدند. از آن زمان تا کنون "ساما" علیه آن حرکت تسلیم طلبانه و خایانه نه تنها یک حرف مخالف نگفته است، بلکه اخیراً از آن حرکت و به اصطلاح شهدای آن تجلیل و بزرگداشت نیز به عمل آورده است. درین مورد در سطور بعدی این نوشته نیز مطالبی خواهیم گفت.

بعد از حادثه یازدهم سپتامبر سال 2001 در ایالات متحده آمریکا، که امپریالیست‌های امریکایی و متحدین شان آنرا بهانه‌ای برای تجاوز و لشکرکشی بر افغانستان قرار داده و افغانستان را اشغال نمودند، بخش‌های تسلیم طلب و انحلال طلب سابقاً چپ در مسیر "تلاش" برای دستیابی جای‌گاهی در خون رزیم دست‌نشانده برای خدمت به اشغال‌گران امپریالیست خود را آماده نموده و در شکل‌دهی رزیم دست‌نشانده سهم فعال گرفتند و به مبلغ و مروج اشغال‌گران امپریالیست و رزیم دست‌نشانده تبدیل گردیدند و سال‌ها بهره این "تلاش" تسلیم طلبانه و انحلال طلبانه را از اشغال‌گران و رزیم دست‌نشانده گرفتند. بسیاری از آن‌ها تا کنون نیز از این بهره مستفید می‌شوند.

"ساما" یکی از این تشکلات تسلیم شده به اشغال‌گران و رزیم پوشالی بود. "ساما" ده سال تمام با اشغال‌گران و رزیم دست‌نشانده حامد کرزی هم‌نوا بود و در ظرف ده سال یک کلمه علیه اشغال‌گران و رزیم پوشالی نه گفت و نه هم نوشت. "ساما" حزب سرهم‌بندی شده اش را در وزارت عدلیه رزیم راجستر نمود و مانند "سازمان رهایی افغانستان" شامل بازی‌های انتخاباتی و پارلمان‌تاریستی گردید.

بعد از ده سال تسلیمی مطلق، "ساما" عملاً به دو بخش "ادامه دهندگان ساما" و "مرکز" منشعب گردید. بخش "ادامه دهندگان ساما" گرچه علیه اشغال کشور و اشغال‌گران موضع گرفت و بخش مرکز را به نام تسلیم طلب کوئید،

می‌پردازند، ولی جنگ دوام می‌نماید. عاقبت نیروهای "ساما" به جناح "پرچم" رزیم مزدور و نیروهای حزب اسلامی گلبدین به جناح "خلق" رزیم مزدور تسلیم می‌شوند. از میان مجموع نیروهای "ساما" در کوه‌دامن، اعم از نیروهای خود منطقه و نیروهای کمکی، فقط 14 نفر از منطقه خارج شده و به سمت پشاور عقب‌نشینی می‌نمایند که پس از رسیدن به پشاور به "چهارده معصوم" معروف می‌شوند. تمامی افراد دیگر در کوه‌دامن می‌مانند و به رزیم مزدور تسلیم می‌شوند تا از این طریق گویا منطقه را برای خود و گویا برای "ساما" حفظ نمایند. همین تسلیمی در نهایت منجر به امضای توافق‌نامه تسلیمی "ساما" در کوه‌دامن به رزیم مزدور می‌گردد و عاقبت غند دولتی "سنگین"، شامل 760 نفر از سامایی‌ها و روابط توده‌یی تسلیم شده‌شان در کوه‌دامن، تشکیل می‌گردد.

غند سنگین بعد از پیروزی مجاهدین در نزدیکی با شورای نظار قرار گرفت و مدتی با این شورا همکاری‌های همه جانبه نمود. ولی وقتی سامایی‌ها متوجه شدند که شورای نظار به آن‌ها عطف توجه‌ای ندارد، فوراً مسیر را عوض نموده و با دوستم، این جلاذ ستم‌پیشه، تماس گرفتند. در دوم ثور سال 1372 خورشیدی 32 تن از اعضای برجسته "ساما" در یک طیاره همراه با کسان دیگری روانه مزار گردیدند. آن‌ها ظاهراً می‌خواستند در جشن سال‌گرة تشکیل "جنبش ملی اسلامی" دوستم شرکت نمایند. اما هدف اصلی شان این بود که خود را به دوستم نزدیک کنند و زمینه برگشت دوستم به منطقه "شمالی" را فراهم کنند و ازین طریق به تقویت خود شان در منطقه بپردازند. "مسعود" ازین نقشه آگاهی یافت و طیاره را مین‌گزاری نمود تا در بین راه منفجر گردد. طیاره بر فراز تنگی تاشقرغان منفجر گردید و تمامی مسافریں آن، به شمول 32 تن

امین، علیه اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دست‌نشانده‌شان، موضع‌گیری روشن داشت و در مسیر مقاومت بی‌امان علیه آن‌ها جان باخت ولی تن به تسلیمی و تسلیم‌طلبی نداد.

بعد از آن که رهبری "ساما" به دوش "قیوم رهبر" افتاد، وی نیز، علی‌رغم اشتباهات و حتی انحرافات تیوریک و عملی زیادی، نشان داد که از لحاظ تیوریک در مورد تضاد اساسی و تضاد عمده و فرق میان آن‌ها دارای موضع‌گیری روشن بوده است. مثلاً وی در سند درونی "جمع‌بندی از مباحثات میان ساما و ساوو"، یکی از اختلافات جدی فلسفی میان "ساما" و "ساوو" را این می‌داند که "ساوو" فرقی میان تضاد اساسی و تضاد عمده قایل نیست، در حالی که "ساما"، طبق نظر مائوتسه‌دون در مقاله "در باره تضاد" میان آن‌ها فرق قایل است. طبق این نظر تضاد اساسی تضادی است که از ابتدا تا انتهای یک پروسه وجود دارد و تمامی تضادهای بزرگ و کوچک دیگر را تعیین می‌کند یا تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ در حالی که تضاد عمده تضادی است که در یک مرحله مشخص از تکامل یک پروسه، تضاد رهبری کننده سایر تضادهای آن پروسه است.

امسال نیز در هژدهم جوزا "یاد بودی" از زنده‌یاد مجید از طرف یکی از بخش‌های متعدد "ساما" زیر نام "سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)" به عمل آمده است که حاوی دو پیام از "ساما"، دو شعر از استاد سرمد و همایون ساحل، سه یاد بود از سه نفر جان‌باخته "ساما" و یک بزرگداشت از هژدهم جوزا به نام "سروش" می‌باشد.

هر دو پیام و هر چهار مقاله اسناد تسلیم‌طلبانه است. روی هر یک از آن‌ها جداگانه بحث می‌نمائیم:

اما هیچ‌گونه انتقادی از تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی و طبقاتی گذشته و همچنین از ده سال تسلیمی که همراه بخش مرکز پیش برده بود از خود نکرد و تمام "گناه" را به گردن مرکز انداخت. گرچه بخش "ادامه دهندگان ساما" از تسلیمی مطلق برید و علیه اشغال‌گران موضع گرفت، اما نتوانست از تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران قاطعانه گسست نماید. این تسلیم‌طلبی در سایت رزمندگان و نشریه عقاب به خوبی نمایان گردیده است. از آن زمان تا کنون "ساما" به چندین گروپ تقسیم گردیده و هر کدام شان به شمول تسلیمی‌ها نام "ساما" را با خود یدک می‌کشند. تمامی این بخش‌ها اگر چیزی می‌نویسند زیرش را با نام "ساما" امضاء می‌نمایند.

چنانچه همه ساله در هژدهم جوزا بسیاری از این بخش‌ها به شمول تسلیمی‌ها از روز جان‌باختن زنده‌یاد مجید تجلیل به عمل می‌آورند و هر کدام شان تلاش می‌نمایند تا زنده‌یاد "مجید" را روپوشی برای تسلیمی و تسلیم‌طلبی خویش قرار دهد. آن‌ها می‌خواهند ازین طریق تسلیم‌طلبی‌های شان را توجیه نمایند. اما دیگر نباید اجازه داد که تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان "ساما" از نام زنده‌یاد مجید سوء استفاده نموده و وی را وجه‌المصالحة خیانت‌های ملی شان قرار دهند.

زنده یاد مجید چرا از "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" برید؟ جوابش مثل آفتاب روشن است. مجید حاضر نشد که در بدل 100 هزار دالر امریکایی در سال، خود را ذلیل ساخته و تیوری رویونیستی "سه جهان" را بپذیرد. او تضاد عمده و غیر عمده را به روشنی از هم تفکیک می‌نمود و فرق میان تضاد اساسی و تضاد عمده را می‌دانست. به همین جهت، علی‌رغم حرکت غیراصولی اولیه در قبال رژیم کودتای هفت ثور مبنی بر تماس‌گیری با دست‌گیر پنجشیری و حفیظ‌الله

اشغال‌گران امریکایی. به این جمله توجه نمانید:

«کلیت دولت و نظام پوشالی ساخت اشغال‌گران آماج خشم و انزجار مردم افغانستان بوده و از منظر مردم ستم‌دیده، ولی پرغرور و آزادی‌خواه ما، مردود و منفور است و در حالت تجرید کامل و استیصال قرار دارد.»

این یک حقیقت است که رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران «آماج خشم و انزجار مردم افغانستان بوده و از منظر مردم ستم‌دیده، ولی پرغرور و آزادی‌خواه ما، مردود و منفور است و در حالت تجرید کامل و استیصال قرار دارد.» ولی در حقیقت همان طوری که رژیم دست‌نشانده مورد نفرت و انزجار توده‌ها قرار دارد، اشغال‌گران امپریالیست که سازنده و حامی چنین رژیمی است نمی‌تواند مستثنا از این نفرت و انزجار باشد. در این‌جاست که رگه‌های تسلیم‌طلبانه نویسنده و یا نویسندگان پیام در نقل‌قول فوق خود را به خوبی به نمایش می‌گذارد. آیا واقعا اشغال‌گران امپریالیست به رهبری اشغال‌گران امریکایی «آماج خشم و انزجار مردم افغانستان» نیستند؟ آیا از نظر توده‌های زحمت‌کش افغانستان، اشغال‌گران امپریالیست «مردود و منفور و در حالت تجرید و استیصال قرار» ندارند؟ هرگاه توده‌ها از این منظر به اشغال‌گران امپریالیست نگاه کنند به این معنا است که «پر غرور و آزادی‌خواه» نیستند، بل که کاملاً انقیادطلب اند. این اتهامی است که سامایی‌ها از دید تسلیم‌طلبانه و انقیادطلبانه خود بر توده‌های زحمت‌کش، پرغرور و آزاده افغانستان می‌زنند. از نظر نویسنده و یا نویسندگان پیام، اشغال‌گران امپریالیست دموکرات و انسان‌دوست اند و هرگاه «کلیت دولت» یعنی احزاب جهادی و بروکرات‌های مزدور را از دست‌گاه دولتی دور بریزند و جای شان را به ایشان واگذار کنند، در آن‌صورت مرهمی «بر دیده اشک‌بار ملت

مکتی بر پیام "ساما" به مناسبت هجدهم جوزای سال 1398 خورشیدی

"ساما" به مناسبت هجدهم جوزا پیامی را منتشر نموده است. این پیام اهداف تسلیم‌طلبانه "ساما"نی‌ها را به خوبی نشان می‌دهد. پیام در مورد اشغال‌گران، رژیم پوشالی، داعشیان و طالبان چنین موضع گرفته است:

«کلیت دولت و نظام پوشالی ساخت اشغال‌گران آماج خشم و انزجار مردم افغانستان بوده و از منظر مردم ستم‌دیده، ولی پرغرور و آزادی‌خواه ما، مردود و منفور است و در حالت تجرید کامل و استیصال قرار دارد. لویه جرگه مشورتی، انتخابات به اصطلاح ریاست جمهوری، تشکیل حکومت موقت و یا هم تعویض مهره‌ها بر اساس کودتای درون‌کاهی و سانر بازی‌های شیدانه امپریالیسم اشغال‌گر و مزدوران دولتی اش، درد بی‌درمان نظام مستعمراتی را درمان نخواهد کرد. مزدوران طالب این مخلوق امپریالیسم و دول مرتجع منطقه، خود در نقش پروژه نواستعماری، سربازان اجیر و ابزار جنگ نیابتی دول امپریالیستی و ارتجاعی چندی عمل کرده، در قبال نیم نفوس کشور (زنان)، اقوام و دگراندیشان موضع فاشیستی داشته، به منافع ملی خیانت کرده و تا همین امروز با کلیه مظاهر دانش، ترقی و فرهنگ دشمنی ورزیده اند. بناءً، در مجموع نظام پوشالی مزدور و مزدوران فاشیست و قرون وسطانی طالبانی تا همین حالا در صف دشمنان عمده و اساسی مردم افغانستان قرار دارند.» (صفحة 3 - تأکید از ما است)

در نقل‌قول فوق‌الذکر به خوبی دیده می‌شود که شروع و ختم نقل‌قول کاملاً تسلیم‌طلبانه است. سامایی‌ها معتقد اند که کلیت رژیم دست‌نشانده مورد خشم و نفرت مردم قرار دارد و یک رژیم مردود و منفور است، نه اشغال‌گران امپریالیست و در رأس شان

نظر سامانی‌ها فقط طالبان «به منافع ملی خیانت کرده» اند و «با کلیه مظاهر دانش، ترقی و فرهنگ دشمنی» می‌ورزند، نه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان. وقتی طالب خاین ملی قلمداد می‌شود به این معناست که عمل‌کرد رژیم پوشالی و اشغال‌گران امپریالیست مثبت است.

ما به خوبی دوران استبداد سیاه امارت اسلامی طالبان را به خاطر داریم که در طول دوران حیات امارت اسلامی طالبان امپریالیزم امریکا به اصطلاح متمدن و مترقی یک کلمه در باره ستم برزنان و بستن مکاتب و حمام‌ها از طرف طالبان بر زبان نراند و یک مرتبه به طور فرمایشی و نمایشی حرکت و عمل‌کرد طالبان را محکوم ننمود. تا زمانی‌که منافعش در افغانستان تقاضا نمود از القاعده و طالبان استفاده نمود و زمانی‌که تاریخ مصرف شان به سر رسید آن‌ها را دور ریخت و افغانستان را به اشغال خود در آورد. همین حالا هم بر جنایت‌کارترین افراد یعنی احزاب جهادی هفت‌گانه و هشت‌گانه و فاشیست‌های "خلق" - "پرچمی" و ملیشه‌های بدنام متکی است و از ایشان حمایت به عمل می‌آورد.

اشغال‌گران امپریالیست به رهبری اشغال‌گران امریکایی "قانون اساسی" افغانستان را طراحی نموده و بر مبنای این "قانون" جمهوری اسلامی را در کشور بنیان‌گذاری کردند؛ جمهوری‌ای که هیچ‌گاه بر سکولاریزم باور ندارد. مگر احزاب جهادی در افغانستان «با کلیه مظاهر دانش، ترقی و فرهنگ دشمنی» نمی‌ورزند؟

داعشیان قرون وسطایی را چه کسانی به وجود آوردند و مسلح نمودند؟ امروز هر طفل صنف اول مکتب می‌فهمد که امپریالیست‌ها، امپریالیست‌های اشغال‌گر از داعشیان در سوریه و یمن و هم چنین در مقابل طالبان در افغانستان حمایت به عمل می‌آورند. زمانی‌که

افغانستان» می‌نهند. امیدواری تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان درین مورد بسیار زیاد است. ایشان نمی‌دانند و یا نمی‌خواهند بدانند که امپریالیست‌ها عموماً بر خاین‌ترین، جنایت‌کارترین، فاشیست‌ترین و میهن‌فروش‌ترین افراد و نیروها متکی اند و همیشه از کلیه نظامات عقب‌مانده و زوال‌یابنده قرون وسطایی حمایت می‌کنند. افغانستان، عراق، یمن، سوریه ... گویای این حقیقت است.

جمله آخری پروگراف تکمیل‌کننده اهداف انقبادطلبانه و تسلیم‌طلبانه سامایی‌ها در قبال اشغال‌گران امپریالیست و به خصوص اشغال‌گران امریکایی است. حال به این مطلب نویسنده و یا نویسندگان پیام توجه نمایید:

«مزدوران طالب این مخلوق امپریالیسم و دول مرتجع منطقه، خود در نقش پروژۀ نواستعماری، سربازان اجیر و ابزار جنگ نیابتی دول امپریالیستی و ارتجاعی چندی عمل کرده، در قبال نیم نفوس کشور (زنان)، اقوام و دگراندیشان موضع فاشیستی داشته، به منافع ملی خیانت کرده و تا همین امروز با کلیه مظاهر دانش، ترقی و فرهنگ دشمنی ورزیده اند. بناءً، در مجموع نظام پوشالی مزدور و مزدوران فاشیست و قرون وسطایی طالبانی تا همین حالا در صف دشمنان عمده و اساسی مردم افغانستان قرار دارند.» - تأکیدات از ماست.

هرگاه به نقل‌قول فوق توجه نمایید به خوبی خواهید دید که از نظر سامایی‌ها فقط و فقط طالبان «در قبال نیم نفوس کشور (زنان)، اقوام و دگراندیشان موضع فاشیستی» دارند، اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی از این خصیصه میرا اند. در حالی‌که در رأس تمامی فاشیست‌ها و تروریست‌ها اشغال‌گران امپریالیست قرار دارند. تمامی تروریست‌ها و فاشیست‌ها زاده و دست‌پروورده ایشان اند. به

طبقاتی توده‌های مردم و فیودالیزم به ردیف دوم قرار گرفته و تابع تضاد عمده می‌گردد.

امروز تضاد میان اشغال‌گران امپریالیست به رهبری اشغال‌گران امریکایی و رژیم دست‌نشانده و همچنین اشغال‌گران داعشی از یک سو و مردمان افغانستان از سوی دیگر تضاد عمده کشور را تشکیل می‌دهد، بقیه تضادها به شمول تضادهای طبقاتی در ردیف دوم قرار می‌گیرد و تابع این تضاد است. بناءً تضاد با طالبان به عنوان دشمن طبقاتی خلق افغانستان تضاد غیر عمده را تشکیل می‌دهد. این تضاد را نباید نادیده گرفت، بل که باید مبارزه با طالبان را در تابعیت از تضاد عمده به پیش برد.

یکی از نظریات تسلیم‌طلبانه‌ای که هنوز "سامانی"ها را رنج می‌دهد و پیوند آن سازمان را کماکان با گذشته اش حفظ کرده است، دید غیر انقلابی، غیراصولی و تسلیم‌طلبانه آن‌ها در رابطه به تضاد عمده و تضادهای غیر عمده در افغانستان کنونی است.

آن‌ها سال‌های سال در قبال اشغال‌گران و رژیم پوشالی تسلیمی پیشه کرده و به تبلیغ "دموکراسی امریکایی" پرداختند و یک حزب پارلمانتاریست تشکیل دادند و آن را در وزارت عدلیه رژیم راجستر کرده و از طریق فعالیت‌های آن حزب در انتخابات پارلمانی رژیم سهم گرفتند. این سازمان کماکان تا کنون قادر نگردیده که به طور کامل و ریشه‌یی با این گذشته‌اش گسست نماید و تضادها را از هم تفکیک کند. کسانی می‌توانند هر یک از تضادها را در جای‌گاهش قرار دهند و ارزیابی نمایند که مبارزات شان را بر مبنای دید انقلابی پیش ببرند.

ما به خوبی شاهدیم، زمانی‌که اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا بر افغانستان تجاوز نموده و آن‌را به اشغال خود در آوردند و دموکراسی نیولیبرالی "اهدایی"

در سمت شمال کشور داعشیان در محاصره طالبان در آمدند، رژیم پوشالی و اشغال‌گران به کمک شان شتافتند و 150 نفر شان را از مرگ حتمی نجات دادند.

این دیگر مسخره است که طالبان را بدتر از اشغال‌گران و رژیم پوشالی خطاب نمود و آن‌ها را خاین ملی خواند، نه اشغال‌گران، رژیم پوشالی و تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان راست و "چپ" را. خاین ملی کیست؟ اشغال‌گران امپریالیست، رژیم دست‌نشانده، اشغال‌گران داعشی، کسانی‌که خود را به اشغال‌گران تسلیم نموده و یا این‌که خود را برای تسلیم نمودن آماده می‌سازند از جمله خاینین ملی محسوب می‌شوند.

جدا نمودن اشغال‌گران از خشم و نفرت توده‌های زحمتکش و جدا نمودن شان از فاشیزم و حمایت نظامات عقب‌مانده و زوال یابنده قرون وسطایی به معنای تسلیمی کامل به اشغال‌گران بوده و خیانت ملی محسوب می‌گردد. جمله آخری نقل‌قول مذکور عمق انحراف ایدیولوژیک، تسلیم‌طلبانه و انقیادطلبانه شان را می‌رساند، به این گفته توجه نمایید:

«بناءً، در مجموع نظام پوشالی مزدور و مزدوران فاشیست و قرون وسطانی طالبانی تا همین حالا در صف دشمنان عمده و اساسی مردم افغانستان قرار دارند.»

جای دادن طالبان در صف دشمنان عمده و بیرون کشیدن اشغال‌گران امپریالیست از این صف را چه چیزی می‌توان امید جز تمکین نمودن به درگاه اشغال‌گران امپریالیست. آیا چنین تمکینی در قبال اشغال‌گران خیانت ملی محسوب نمی‌گردد؟ زمانی‌که یک کشور از طرف نیروهای فاشیست امپریالیستی به اشغال درآمد در آن کشور تضاد ملی با اشغال‌گران و تمامی کسانی‌که به اشغال‌گران تسلیم شده اند و یا این‌که خود را برای تسلیمی آمده می‌سازند عمده می‌شود و سایر تضادها به شمول تضاد

"تنگر" با سوگلی برژنف این عجزه هزار داماد، به حجه زفاف برود؟ تردیدی در کار نیست. سراسر افغانستان به دژ تسخیر ناپذیری مبدل می‌شود. ملت افغانستان یک پارچه به پا می‌خیزد و جبهه فشرده‌ای از سد آهنین را می‌سازد. ولی نه با دلال روس، بلکه علیه آن و آن‌که بیرون ازین جبهه بماند نصیبی جز نفرین در انتظار وی نیست» (شب‌نامه "روس اشغال‌گر در سرآشیب رسوایی و تباهی")

ای کاش مجید زنده می‌بود تا می‌دید که امروز به اصطلاح پیروانش «به مثابه "تنگر" با سوگلی» اوایما و ترامپ «این عجزه هزار داماد، به حجه زفاف» رفته اند، و سدی با اشغال‌گران و رژیم پوشالی علیه نیروهای انقلابی تشکیل داده اند. نه تنها این‌که از جبهه مردم بیرون مانده اند، بلکه با اشغال‌گران علیه آن صف‌آرایی هم نموده اند.

زنده یاد مجید در دوران مبارزاتی اش و به خصوص پس از اشغال کشور توسط اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست به شدت مخالف ثبت و راجستر نمودن احزاب در بارگاه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم مزدورشان بود. او چنین کاری را وطن‌فروشی و تحمل قلاده برده‌گی تلقی می‌نمود. به این نقل‌قول زنده‌یاد مجید توجه نمایید:

«مشروط کردن فعالیت احزاب و آزادی بیان و وجدان به تایید کودتای ثور چه مفهومی جز وطن‌فروشی و تحمل قلاده‌ی برده‌گی می‌تواند داشته باشد؟» (شب‌نامه "روس اشغال‌گر در سرآشیب رسوایی و تباهی")

اما به اصطلاح پیروانش چه کرده اند؟ «وطن‌فروشی و تحمل قلاده برده‌گی» را به آسانی پذیرفته اند.

"ساما" پیامش را با این شعارها خاتمه می‌دهد:

«صلح عادلانه، آری! صلح استعماری -

ارتجاعی، نه!

خویش را در قالب رژیم دست‌نشانده در کشور شکل دادند، "سازمان رهایی افغانستان" و "ساما" با پذیرش قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان به اصطلاح احزاب دموکراتیک خویش را تشکیل دادند و آن احزاب را در رژیم پوشالی راجستر کردند تا با استفاده از مزایای دموکراسی نیولیبرالی اهدایی اشغال‌گران امپریالیست در دست‌رخوان پر خون رژیم پوشالی شریک شوند. بناءً این دو سازمان دیگر منسوب به جریان چپ انقلابی کشور نبوده و نیستند، بلکه مربوط به جریان نیولیبرالی ساخته و پرداخته اشغال‌گران امپریالیست محسوب می‌گردند؛ مگر این‌که گذشته‌شان را به طور دقیق و همه‌جانبه نقد کنند و بر تسلیمی و تسلیم‌طلبی شان خط‌بطلان بکشند.

"ساما" در اخیر پیامش می‌گوید:

«این جاست که برمی‌گردیم به الگوی "مجید. در مقطع و وضعیت افسیار جاری کشور و مردم افغانستان اشغالی، در مبارزه برای رهایی ملی و اجتماعی توده‌های ستمدیده خلق کشور...»

نقل‌قول فوق‌الذکر در حقیقت روپوشی است برای تسلیمی و تسلیم‌پذیری‌های ساما در قبال اشغال‌گران امپریالیست. سامایی‌ها می‌خواهند زنده‌یاد مجید را وجه‌المصالحة خیانت‌ملی خویش قرار دهند. الگوی کنونی "ساما" یک الگوی تسلیمی و تسلیم‌طلبانه است نه برگشت به الگوی زنده یاد مجید.

اینک می‌بینیم که زنده یاد مجید در قبال اشغال سوسیال‌امپریالیست چه موضعی اتخاذ نموده بود؟

«چاکر میهن‌فروش روس "جبهه وسیع پیر وطن" را به پیش می‌کشد. وقتی مقدرات کشور ما دست‌خوش اشغال نظامی روس باشد، آیا حزب یا سازمان، جمعیت و شخصیت وطن‌پرستی یافت می‌شود که به مثابه

ارتجاع" نداد و شعارهایش به خوبی بیانگر اهدافش بود.

مروری بر پیام "ساما" به "هجاما" (هوادران جنبش انقلابی مردم افغانستان)

"هجاما" (هوادران جنبش انقلابی مردم افغانستان)، که در واقع هواداران "ساما" در خارج از کشور است، در هژدهم جوزا محفلی به مناسبت یاد بود از روز جانباختن زنده‌یاد مجید ترتیب داده بود. "ساما" بدین مناسبت از "هجاما" قدردانی نموده و پیامی عنوانی "هجاما" فرستاد. در این پیام در مورد وضعیت جاری کشور چنین نگاشته شده است:

«در شرایطی که سرزمین اشغال شده و مردم ستم‌دیده ما در آتش جنگ تجاوزکارانه امپریالیسم لجام گسیخته امریکا و شرکای تجاوزش می‌سوزند و همه روزه نیروهای اشغالگر و دار و دسته مزدور دولتی و طالبی - داعشی به کشتار بی رحمانه مردم بی دفاع ما می‌پردازند، برپا داشتن محافل یادبود و گرامی‌داشت برای جانبازان و جانبختگان انقلابی و آزادی‌خواه مردم ما با هدف ادامه دادن راه و زنده نگه داشتن آرمان آن پیشگامان در شرایط ابتر جاری کشور و مردم توسط شما رفقاء، مایه مسرت و دلگرمی ما در افغانستان اشغالی است.»

رهنوردی، روشن‌گری و پرتو افشانی در راه "مجید"، "رهبر" و سائر پیشگامان بزرگ انقلابی و آزادی‌خواه کشور ما که در قعر ظلمت استعمار، ارتجاع و استبداد شمع افروختند، راه نمایانند و حین مشعل‌داری در راه رهانی مردم ما از جان گذشتند؛ در عین عملی نمودن وظایف ناتمام و گام‌زنی استوار و بی‌تزلزل در راه تحقق آرمان‌های به جا مانده آن بزرگان راه، رسالت و افتخاریست بس بزرگ.

پیشتازان جنبش انقلابی سرزمین ما جانبازانه دل به دریا زدند و راه و رسم چگونه زیستن و

مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع!

یا مرگ یا آزادی!

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) «18 جوزای 1398ش/ 08 جون 2019م» - تاکید از ماست

«مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع» شعاریست که سامایی‌ها در اخیر هر پیام و اعلامیه شان سر می‌دهند. اینک می‌بینیم که زنده‌یاد مجید در آخر اعلامیه‌های "ساما" چه شعارهایی را مطرح می‌نمود:

«به پیش به سوی وحدت ملی

پر توان باد جنگ نجات‌بخش ملی

مرگ بر امپریالیسم روس

مرگ بر شاه شجاع روسی (ببرک)

مرگ بر سازش‌کاران

ننگ و نفرین باد بر وطن فروش‌های دار و

دسته‌ی پرچم و خلق

یا مرگ یا میهن!

مرگ بر برژنف این آدم کش بین‌المللی!»

(شب‌نامه روس اشغالگر در سرانشیب رسوایی

و تباہی)

تاکیدات از ماست

مقایسه این شعارها به خوبی بیانگر آن است که سامای کنونی نشانی از سامای زنده‌یاد مجید ندارد. زنده‌یاد مجید اشغال‌گران روسی، رژیم دست‌نشانده، برژنف و سازش‌کاران را در یک ردیف قرار می‌دهد و می‌گوید. اما سامای کنونی اشغال‌گران را از صف دشمنان عمده بیرون نموده و رژیم پوشالی و طالبان را در صف دشمنان قرار می‌دهد. مگر مجید از هویت اخوان باخبر نبود و به ارتجاعیت شان شک داشت؟ یقیناً هیچ شکی در مورد ارتجاعی بودن احزاب جهادی هفت‌گانه و هشت‌گانه نداشت. اما چون تضادها را با هم خلط نمی‌کرد و دشمنان عمده و غیرعمده را به خوبی می‌شناخت، در آن زمان هیچ‌گاه شعار "مرگ بر امپریالیسم و

مناسبت است که هیچ‌گاه از مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست صحبت نمی‌نمایند. این موضوع در هر دو پیام "ساما" به خوبی مشهود است. این دید انحرافی "ساما" مبتنی بر انحراف تیوریک در مورد تضاد عمده در کشور است. این دید انحرافی اشغال‌گران، رژیم دست‌نشانده، داعشیان و طالبان را در یک ردیف قرار می‌دهد و در بسیاری موارد طالبان را بدتر از اشغال‌گران و رژیم پوشالی توصیف می‌کند.

طالبان نیرویی اند که در اصل توسط امپریالیست‌های امریکایی، انگلیسی و وابستگان منطقه‌یی آن‌ها ساخته و پرداخته شده‌اند. به همین جهت است که اشغال‌گران امپریالیست در جستجوی راه سازش و مصالحه با آن‌ها است، این سازش و مصالحه در حقیقت یکی از اجزای اصلی استراتژی جدید اشغال‌گران امپریالیست به رهبری اشغال‌گران امریکایی در افغانستان را تشکیل می‌دهد.

توده‌های زحمت‌کش با گوشت و پوست خود نتایج فاجعه بار حاکمیت ارتجاعی طالبان را لمس نموده‌اند و همین حالا در مناطق زیر کنترل طالبان نیز احساس می‌کنند.

طالبان به شدت آغشته به ایدئولوژی ارتجاعی شوونیسم جنسیتی و ملیتی‌اند. این ایدئولوژی جاهلانه و استبدادی طالبان به خودی خود زمینه عوام‌فریبی و فریب‌کاری را برای عادلانه جلوه دادن طرحات اشغال‌گران و رژیم پوشالی فراهم ساخته است. همین زمینه باعث تسلیمی و تسلیم‌طلبی "سازمان رهایی افغانستان" و "ساما" به اشغال‌گران نیز گردیده است. به همین مناسبت است که طالبان به هیچ‌وجه قادر به بسیج تمامی افراد و نیروهای مخالف اشغال‌گران و رژیم پوشالی از میان اقشار، طبقات، ملیت‌ها و اقلیت‌های ملی، در یک مقاومت سرتاسری نگردیده‌اند. طالبان نه می‌خواهند و نه می‌توانند که خشم زنان (نیمی

خلاف جریان رفتن را به ما آموختند. آنان در مقابل دشمنان قسم خورده مردم ما با متانت تمام ایستادند و از منافع ملی و منافع تاریخی خلق کشور به دفاع برخاستند و آن‌گاه که پای انحراف در میان آمد، بدون اگر و مگر و بدون توجیه در پرتو اصول علیه انحرافات رزمیند... با اطمینان، شما رفقاء می‌توانید بازتاب دهنده رنج‌ها و آلام مردم ما در سطح جهانی بوده و به مثابه نهادی ملی - دموکراتیک روشن‌گر و مترقی در شرایط بهتر از این‌جا سهم لازم و شایسته‌تان را در اشکال و عرصه‌های مختلف در امر تثبیت و تحکیم اتحاد جنبش انقلابی و رهانی‌بخش در داخل کشور و تقویت فریاد اعتراض خلق مظلوم ما اداء نمایند. **دستان پر از محبت هر یک از شما را از دور می‌فشاریم.**» (صفحه 5 سند)

«پیر رهرو باد راه جان‌بازان جنبش انقلابی و آزادی‌خواه مردم افغانستان

مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع!

وحدت مبارزاتی در سطوح مختلف نیاز زمان است!

یا مرگ یا آزادی!

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)»
 هژدهم جوزای 1398 شمسی برابر با هشتم جون 2019 میلادی»

تأکیدات از ماست

در هر دو پیام "ساما" به خوبی مشاهده می‌شود که عمداً شعار "مرگ بر اشغال‌گران و رژیم پوشالی" و "مرگ بر سازش‌کاران" از قلم افتاده است. این، تسلیم‌طلبی و انقیادطلبی محض در قبال اشغال‌گران امپریالیست را می‌رساند.

طوری‌که فوقاً بیان داشتیم "ساما" و "سازمان رهایی افغانستان" در ظرف 4 دهه گذشته در خط انقلابی چپ قرار نداشته و ندارند، بل‌که مبارزات شان مبتنی بر تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی و طبقاتی می‌باشد. به همین

ضرورت و الزام قطعی و غیرقابل انصراف است. شرایط و اوضاع کشور، منطقه و جهان به خوبی نشان می‌دهد که یک مقاومت ارتجاعی مذهبی نمی‌تواند قوت‌های اشغالگر را از کشور خارج نموده و رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران را سرنگون سازد. شاید مقاومت ارتجاعی مذهبی طالبان بتواند سال‌ها دوام یابد، اما نمی‌تواند حتی در سطح مقاومت ضد سوسیال‌امپریالیستی یک فرجام پیروزمند نسبی داشته باشد. اگر به احتمال کاملاً ضعیف چنین احتمالی وجود داشته باشد، این پیروزی نسبی خود فاجعه دیگری از نوع فاجعه هشت ثور سال ۱۳۷۱ خورشیدی خواهد بود. با وجود این، در حال حاضر طالبان از جمله دشمنان غیرعمده محسوب می‌گردند.

جمله «در شرایط بهتر از این جا» قرار داشتن که در پیام به محل استقرار "هجاما"یی‌ها یعنی اروپا اشاره دارد، نشانه چه چیزی است؟ نشانه این است که "ساما"ی کنونی دیگر به میراث زنده‌یاد مجید یعنی "به هر قیمت باقی ماندن در داخل کشور و از همین جا مبارزه و مقاومت را پیش بردن" پای‌بند نیست. "ساما" در زمان زنده‌یاد مجید حتی مخالف عقب‌نشینی کتلی به پاکستان و ایران بود و کسانی را به که آن دو کشور پناه می‌بردند، به شمول تنظیم‌های جهادی مستقر در پاکستان و ایران، "دال‌خورها" و "چلوکیاب خورها" می‌خواند. منظور از طرح این مطلب در شرایط کنونی این نیست که فعالیت‌های مبارزاتی در خارج از کشور در مجموع تحریم گردد. در واقع سطح معینی از حضور مبارزاتی در کشورهای خارجی ضروری است. اما شرایط کشورهای اروپایی در پیش‌برد مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران و رژیم بهتر از شرایط داخل افغانستان نیست، بلکه به مراتب بدتر از شرایط داخل کشور است.

طرح موضوع به این صورت در واقع تشویق و ترغیب فرارطلبی و خارج شدن از

از پیکر جامعه) را علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده رها سازند. این زن‌ستیزی مشمنز کننده طالبان باعث گردیده که طرحات فریبکارانه اشغال‌گران و رژیم پوشالی در قبال زنان تا حدی زمینه پذیرش پیدا نماید.

باور ما این است که محدودیت اجتماعی ملیتی و جنسیتی طالبان ذاتی و غیرقابل التیام است. این وضعیت اسفبار طالبان امیدواری برای اشغال‌گران و دست‌نشانندگان شان در تحمیل قطعی انقیاد دراز مدت بر مردمان ما را بیش‌تر ساخته است. اشغال‌گران و رژیم پوشالی به خوبی درک کرده اند که مقاومت قسمی ارتجاعی طالبان نمی‌تواند به انقیاد ملی خاتمه بخشد. همین امیدواری اشغال‌گران و رژیم پوشالی است که آن‌ها راه سازش و مصالحه با طالبان را در پیش گرفته اند.

با توجه به تمامی این مسایل، در شرایط کنونی که کشور به اشغال امپریالیست‌ها به رهبری امپریالیزم امریکا قرار دارد طالبان دشمنان عمده مردم افغانستان نبوده، بلکه در صف دشمنان غیرعمده قرار می‌گیرند. مبارزه با طالبان باید در تابعیت از تضاد عمده به پیش برده شود. در یک شرایط مشخص نمی‌تواند دو تضاد عمده وجود داشته باشد. تمام پدیده‌هایی که حاوی تضادهای متعدد اند فقط یکی از آن‌ها تضاد عمده را تشکیل می‌دهد و بقیه تضادها حالت تابع را به خود گرفته و به تضاد غیرعمده تبدیل می‌گردند. در همه چیز اصول عمده و غیرعمده وجود دارد، تمامی اصول غیرعمده همیشه تابع اصول عمده بوده و می‌باشند. یکسان دانستن هر دو، انحراف عینی از اصول فلسفی است.

به طور خلاصه باید صریحاً بیان داشت که برپایی و پیش‌برد یک مقاومت همه جانبه ملی مردمی و انقلابی سرتاسری علیه اشغال‌گران امپریالیست و خابین ملی، برای اخراج قهری اشغال‌گران و سرنگونی رژیم دست‌نشانده یک

خصلت تسلیم‌طلبانه کنونی سامایی‌ها به ایشان اجازه نمی‌دهد که تضادها را از هم تفکیک نمایند. آن‌ها در هر شرایط (مستعمره و نیمه مستعمره) تضاد اساسی و تضاد عمده را منطبق باهم می‌دانند. آن‌ها اولاً تفاوت میان تضاد اساسی و تضاد عمده را درک نمی‌کنند و ثانیاً نمی‌دانند که در مراحل مختلف تکامل جامعه تضاد عمده فرق می‌کند. در این‌جا مختصراً در هر دو مورد صحبت می‌نماییم:

تضاد اساسی از ابتدا تا انتهای هر پروسه به موجودیت خود ادامه می‌دهد و تمامی تضادهای بزرگ و کوچک دیگر پروسه را تعیین نموده یا تحت تأثیر قرار می‌دهد. هر شی یا پدیده، دارای تضادهای بزرگ و کوچک متعددی است که همه توسط تضاد اساسی تعیین می‌گردند یا تحت تأثیر قرار می‌گیرند. اما در هر مرحله مشخص از تکامل آن شی یا پدیده، یکی از تضادهای بزرگ آن به عنوان تضاد عمده متباز گردیده و نقش رهبری‌کننده را بازی می‌نماید. این بدان معنا نیست که تضادهای بزرگ دیگر، بزرگی و اهمیت‌شان را از دست می‌دهند، بلکه بزرگی و اهمیت‌شان را حفظ می‌نمایند ولی به تابعیت از تضاد عمده در حد‌شان در تکامل همان مرحله پروسه نقش می‌گیرند. این درسی است که مانوتسه‌دون در اثر معروف فلسفی اش یعنی "درباره تضاد" به ما می‌دهد.

به این ترتیب منطبق‌سازی تضاد اساسی و تضاد عمده یک انحراف فلسفی است. این انحراف فلسفی هنوز هم دامن‌گیر "ساما" می‌باشد.

برعلاوه در هر مرحله از تکامل پروسه، تضادهای غیرعمده تابع تضاد عمده هستند. ما وقتی می‌گوییم که تضادهای غیرعمده تابع تضاد عمده است بدان معنا نیست که تضاد عمده تمامی تضادهای غیرعمده را به طرف حل شدن سوق می‌دهد، بلکه بدان معنا است که

کشور است. در زمان جنگ مقاومت ضد "شوروی" یکی از مطالبی که "ساما" مطرح می‌کرد مخالفت علیه تشویقات و ترغیبات تنظیم‌های جهادی مستقر در پاکستان و ایران برله مهاجرت مردمان کشور به این دو کشور بود. در آن وقت گفته می‌شد که این تشویقات ترغیبات یکی از راه‌های مؤثر گردآوری مردم به دور این تنظیم‌ها در پاکستان و ایران است. حالا هم رهبران ساکن در کشورهای ماوراء ابحار سعی دارند که از طریق ترغیب و تشویق افراد مربوط به "ساما" به عقب‌کشی کتله‌یی به آن کشورها، افراد مذکور را به دور خود جمع نمایند. اما این کار از طریق تجلیل از روز جان‌باختن زنده یاد مجید در اروپا نمی‌تواند ممکن و میسر باشد.

در هر دو پیام "ساما" و حتی تمام نوشته‌های شان نه تنها تضاد عمده مشخص نیست و تضاد عمده و تضاد اساسی با هم منطبق گرفته می‌شود، بلکه وظیفه عمده مبارزاتی اصلاً به چشم نمی‌خورد. "ساما" ظاهراً از اشغال کشور و رهایی توده‌ها صحبت می‌نماید، اما هیچ‌گاه راه بیرون رفت از این معضل را نشانی نکرده است. "ساما" هیچ‌گاه حاضر نیست وظیفه عمده مبارزاتی علیه اشغال‌گران و رژیم پושالی را به طور واضح و مشخص بیان نماید. در حقیقت این خود نوعی فریب‌کاری و تسلیمی به اشغال‌گران امپریالیست بوده و می‌باشد.

جمله کوتاه «مرگ بر امپریالیزم و ارتجاع» که در آخر هر دو پیام "ساما" مطرح گردیده بیان‌گر آن است که "ساما" نمی‌تواند و یا نمی‌خواهد تضادها را از هم تفکیک نماید. این شعار مشخص‌کننده آن است که "ساما" تفاوت میان شرایط یک کشور اشغال شده و مستعمره را با شرایط یک کشور نیمه مستعمره، درک کرده نمی‌تواند.

کاری که در زمان اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست تا حد زیادی صورت نگرفت.

"ساما" در پیامش می‌گوید:

«رهنوردی، روشن‌گری و پرتو افشانی در راه "مجید"، "رهبر" و سانر پیش‌گامان بزرگ انقلابی و آزادی‌خواه کشور ما که در قعر ظلمت استعمار، ارتجاع و استبداد شمع افروختند، راه نمایاندند و حین مشعل‌داری در راه رهایی مردم ما از جان‌گذشتند؛ در عین عملی نمودن وظایف ناتمام و گام‌زنی استوار و بی‌ترنزل در راه تحقق آرمان‌های به جا مانده آن بزرگان راه، رسالت و افتخاریست بس بزرگ.»

طوری که فوقا تذکار رفت سامایی‌ها می‌خواهند با استفاده از نام "مجید" و "رهبر" تسلیم‌طلبی‌های کنونی خویش را ببوشانند و آن‌ها را وجه‌المصلحه خیانت ملی خویش قرار دهند. آن‌ها نه به راه "مجید" و "رهبر" اعتقادی دارند و نه ادامه دهنده راه آن‌ها در مبارزه علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده هستند.

ما در بالا نقل‌قول‌هایی از "مجید" در مورد اشغال کشور آوردیم و اینک نقل‌قول‌هایی از "مجید" و "رهبر" در مورد تضادهای عمده و غیرعمده می‌آوریم تا خواننده به خوبی بداند که سامایی‌ها فقط با استفاده از نام "مجید" و "رهبر" می‌خواهند تسلیم‌طلبی‌های کنونی خویش را ببوشانند.

«رژیم کودتا، در نقش نماینده‌ای سیاسی سرمایه دلال و چاکر بی اراده امپریالیزم روس از لحاظ اقتصادی منافع تمام طبقات جامعه را اعم از کارگر، خرده بورژوازی شهر و روستا، سرمایه دار ملی (و حتی در ستیز استعماری با فیودالیزم، دهاقین بی زمین را، با طلب باج خون از زمینی که هنوز بهره‌ای از آن نگرفته اند) مورد تهدید و تجاوز قرار داد. بر مبنای

یکی از تضادهای بزرگ غیرعمده، در جریان پیش‌رفت تکامل مرحله‌یی پروسه، نقش بزرگتر و بزرگتری را بازی می‌نماید و سرانجام نسبت به تضاد عمده همان مرحله نقش بزرگتری یافته و به تضاد عمده مرحله بعدی تبدیل می‌گردد.

زمانی که جامعه در حالت نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی قرار داشته باشد، یعنی ارتجاع داخلی حاکم باشد و امپریالیست‌ها از خارج و به صورت غیرمستقیم یعنی به صورت نیمه مستعمراتی یا نو مستعمراتی به این حاکمیت یاری برسانند، تضاد توده‌های خلق‌های کشور با ارتجاع داخلی تضاد عمده در جامعه خواهد بود. در چنین حالتی است که شعار مرگ بر ارتجاع داخلی و حامیان امپریالیستش مطرح می‌گردد. اما در شرایطی که امپریالیست‌ها مستقیماً کشور را مورد تجاوز قرار داده و تحت اشغال قرار دهند، تضاد ملی (تضاد خلق‌های کشور اشغال شده با اشغال‌گران و دست‌نشانندگان شان یا خابنین ملی) به تضاد عمده جامعه مبدل گردیده و تضاد با آن بخش از ارتجاع داخلی که در ضدیت با اشغال‌گران امپریالیست و دست‌نشانندگان شان قرار داشته باشد، تضاد غیرعمده است و در تابعیت از تضاد عمده جامعه قرار می‌گیرد. سر دادن شعار "مرگ بر ارتجاع و امپریالیزم" در چنین شرایطی به این معنی است که آن‌ها به عمده بودن تضاد با ارتجاع داخلی و غیرعمده بودن تضاد با اشغال‌گران امپریالیست معتقد اند. به همین خاطر ارتجاع داخلی را نسبت به اشغال‌گران بدتر قلمداد می‌نمایند.

این نکته را نباید فراموش نمود که در زمان اشغال کشور مبارزه با ارتجاع داخلی به هیچ‌وجه نباید به فراموشی سپرده شود و یا این‌که به بعد از اخراج اشغال‌گران و سرنگونی رژیم پوشالی موکول گردد، بلکه باید هم‌زمان در تابعیت از تضاد عمده به پیش برده شود،

«پرچم» و «خلق» در آمد» (قیوم «رهبر» - تضاد و تبانی و سیر آتیه جنبش - صفحه 22 و 23) تاکیدات از ماست.

در نقل قول فوق به خوبی تفکیک تضاد عمده و غیر عمده مشاهده می شود. «رهبر» در حالی که وابستگی احزاب جهادی هفت گانه و هشت گانه به امپریالیزم و دولت های ارتجاعی منطقه را درک می کند و به خصوص احزاب جمعیت اسلامی، حزب اسلامی و اتحاد اسلامی را نیروی اصلی وابسته به امپریالیزم امریکا می داند، با آن هم این احزاب را با اشغالگران سوسیال امپریالیست و رژیم کودتای هفت توری در یک ردیف قرار نمی دهد، بلکه آن ها را در ردیف دشمنان غیر عمده قرار می دهد. به این نقل قول های «رهبر» توجه نمایید:

«امپریالیزم امریکا خواهد کوشید در پهلوی کوشش برای بیرون کشیدن نیروهای روسی از افغانستان به نیروهای اصلی وابسته به خود (حزب، جمعیت، اتحاد) قدرت نظامی بیش تری را تضمین نماید تا بتواند به عنوان فشار دایمی و دراز مدت در خدمت دارو دسته های بین المللی قرار گیرد.» (قیوم «رهبر» - تضاد و تبانی و سیر آتیه جنبش - صفحه 8)

«... چه بعد از جریان مذاکرات و موضع گیری های احزاب درگیر (از پرچمی تا خلقی تا اخوانی و تا ولایت فقیه) نشان داد که وابستگی و مزدوری «پرچم و خلق» به روسیه امپریالیستی در خصلت خود به وابستگی احزاب پاکستانی به امریکا و احزاب ایرانی به ولایت فقیه و سیاست های عظمت طلبانه ایران تفاوتی ندارد.» (قیوم «رهبر» - تضاد و تبانی و سیر آتیه جنبش - صفحه 14)

نقل قول های «مجید» و «رهبر» به خوبی نشان می دهد که آن ها ارتجاعیت و خصلت ارتجاعی و وابستگی کامل احزاب جهادی را به خوبی درک نموده بودند، با آن هم آن ها را با

این تضاد آشتی ناپذیر است که رژیم کودتا در ساحه سیاسی، ناگزیر در تخاصم خونین با تمام نیروهای سیاسی - طبقاتی خلق قرار گرفته است. تضاد اقتصادی و سیاسی رژیم مزدور با خلق در زمینه های فرهنگ نیز نمی توانست بدون انعکاس بماند...

تبارز عملی تضاد آشتی ناپذیر خلق با امپریالیزم روس، بیش تر از آن که ریفورم های مبتذل استعماری آن رنگ بگیرد و زودتر از آن که پیش آهنگان سیاسی طبقات انقلابی نبرد سازمان یافته ای را آغاز کنند در خیزش های خود به خودی و توفان زای توده ای متجلی گشت و رژیم میهن فروش و تبه کار کودتا را در پرتگاه نابودی قرار داد.» (اعلامیه سازمان آزادی بخش مردم افغانستان که به قلم زنده یاد مجید نگاشته شده است. - تاکیدات از ماست)

نقل قول زنده یاد مجید به خوبی بیان گر آن است که تضاد خلق افغانستان با اشغالگران سوسیال امپریالیست و رژیم دست نشانده شان تضاد عمده بوده است. او اشغالگران سوسیال امپریالیست و خائنین ملی را در یک صف و «تمام نیروهای سیاسی - طبقاتی خلق» را در صف مخالف جای داده است. اما بعد از جان باختن «مجید» «ساما» این خط را ادامه نداد، بلکه به درگاه سوسیال امپریالیزم و رژیم دست نشانده سر تعظیم خم نموده و به تسلیم طلبی و انقیاد طلبی تن داد.

«و بدین صورت در حل کلیدی مسأله انقلاب یعنی تملک قدرت سیاسی تغییر اساسی رخ داد و فنودالیزم همراه با طبقات دیگر که صاحبان اصلی و نیروی محرکه انقلاب اند - یعنی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی - مورد تهدید قدرت سیاسی جدید قرار گرفت و بدین صورت تضاد مجموع مردم با فنودالیزم فقط به همین علت از حالت عمده خود به حالت تابع در آمد؛ تابع مبارزه علیه استعمار روس و کمپرادور وابسته به آن

1 - آقای فرهادی کاملاً در جریان قرار دارد، ولی بنا به دلایلی نخواستہ حقایق را بیان کند.

2 - او در جریان قرار نداشته و از روی گفته‌های اشخاص و افراد دیگر مطالب را بیان نموده است. در سند چنین آمده است:

«شورای جانبازان که از شخصیت‌های ملی و مذهبی غیروابسته و عده‌ای روشن‌فکران به کمک رفقای ما ساخته شد، در درگیری‌های مسلحانه تعداد زیادی از روس‌های وحشی و مزدوران شان را به سزای اعمال‌ننگین شان رساندند، جانباز محمد سبحون در گروه چریکی شهری (چریک‌های شهری حق پرست افغانستان) که از طرف رفقاء ساخته شده بود، فعالیت‌های چشم‌گیری نموده و در جریان مجازات انقلابی چندین تن از جلادان "خلقی" در شهر شرکت کرد.» (صفحه 13 سند)

از این‌که محمد "سبحون" در شورای جانبازان فعال بوده و در جنگ‌های چریکی شهری اشتراک نموده و فعالیت‌های چشم‌گیری داشته جای بحث نیست، اما آنچه قابل بحث است، این است که تشکیلی بنام "چریک‌های شهری حق پرست" اصلاً وجود نداشت.

در اواسط سال 1358 خورشیدی چهار گروه برای اتحاد و هم‌آهنگی کمیته‌ای را تشکیل دادند که علاوه بر بحث‌های ایدیولوژیک کارهای عملی پراتیکی را نیز انجام می‌دادند. این کارهای پراتیکی شامل اعدام انقلابی بعضی عناصر ضد انقلابی، خاین و خودفروخته باند "خلق" بود. ابتدا 4 گروه را مختصراً معرفی می‌نماییم و بعد به اصل موضوع برمی‌گردیم.

ابتدا سه گروه ("اخگر"، "ساما" و "سازمان پیکار") جلسه مشترکی را تشکیل نموده و روی اوضاع جاری کشور و نیاز عاجل مبارزاتی بحث و گفتگو نمودند. جلسه به این نتیجه رسید که "کمیته" علاوه بر جروبحث‌های تیوریکی و مطالعه در این زمینه باید در کارهای پراتیکی مشترک یعنی اعدام

اشغال‌گران و رژیم مزدور در یک صف قرار نمی‌دادند.

مشکل اساسی تمامی سازمان‌ها در زمان جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم اشغال‌گر این بود که مبارزه علیه احزاب ارتجاعی جهادی کاملاً به فراموشی سپرده شده بود. در همان زمان هم باید مبارزه علیه احزاب ارتجاعی جهادی در تابعیت از مبارزه علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی پیش برده می‌شد.

نقل و قول‌های زنده یاد "مجید" و "رهبر" به خوبی بیان‌گر آنست که سامایی‌ها ادامه دهنده راه آن‌ها نیستند، بل‌که در جهت خلاف راه شان گام بر می‌دارند. نباید به چنین تسلیم‌طلبانی اجازه داد که زنده یاد "مجید" و "رهبر" را روپوش و وجه‌المصالحة خیانت ملی خویش قرار دهند.

محمد "سبحون" مشهور به آخذن‌زاده کی بود؟ در یکی از اسنادی که از طرف "ساما" در هژدهم جوزا انتشار یافته، آقای واسع فرهادی، زندگی‌نامه محمد "سبحون" را به رشته تحریر در آورده است. آقای فرهادی از محمد "سبحون" به عنوان یک انقلابی پرشور که هیچ‌گاه به درگاه اشغال‌گران و رژیم پوشالی شان سرخم نکرد و تسلیم نگردید توصیف نموده است. در این بحث آقای فرهادی هیچ شکی وجود ندارد.

با محمد "سبحون" حینی‌که نوجوان بود آشنا شدیم. واقعاً یک جوان پرشور و انقلابی بود و هیچ‌گاهی در مقابل دشمن و به خصوص اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدورش سرخم نمود و مرگ را بر زندگی دلت‌بار ترجیح داد. یادش گرامی باد!

آنچه قابل یادآوری است، این است که آقای واسع فرهادی در بسی جاها حقایق را کتمان نموده است. در این مورد دو احتمال وجود دارد:

کمیته پذیرفته شد و فیصله گردید که در حین عملیات دو گروه با هم همکاری نمایند.

کسی که اولین اعدام انقلابی را اجرا نمود کسی نبود جز نیزک. یک نفر از رفقایش و دو نفر از گروه دیگر وی را تحت نظر داشتند که اگر کدام حادثه‌ای به وجود آید به کمکش بشتابند. عملیات موفقانه صورت گرفت و هیچ حادثه‌ای اتفاق نیفتاد. تقریباً یک ماه بعد اعدام انقلابی فرد دیگری ("صیفی" سر معلم لیسه جامی) صورت گرفت که در این عملیات نیزک حضور نداشت، بلکه دو نفر از رفقایش همکاری داشتند. در همین گیرودار نیزک به ایران رفت و در آنجا مسئولیت دو اعدام انقلابی را به نام "چریک‌های حق پرست افغانستان" به عهده گرفت. او که در آن زمان عضو "سازمان مردم" بود چند کاپی از اعلامیه اش را برای نماینده گروهش به افغانستان فرستاد. حینی که نماینده "سازمان مردم" اعلامیه را به کمیته مشترک داد، با عکس العمل شدید کمیته روبرو گردید. "کمیته" به نماینده "سازمان مردم" ابلاغ کرد که ما نام "چریک‌های حق پرست افغانستان" را قبول نداریم، لذا به نویسنده اعلامیه دستور دهید که بعد از این به چنین کارهای خودسرانه‌ای دست نزنند. این فیصله از طرف نماینده "سازمان مردم" پذیرفته شد.

از یک طرف پخش اعلامیه در ایران توسط نیزک و از سوی دیگر منع نمودنش از اعمال خودسرانه سبب نزدیکی وی با "ولید" گردید و بالاخره نیزک از "سازمان مردم" در اخیر سال 1358 خورشیدی برید و به "ساما" پیوست. اما پیوستنش را به "ساما" به اطلاع سازمان سابقش رساند.

خلاصه این که اعدام‌های انقلابی‌ای که در اواسط و اواخر سال 1358 خورشیدی صورت گرفت نه به "ساما" تعلق داشت و نه به محمد "سبحون" و نه به هیچ‌یک از

انقلابی‌خاینین نیز فعالانه سهیم گردد. هر سه گروه در مورد گروه چهارم که "سازمان مردم" بود صحبت نمودند. نتیجه این شد که با این گروه هم نشستنی داشته باشند. فیصله بر این شد که چون "سازمان مردم" مورد اعتماد نیست در هفته یک جلسه با این گروه تشکیل گردد، در حالی که سه گروه دیگر در بین خودشان یک جلسه دیگر نیز داشتند.

در این‌جا مختصراً اشاره‌ای به "سازمان مردم" لازم است: "سازمان مردم" مربوط به انجنیر عبدالحمید محتاط بود. حینی که "خلق‌ی‌ها"، پرچمی‌ها را از ارگان‌های دولتی کنار زدند، شروع به بازداشت افراد محتاط نمودند، یک تن از افراد "سازمان مردم" به نام دکتر هادی بختیاری را بازداشت نموده و به قتل رساندند. این حادثه زنگ خطری برای بقیه افراد این سازمان گردید. افرادش بی‌درنگ به زندگی مخفی روی آوردند که از جمله ایشان پسر عمه نیزک که در کابل به صفت معلم ایفاء وظیفه می‌نمود بود. نیزک در آن زمان در رابطه تنگاتنگ با پسر عمه‌اش قرار داشت. نمایندگی این گروه به دوش پسر عمه نیزک بود که هیچ‌گاه به وظیفه نرفت و بعد از مدت مدیدی به ایران مهاجر گردید.

بر گردیم به اصل موضوع:

بعد از چندین جلسه که این چهار گروه با هم داشتند، چهار نفر (عقیفه "عقیفه" مدیره لیسه مهری، "صیفی" سر معلم لیسه جامی، خواجه جلیل رئیس ترانسپورت و امین "کیوان") نشانی گردید تا اعدام انقلابی شوند. طوری که قبلاً گفته شد "سازمان مردم" مورد اعتماد سه گروه فوق‌الذکر قرار نداشت، اولین عملیات اعدام انقلابی فرد مورد نظر، عقیفه "عقیفه"، مدیده لیسه مهری به دوش "سازمان مردم" گذاشته شد که نماینده‌اش پذیرفت. نماینده "سازمان مردم" از "کمیته" خواست تا یک گروه دیگر با وی همکاری نماید که از طرف

روحیه سازش و تسلیم‌طلبی جداً مبارزه نمود. محمد "سبحون" درک نموده بود که تعدادی از عناصر منحرف در درون جبهه تمایل به سازش در برابر اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدورشان دارند، اما او هیچ‌گاه این را نمی‌دانست که منحرفین سامایی به خاد تشریف دارند و تسلیم شده اند. فردی که از سامایی‌ها مستقیماً به خاد رابطه داشت کسی نبود جز خانونال. او بعد از پیروزی مجاهدین به خدمت جنایت‌کارترین فرد جمعیت اسلامی (جبار برادر غفار جلال) قرار گرفت و ملا امام مسجدش گردید. تا زمانی‌که محمد زنده بود علیه این روحیه در هر کوه و برزن مبارزه نمود، چون محمد از محبوبیت خوبی در درون جبهه برخوردار بود تسلیم‌طلبان درون جبهه جرأت آنرا نداشتند تا تسلیم‌طلبی خویش را علناً بیان کنند. این «عناصر منحرف او را خار چشم خود میدانستند» و منتظر روزی بودند تا او را از سر راه خود بردارند. این موضوع را از قول شاهد زنده و عینی که هم‌رزم نزدیک محمد "سبحون" بود و در روز زخمی شدن محمد "سبحون" با او در یک سنگر قرار داشت پی می‌گیریم. او که یک تن از قوماندانان جبهه و هم‌رزم نزدیک محمد "سبحون" بوده است چنین می‌گوید:

«محمد همیشه برایم می‌گفت که از جبهه بوی سازش با رژیم مزدور اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیزم به مشام می‌رسد و تا زمانی که زنده باشم هرگز نمی‌گذارم چنین اتفاقی بیفتد.»

او حرفش را چنین ادامه داد:

«محمد همیشه چه در جلسات رویاروی و چه در سخن‌رانی‌هایش سخت علیه اشغال‌گران و رژیم مزدورشان مبارزه نمود، در زمان حیات او هیچ‌کس جرأت نکرد که از روابط "تاکتیکی" با رژیم علیه اخوان بحثی به میان بکشد. اما در خفا این‌کار صورت گرفته بود و سمت و سوی

سازمان‌های دیگر، بل‌که عمل مشترک 4 گروه بود و متعلق به چهار گروه نام‌برده فوق‌الذکر می‌باشد. در اواخر سال 1358 خورشیدی یک نفر از حلقه 4 نفره توسط رژیم دست‌نشانده سوسیال‌امپریالیزم بازداشت گردید و با بازداشت این فرد "کمیته" فرو ریخت و پس از آن هر یک از نمایندگان سازمان‌ها صرفاً فعالیت‌های جداگانه خویش را در چهارچوب سازمان‌های شان پیش بردند.

موضوع دیگر قابل بحث در نوشته آقای فرهادی این است که به تمام معنا حقایق را کتمان نموده است. طوری‌که از نوشته اش مشخص است از جریان اطلاع داشته و حقایق را وارونه جلوه داده تا چهره تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان سامایی را که محمد را به قتل‌گاه فرستادند ببوشاند. به این گفته آقای فرهادی توجه نمایید:

«محمد آخند زاده به مجرد درک انحراف عده‌ای توسط افراد نفوذی در جبهه مقابله‌ی حساسیت نشان داده و علیه شیوه‌های غیر تشکیلاتی که عناصر منحرف به کار می‌بردند، به مبارزه می‌پرداخت. لذا عناصر منحرف او را خار چشم خود میدانستند. عوامل وابسته که در جبهات هم‌جوار نفوذ داشتند، با تمام قوا در پی نابودی جبهه به طور کل و به طور خاص در پی نابودی محمد بر آمدند. سرانجام در جنگی که ارتجاع تاریخزده به راه انداخت، بتاريخ 6 جوزا سال 1360 ش رفیق آخند زاده زخمی شد و برای مداوا به ایران فرستاده شد و دو روز بعد خبر جاودانگی اش پخش گردید. با شنیدن این خبر ناگوار، تمام مردمی که با او آشنایی داشتند به عزا نشستند و اشک ریختند.» (صفحه 13 سند)

محمد "سبحون" حقیقتاً روحیه سازش‌ناپذیر در مقابل اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان داشت. او نه تنها این روحیه را داشت، بل‌که تا زمان حیاتش با

«واجد حینی که به جبهه آمد همیشه بحثش از مبارزه علیه اشغال‌گران و رژیم مزدور بود. او از کمونیست بودنش اباء نمی کرد و همیشه بحث‌هایش با نقل‌قول‌ها همراه بود. تعدادی از رهبران سیاسی جبهه در غیابش می‌گفتند که سرش بوی قورمه می‌دهد. روزی خبر حمله اخوان بالای جبهه رسید. برای مقابله با این حمله، جبهه تشکیل جلسه داد. بعد از صحبت‌ها مناطق تقسیم شد. اتفاقاً جایی را برای معلم واجد پیش‌نهاد نمودند که خطرناک‌ترین منطقه بود. چون واجد چند ماهی بیش‌تر نبود که به جبهه آمده بود و اولین جنگش در این جبهه بود و مناطق را دقیقاً نمی شناخت، من و چند نفر از قوماندانان جبهه با این پیش‌نهاد مخالفت کردیم و گفتیم که منطقه خیلی خطرناک است و باید یکی از ماها آن‌جا برود. واجد گفت:

«برای کمونیست‌ها فرقی نمی‌کند که در کدام منطقه بجنگد»

این حرفش زمینه‌ای شد که رهبران جبهه روی پیش‌نهاد شان پافشاری کنند. حینی که ما دیدیم از ما کاری ساخته نیست و خود واجد هم پافشاری دارد، 20 نفر از بهترین افراد جنگی را همراه خسربراهش به واجد سپردیم. زمانی که جنگ در گرفت پنج دقیقه از جنگ نگذشته بود که اخوان با بلندگو اعلان نمود که ضابط را کشتیم و پنج‌تیرش را گرفتیم. ما این حرف را نپذیرفتیم، زیرا ضابط کلاشنکوف داشت نه پنج‌تیر. چند دقیقه نگذشت که منطقه به دست اخوان افتاد و از آن منطقه فشار روی ما زیاد شد. بعد از ختم جنگ که خسربره واجد آمد از او جریان را پرسان نمودیم او گفت:

«حینی که حرکت نمودیم و می‌خواستیم از منطقه شیرآقا به منطقه تعیین شده برویم، شیرآقا تمام افراد معلم واجد را تعویض نمود و فقط من نخواستم او را رها کنم. زمانی که جنگ روی ما در گرفت تمام افراد شیرآقا منطقه را

جبهه را از مبارزه علیه رژیم پوشالی و اشغال‌گران به سمت مبارزه علیه اخوان سوق داده بودند و ما هم ناگفته در این مسیر افتاده بودیم. اتفاقاً روزی اخوانی‌ها به ما حمله نمودند، ما چند نفر داخل یک حویلی بودیم، خودم همراه محمد و یک رفیق دیگر در داخل یک خانه سنگر داشتیم. فشار روی ما زیاد گردید، محمد به یکی از هم‌زمان گفت به هر شکلی که می‌شود دهشکه را به کفترخان (کبوترخانه) بالا کن. او با مشکلات زیاد توانست دهشکه را به کبوترخانه بالا کند. در همین زمان اتفاقاً مرمی از پشت سر به پهلوئی محمد اصابت نمود، زخمش چنان عمیق نبود. دست‌مالی که در سر داشت گرفت دور کمرش پیچید، برایم گفت که جنگ را ادامه بده. من به رفیقم گفتم که او را بیرون ببر تا داکتر جبهه معالجه اش نماید. او را بیرون برد و برگشت برایم گفت که محمد را به شفاخانه شهر فرستادند. زمانی که بیرون شدم کار از کار گذشته بود و جنجال‌هایم جایی را نگرفت. در شفاخانه روس‌ها روی سر محمد آمده بودند و خواسته بودند از وی تعهد بگیرند که با عکس‌العمل شدید محمد روبرو گردیده بودند و روس‌ها هم با یک امپول به عمرش خاتمه داده بودند. یاد و خاطر‌هاش گرمی و جاودانه باد!»

شاهد زنده حرف‌هایش را چنین ادامه داد:

«در جبهه فقط دو نفر (محمد آخذ زاده و معلم واجد مشهور به ضابط) علیه تسلیم‌شدن به اشغال‌گران و رژیم مزدورش حساس بودند و تا زمان زنده بودن این دو نفر تسلیمی جبهه به رژیم مزدور علنی نگردید. بعد از سر راه برداشتن هر دو نفر جبهه کاملاً به طور علنی زیر نام "تاکتیک" به رژیم مزدور تسلیم گردید.»

او به قتل‌گاه فرستادن معلم واجد را چنین بیان نمود:

با "اکس" که منظور از شیرآقا بود قطع نکند»

جنجال بین جبهه به حدی می‌رسد که بالاخره "ساما"یی‌ها به شمول ځارنوال به قطع رابطه با شیرآقا تن می‌دهند. فوراً جلسه جبهه را دایر می‌کنند و راه بیرن رفت از معضل را بررسی می‌کنند. یکی از فرمان‌دهان جبهه که قبلاً مطالبی را از او نقل کردیم، فیصله را این‌طور بیان می‌کند:

«جلسه به این نتیجه رسید که یگانه راه بیرن شدن از این معضل، برداشتن شیرآقا و خلع سلاح نمودن افرادش می‌باشد. فیصله گردید که شیرآقا را به بهانه ختم قرآن دعوت می‌کنیم، وقتی که رسید او و چند نفر مهم او را به قتل می‌رسانیم و بقیه افرادش را خلع سلاح نموده و جبهه را مستقل اعلان می‌کنیم.»

"[اما] قبل از این که کارت دعوت ختم قرآن از طرف ما به شیرآقا برسد از درون جبهه توسط زین‌الدین برادر خیرالدین یک تن از شعله‌یی‌های فخرالمدارس دهه چهل خورشیدی به شیرآقا این هوش‌دار داده می‌شود. شیرآقا قبل از رسیدن کارت دعوت آمادگی خود را گرفته و نامه‌یی عنوانی سیدآقا نوشته و از یک عملیات نظامی یادآوری نموده، از سیدآقا می‌خواهد که با چند تن جهت مشوره نزد شیرآقا بروند. زمانی که قاصد ما می‌رسد، شیرآقا کارت را گرفته و نامه را به قاصد می‌دهد و برایش می‌گوید که ما یک پلان نظامی داریم و ضرورت به مشوره با معلم صاحب و رفقاییش می‌باشد و همه چیز در نامه نوشته شده است. وقتی که نامه رسید ما مخالفت کردیم و گفتیم که حتماً کسی گزارش را به شیرآقا رسانده است و او از پلان ما خبر گردیده است. یگانه کسی که این حرف را نپذیرفت و تلاش داشت که چند نفر همراه سیدآقا نزد شیرآقا برود ځارنوال بود که با مخالفت تعدادی رویرو گردید و بالاخره او سیدآقا را قانع نمود تا تنها

ترک نمودند، یکی از جمعیتی‌ها به راحتی از پشت نارنجک در سنگر واجد انداخت و او را شهید نمود. همین‌که دیدم او شهید شده تفنگ خود را پهلویش گذاشتم و کلاشکوف او را گرفته به مشکل از منطقه خود را کشیدم. بعد از جست‌وجویی که نمودیم مشخص شد که قبل از رسیدن واجد به منطقه به شیرآقا از سوی بزرگان جبهه نامه فرستاده شده و از او خواسته اند تا افراد را تعویض نماید و به افرادش دستور دهد که جنگ نکنند.»

بعد از جان‌باختن معلم واجد و محمد آخندزاده برای تسلیم‌طلبان سامایی راه صاف و جاده باز می‌شود و بدون دغدغه تانک‌های اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدور به منطقه جبهه داخل می‌شوند و علناً به حمایت‌شان می‌پردازند. از آن به بعد مبارزه علیه تسلیم شدن سامایی‌ها به اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدور از طرف منسوبین سایر سازمان‌های چپ که تعهد جبهوی با "ساما" داشتند شروع می‌گردد، و "ساما"یی‌ها مقاومت نشان می‌دهند.

یک تن از شاهدان عینی دیگر (...) روی خوش‌بینی‌ای که به جبهه دارد برای جنگیدن به جبهه می‌رود، حینی که از وضعیت اسفبار جبهه خبر می‌شود، هیچ‌گاه حاضر به گرفتن تفنگ نمی‌شود، او از مبارزه در درون جبهه چنین می‌گوید:

«روزی معلم سیدآقا مرا خواست و برایم نامه‌ای نشان داد و برایم گفت: ببین ... ! از داخل جبهه رویم فشار می‌آورند تا روابط خود را با شیرآقا قطع کنیم، اما سازمان برایم دستور می‌دهد که این رابطه را مستحکم نگهدار، من مجبورم که از دستور سازمان اطاعت کنم.»

او (...) حرفش را ادامه داد و گفت:

«من خط را دیدم، خط به قلم ځارنوال بود، به سیدآقا نوشته بود که به هیچ‌عنوان روابطش را

پیمانان شیرآقا در جمعیت‌العلماء بود. به فیض‌الدین گفتیم که می‌خواهیم ایران برویم. فیض‌الدین که از جریان خیر نداشت خواست تا ما یکی دو روز نزدش بمانیم، ما نپذیرفتیم و شبانه حرکت کردیم و از منطقه خود را کشیدیم. صبح که شیرآقا از بیرون شدن ما اطلاع حاصل می‌کند فوراً نفر نزد فیض‌الدین می‌فرستد و از وی می‌خواهد تا ما را برگرداند که کار از کار گذشته بود.»

اینست آن واقعیتی که در جبهه هرات اتفاق افتاد. تسلیمی و تسلیم‌طلبی "ساما" قبل از هر جای دیگری ابتدا از میان افراد محفل هرات در کابل و هرات شروع شروع گردید و سپس به جاهای دیگری گسترش یافت و در کوه‌دامن منجر به تشکیل غند دولتی سنگین گردید.

هر یک از گروه‌های "ساما" هرگاه چیزی بنویسد، فقط و فقط یک خط را دنبال می‌کند و آن هم روپوش گذاشتن بر تسلیمی و تسلیم‌طلبی‌های "ساما" است. آن‌ها هیچ‌وقت حاضر نیستند که گذشته تسلیم‌طلبانه خویش را مورد نقد و بررسی قرار دهند.

در این زمینه "سازمان رهایی افغانستان" یک گام نسبت به "ساما" جلو است. این سازمان گذشته خود را ولو به طور ناقص به نقد کشیده است. اما "ساما"یی‌ها تا کنون حاضر نشده اند که چنین کاری را انجام دهند و حتی حاضر نیستند یک کلمه در این مورد بنویسند.

بحثی پیرامون شخصیت انجینر محمد کریم "تیمار"

انجینر محمدرکیم "تیمار" واقعاً یک شخصیت انقلابی، مبارز، ضد اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم پوشالی بود. این شخصیت را خصلت طبقاتی اش به وی اعطا نموده بود. انجینر کریم علاوه بر این‌که یک روشن‌فکر بود، دارای موقعیت طبقاتی دهقانی

نزد شیرآقا برود و جریان را جویا شود. همین‌که سیدآقا نزد شیرآقا می‌رود او را خلع سلاح نموده و برایش می‌گوید که به تائید حرف‌های نامه‌ای برای رفقای بنویس و آن‌ها را این‌جا بخواه، سیدآقا چنین می‌کند. زمانی‌که نامه سیدآقا رسید من و ... مخالفت نمودیم و گفتیم که نامه حتماً جبری نوشته شده است، اما خانونال همراه ماما غلام محمد معتقد بودند که نامه جبری نیست. در همین حال خبر رسید که دو نفر از رفقای ما را شیخ طلاب به قتل رسانده است. شیخ طلاب از افراد قاری یک‌دست مربوط حزب الله بود که در منطقه شیرآقا زندگی می‌کرد و از جمله تسلیم‌شدگان بود. با این خبر همه‌گی گفتیم که نامه جبری است و شیرآقا از جریان خبر شده و دستور قتل افراد جبهه را صادر نموده، باید آمادگی در برابر این حيله گرفته شود. کسی‌که تا آخر پافشاری داشت که باید نزد سیدآقا و شیرآقا رفت خانونال بود. برایش گفتیم که پس خودت برو، او حاضر به رفتن نشد و بالاخره ماما غلام محمد را قانع ساخت تا همراه چند نفر نزد سیدآقا برود که در بین راه به کمین افراد شیرآقا افتادند و تمامی شان به شمول سیدآقا اعدام گردیدند. جبهه کاملاً در محاصره شیرآقا درآمد. چند روز در محاصره ماندیم، افراد شیرآقا جرأت حمله به منطقه را نداشتند، یک نفر که در جبهه به داکتر مشهور بود و در قریه اش (توبریون) گروپ داشت برای ما خبر روان نمود که امشب می‌توانید از منطقه ما بیرون شوید. برای ما این پیش‌نهاد قابل قبول نبود. ... گفت چاره‌ای جز این نداریم به هر صورت باید برای جنگ آماده‌گی بگیریم و اگر حرکتی نکنیم همه نابود می‌شویم. رهبری گروپ را به ... سپردیم و شبانه خود را به منطقه داکتر رساندیم. داکتر را دیدیم ما را راهنمایی نمود، از منطقه خود را کشیده و به منطقه کاکا فیض‌الدین رساندیم. فیض‌الدین از رفقا و هم

رسول داشت. خواجه ابدال میرآب بود. اکثر شبها را شیرآقا به خانه خواجه ابدال سپری می‌نمود و در حقیقت مخفی‌گاهش همان‌جا بود. بعد از مرگ خواجه ابدال، خواجه رسول موقعیت پدر را کسب نمود، شیرآقا او را برادر زاده صدا می‌کرد. بعد از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ شیرآقا ایران رفت و در شب ۲۴ حوت ۱۳۵۷ همراه کمال قلبه گز، گل‌احمد تیزانی و گل‌احمد کور که هر کدام گروه‌های مسلح خود را داشتند به هرات آمدند و از چند نقطه بالای شهر هرات حمله نمودند، هرات به دست مجاهدین افتاد. بعد از این‌که رژیم مزدور بر شهر مسلط گردید تمامی شان ایران رفتند. شیرآقا با "حرکت انقلاب اسلامی افغانستان" یا "جمعیت‌العلماء"ی مولوی محمد نبی رابطه برقرار نمود و به هرات آمد و در منطقه اش (چونگر) مستقر گردید. رهبری "ساما" در هرات از طریق خواجه رسول با شیرآقا تماس گرفته و تعدادی از افرادی را به جبهه فرستاد. از سوی دیگر رهبری "ساما" در هرات از طریق نثاراحمد فرزند حاجی خلیفه که از جمله شعله‌بی‌ها بود و یک‌جا با پدرش که از افراد صاحب نفوذ بود در روز ۲۴ حوت ۱۳۵۷ همراه تعدادی از افراد علیه کودتاگران قیام نمودند. حاجی خلیفه از جمله قوماندانان جمعیت‌العلماء بود. رهبری "ساما" در ایران (مشهد) با رهبری جمعیت‌العلماء در مشهد رابطه می‌گیرد. افراد تحت رهبری "ساما" در فراه، نیروز و هرات همگی تحت رهبری جمعیت‌العلماء می‌جنگند. این رابطه تا آن سطح پیش رفت که رهبری کمیته‌های جمعیت‌العلماء در مشهد، تهران، اصفهان، شیراز و زاهدان تماماً در دست "ساما" بود. در حقیقت "ساما" بخشی از جمعیت‌العلماء گردیده بود. این رابطه‌گیری مطابق طرح و پلان "تازه اندیشان" پیش رفت.

بود. او هیچ‌وقت این موقعیت را رها نکرد، بدین خاطر بود که بهترین و صمیمی‌ترین دوست توده‌های ستمکش افغانستان بود و بی‌نهایت از ستمگران نفرت داشت. این خصلت و موقعیت طبقاتی اش او را به سمت جریان شعله جاوید کشاند. وی در آخر دوره تحصیلات لیسه از جمله فعالین جریان شعله جاوید در ولسوالی گذره محسوب می‌گردید.

باند "خلق" و پرچم سخت تلاش داشتند تا وی را با تحایفی مطیع خود سازند، اما او به درگاه شان سرخم نکرد. از همه امتیازات گذشت و به زندگی مخفی روی آورد.

انجنیر کریم فنون نظامی را در عسکری فرا گرفته بود و سخت شیفته مبارزه مسلحانه علیه اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدور شان بود، روی همین علاقه بود که به دستور کادرهای رهبری "ساما" از ایران به جبهه هرات منتقل گردید. اما نمی‌دانست که کادرهای رهبری تشکیلات "ساما" در ایران با رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست شوروی در سازک‌پازک اند و او را به گودال تسلیمی می‌اندازند. او واقعاً یک قوماندان برجسته نظامی بود. ... یک تن از هم‌زمانش در جبهه در مورد او چنین می‌گوید:

«انجنیر کریم واقعاً در فنون نظامی بی‌نظیر بود، او در جبهه لقب محاصره شکن را داشت. تا زمانی‌که او زنده بود تمامی رفقای ما از روحیه عالی نظامی برخوردار بودند، به هر جایی که به آن‌ها وظیفه داده می‌شد بدون درنگ می‌رفتند زیرا مطمئن بودند که اگر به محاصره دشمن بیفتند انجنیر کریم آن‌ها را نجات می‌دهد.»

رهبری تشکیلات "ساما" در ایران چه‌گونه با رژیم مزدور سوسیال‌امپریالیست شوروی تماس گرفت؟

شیرآقا یک فرد فراری در زمان داودخان بود. او رابطه‌ای با خواجه ابدال پدر خواجه

"اعلام مواضع ساما" یاد می‌گردید و خواست جمهوری اسلامی را مطرح می‌نمود. کار پوششی و امکانات‌گرایی "ساما" زیر درفش احزاب جهادی تسلیم‌طلبی طبقاتی بود و این تسلیم‌طلبی طبقاتی منجر به وابستگی "ساما" به احزاب جهادی و از آن طریق منجر به وابستگی غیر مستقیم به سازمان جاسوسی ISI پاکستان گردید. این وابستگی بود که پای "ساما" را برای «به دست آوردن سلاح و آموزش موشک‌های زمین به هوا» تا پاکستان کشاند. "ساما" به جای این‌که این گذشته تسلیم‌طلبانه را به نقد بکشد و از آن درس بگیرد، با افتخار از این گذشته تسلیم‌طلبانه دفاع کرده و به آن مباحثات می‌کند.

قیوم "رهبر" وابستگی را نوعی تسلیم‌طلبی و هم‌نویسی با خط استعماری می‌داند. او به خوبی از طرح "تازه اندیشان" و وابستگی شان آگاه بود. به همین نسبت "ساما"یی‌ها را از وابستگی هوش‌دار می‌دهد. به این گفته قیوم "رهبر" توجه نمایید:

«به علت این‌که وابستگی خود نوعی تسلیم است، بناءً مسئله از لحاظ ماهیت و کیفیت با خط استعماری در تماس می‌شود و بالاخره در تطابق با آن حرکت می‌کند. این مسئله البته با حسن و سوء نیت و با طبیعت این یا آن فرد یا گروه انسانی هیچ‌گونه ارتباطی ندارد، بلکه با عنیت خود نتایج مشخصی را ضرورتاً به میان می‌آورد. این وابستگی تاریخی زمانی البته به فاجعه تاریخی مبدل می‌شود که نیروهای وابسته به کمک اربابان استعماری بر سر قدرت و یا رقابت قدرت تمام راه‌هایی را که به خود آگاهی، خودسازی و خود اتکایی می‌رسد کور کنند تا مردم را در مسیر اجتناب‌ناپذیر وابستگی و تسلیم قرار دهند و هم پیمانان شان به عنوان "ناجی" ملت و پهلوان پنبه‌ها راه‌های به ظاهر گونه‌گونی‌هی "معقول" در حقیقت تسلیم طلبانه خود را پیش پای مردم بگذارند.» (قیوم

شیرآقا از جمله قوماندانان برجسته جمعیت‌العلماء بود که شدیداً با رژیم کودتای 7 ثور می‌جنگید، اما "ساما" طبق طرح و پلان خویش او را روشنی برای تسلیم‌طلبی ملی خویش قرار داد و در دام خاد انداخت.

"ساما" طبق طرح "تازه اندیشان" ابتدا تسلیم‌طلبی طبقاتی را پذیرفت و بعد در دام تسلیم‌طلبی ملی افتاد. "ساما" تا کنون نتوانسته خود را از این دام تسلیم‌طلبانه طبقاتی و ملی برهاند. نه تنها نتوانسته خود را از این دام برهاند، بلکه به این گذشته افتخار و مباحثات نیز می‌نماید.

آقای محمود شکیب آرمان در یادواره انجینر محمد کریم "تیمار" چنین می‌نویسد:

«جانباز کریم در اوایل سال 1359 ش دو باره به ایران آمد و تشکیلات ایران او را با یکی دو رفیق دیگر وظیفه داد تا با کار پوششی، امکاناتی را به دست آورده و با استفاده از این شیوه کار، از طریق یکی از کمیته‌ها او به زودی به خاطر به دست آوردن سلاح و آموزش موشک‌های زمین به هوا راهی پاکستان شد. در ماه جوزای سال 1359 ش رفقاء از امکانات پوششی مقداری سلاح به دست آوردند و رفیق انجینر کریم با عده‌ی دیگر مسوول حمل اسلحه از پاکستان تا هرات از مسیر نیمروز و فراه وارد هرات گردید.» (صفحه 16 سند - تأکید از ماست)

کار پوششی و امکانات‌گرایی نوعی وابستگی است که منجر به تسلیم‌طلبی طبقاتی و بالاخره منجر به تسلیم‌طلبی ملی می‌گردد. تشکیلات "ساما" در ایران کلاً در دست "تازه اندیشان" قرار داشت. طوری‌که بیان گردید مبارزه "تازه اندیشان" نه تنها به سبک شعله‌یی‌ها نبود، بلکه به سبک نیروهای دموکراتیک بورژوازی نیز نبود. برنامه "تازه اندیشان" یک برنامه اسلامی بود و به نام

حملات ناجوانمردانه خود را بالای رفقای مبارز این جبهه آغاز کردند. در نتیجه این حملات کین‌توزانه مشترک برای نابودی جبهه، تعداد زیادی از جوانان پرشور و انقلابی نبرد آزادیخواهانه ضد تجاوز روس اشغال‌گر در این جبهه قربانی توطئه های استعمار - ارتجاع شده و با خون خود سند آزادی افغانستان را با افتخار در سایه درفش خونریز "ساما" به خاطر نابودی طومار ننگ آلود ارتجاع اخوانی امضاء نمودند. طی این حمله مشترک مزدوران اخوانی و خلقی - پرچمی بالای جبهه، جانباز انجنیر کریم در روز ۳۰ حمل سال ۱۳۶۰ ش در حالی که به کمک یک گروه محاصره شده شتافته بود و موفق به شکستن حلقه محاصره دشمن و بیرون کشیدن رفقاییش از چنگال دشمن گردیده بود، با تأسف هدف تیر کین ارتجاع قرار گرفت و با فریاد "زنده باد انقلاب" و "یا مرگ یا آزادی!" گویان خاک وطن را به آغوش کشید و سازمان ما و خلق ما را در سوگش عزادار ساخت.» (صفحه ۱۷ سند) تاکیدات از ماست.

ولی باید گفت که برخلاف گفته فوق، جبهه هرات هیچ‌گاه با اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دشت‌نشانده اش نجنبید، یا به عبارت دیگر جبهه هرات هیچ‌وقت در جنگ مقاومت علیه سوسیال‌امپریالیزم روس شرکت نکرد، بلکه هم‌نوا با اشغال‌گران و رژیم پوشالی علیه «ارتجاع تاریخ‌زده» درگیر جنگ بود. این درگیری بدین علت بود که «ارتجاع تاریخ‌زده» را بدتر از اشغال‌گران قلمداد می‌نمود یعنی کاری که همین اکنون انجام می‌دهد. این جبهه تا زمان فروپاشی اش نقش ملیشه‌های رژیم را بازی نمود و علیه جنگ مقاومت ایستاد. مسئولیت تاریخی تسلیم‌شدن جبهه به اشغال‌گران و رژیم پوشالی و هم چنین مسئولیت خون جوانان مبارز «پرشور و

رهبر - طرق مبارزه با تسلیم‌طلبی ملی - 3: عوامل برون ذاتی تسلیم و ستیزه» (تاکیدات از ماست)

با وجود این، پوشش گرفتن در قالب تنظیم‌های جهادی یک عمل‌کرد عام تمامی جنگ‌جویان سامایی بود و حتی بعضی از عناصر شامل در بعضی از جبهات مستقل "ساما"، مثلاً جبهات کوه‌دامن، نیز از این پوشش استفاده می‌کردند و از بابت وابستگی مستقیم و غیرمستقیم آن نیز بیم چندانی به خود راه نمی‌دادند.

اما این وابستگی تاریخی "ساما" بنا به قول "رهبر" «به فاجعه تاریخی مبدل» گردید. زیرا نه تنها آن‌ها به گذشته تسلیم‌طلبانه شان برخورد انتقادی نمی‌نمایند، بلکه می‌خواهند که «تمام راه‌های» آزادی‌خواهی، میهن پرستی و اتکاء به مردم را سد نمایند. «پهلوان پنبه‌های» "ساما" می‌خواهند که «راه‌های به ظاهر گونه‌گون» معقول ولی در حقیقت تسلیم‌طلبانه خود را پیش‌پای مردم بگذارند» و آن‌ها را در «مسیر اجتناب‌ناپذیر وابستگی و تسلیمی قرار دهند». بدین سبب است که "ساما"یی‌ها با انکار حقایق می‌خواهند گذشته تسلیمی و تسلیم‌طلبانه خویش را بپوشانند. به این موضوع توجه نمایید:

«از آن جایی که روس متجاوز و ارتجاع تاریخ‌زده و ننگین، انسان‌های انقلابی و جبهات آگاه و به ویژه "ساما" را به عنوان دشمنان اصلی و آشتی‌ناپذیر خود می‌دانستند، بار دیگر دست به دست‌همدیگر داده و جنگ های داخلی و برادرکشی‌ها را به راه انداختند تا با از میان برداشتن شخصیت های مبارز و جبهات آگاه، چار صباحی بر عمر ننگین شان بیافزایند. بناءً نابودی جبهه هرات را که از شرکت انقلابیون آگاه سامانی از متن مردم جوشیده بود، در صدر نقشه های ننگ آلود خود قرار داده و در اواخر دلو سال ۱۳۵۰ ش

مبارزه با تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان جزء لاینفک مبارزه با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پویشالی است.

مسئول مرگ واجد کارنده کیست؟

کسی را که ما به نام مستعار "واجد" به عنوان یکی از کادرهای "ساما" در کوه‌دامن می‌شناختیم، یک جا با یکی از کادرهای مردانه دیگر "ساما" در کوه‌دامن، دو نفر از جمله ۱۰ کادر سامایی بودند که در سال ۱۳۶۳ خورشیدی طبق یکی از فیصله‌های کنفرانس سرتاسری "ساما" به عنوان "جانشینان انقلابی" مورد تربیت قرار گرفتند تا در آینده مسئولیت‌های رهبری "ساما" را بر عهده بگیرند. "قیوم رهبر" شخصاً تربیت تیوریک این گروه را بر عهده گرفت و چندین ماه مسئولیت حلقه آموزشی این گروه را پیش برد. همین گروه بود که بعداً تحت رهبری مسئول کمیته تشکیلات مرکزی "ساما" به چین رویزیونیستی فرستاده شدند تا طبق قرار قبلی میان "قیوم رهبر" و مقامات رهبری حزب رویزیونیست بر سر قدرت، از آن کشور دیدار نمایند.

پیوند با حزب رویزیونیست بر سر اقتدار در چین یکی از عوامل انشعاب بخش غرجستان "ساما" از بخش‌های تحت رهبری "قیوم رهبر" و هم‌نوایانش در کمیته مرکزی منتخب کنفرانس سرتاسری "ساما"، در پهلوی موضوع "تسلیم‌طلبی ملی" در قبال اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دست‌نشانده‌شان، بود. وقتی در سال ۱۳۶۴ انشعاب در کمیته مرکزی "ساما" به وقوع پیوست، گروه اعزامی تحت رهبری مسئول کمیته تشکیلات مرکزی "ساما" در مجموع، به شمول "واجد"، در واقع به نفع دوام رابطه و پیوند با حزب رویزیونیست بر سر اقتدار در چین موضع‌گیری کردند و موضع‌گیری‌های بخش

انقلابی» که در این جبهه کشته شدند به دوش رهبری تشکیلات "ساما" در هرات و ایران بوده و می‌باشد. این رهبری آگاهانه جوانان پرشور و انقلابی را فریب داد و در جبهه به خاطر منافع رژیم مزدور به قتل‌گاه فرستاد. در طول عمر جبهه هیچ «حمله کین‌توزانه مشترک برای نابودی جبهه» از طرف «مزدوران اخوانی و خلقی - پرچمی» بالای جبهه صورت نگرفت، بلکه «حمله کین‌توزانه مشترک» خلق - پرچم و "ساما" علیه «ارتجاع تاریخ‌زده» صورت گرفته است. این چیزی است که مثل آفتاب روشن است و هیچ‌کس نمی‌تواند آنرا انکار کند.

انجنیر کریم کدام حلقه محاصره را در هم شکست؟ حینی‌که یک گروه کوچک از افراد جبهه در درگیری با جمعیت اسلامی به محاصره اخوانی‌ها درآمد، در آن‌زمان انجنیر کریم به کمک شان شتافت و آن‌ها را از این محاصره نجات داد. «ارتجاع تاریخ‌زده» قبل از درهم شکسته شدن حلقه محاصره دیگری جلو راه انجنیر کریم و رفقاییش را کمین زدند، در این کمین بود که انجنیر کریم جان باخت.

امروز علاوه بر این‌که "ساما"یی‌ها نمی‌خواهند گذشته تسلیمی و تسلیم‌طلبی خویش را نقد نمایند، بلکه با جعل تاریخ می‌خواهند که این گذشته ننگین خویش را بیوشانند و به اصطلاح خود را تیرنه نمایند.

نوشته‌های "ساما"یی‌ها بیان‌گر آنست که آن‌ها بر مواضع تسلیمی و تسلیم‌طلبی خویش پافشاری می‌کنند. بناءً مبارزه با چنین تسلیم‌طلبانی ضروری و الزامی است.

"سامایی"ها از لحاظ فکری خلع سلاح گردیده و باور شان را به مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران کنونی و رژیم مزدور و دست نشانده‌شان از دست داده‌اند. بدین علت تن به تسلیم‌طلبی داده‌اند. تسلیم‌طلبان عموماً به عوامل پنهانی دشمن تبدیل می‌شوند. بناءً

و نیروهای سیاسی، نظامی و روابط توده‌نی
"ساما" در مناطقی از کوه‌دامن از چهار سو
زیر آتش متقاطع مزدوران اخوانی، اشغالگران
روسی و نظامیان و نیروهای امنیتی و
تفنگداران وابسته به روس و رژیم مزدور آن،
فرار گرفتند و عرصه مبارزاتی در ساحات
کوه‌دامن برای شان تنگ تر شد. رفیق واجد
با عده‌ای از یاران سامانی اش راهی پیشاور
پاکستان شد و به مشوره رهبری سازمان
در عقب جبهه ضمن آموزش تنوریک، به امور
دیگری گماشته شد. پس از مدتی اقامت در
پاکستان، در آستانه سقوط رژیم به جامانده از
تجاوز روس به رهبری نجیب جلال و سرازیر
شدن دسته های مجاهدین به کابل و سانر شهر
های کشور، این رفیق همراه با رفقای دیگر دو
بار به منطقه برگشتند.

سرانجام در دوم ثور سال 1372ش در نتیجه
یک سانحه هوایی که حاصل توطئه بیرونی
شورای نظار مسعود جلال و زمینه سازی
عده‌ای از تسلیم طلبان بی آرم بود، رفیق واجد
با 31 تن از کادر های ورزیده و میدان دیده
سیاسی، نظامی و توده‌نی "ساما" به شمول
رفقاء الحاج یار محمد، نیزک، سخی، منیر
و... بر فراز کوهستانات تاشقرغان جان باختند
و به اثر شدت انفجار پاره‌های تن شان در
شعاع وسیعی پخش شد. پس از وقوع آن فاجعه
که منجر به کشته شدن 32 تن رزمندگان
سامانی و جمعاً 150 مسافر عازم مزار شد،
بستگان تعدادی از این قربانیان همراه با مردم
محل بقایای استخوان‌های پراکنده شده آنان را
جمع و در چند گور دسته جمعی دفن کردند...»
صفحه 18 - 19 سند). تاکیدات از ماست.

در سطور فوق زندانی شدن "واجد" در بهار
 سال 1362 و سپری کردن پنج سال در زندان
 رژیم با معلومات ما از "واجد" خوانایی ندارد.
 این تناقض یا ناشی ازین است که "واجد" و
 "واجد کارنده" دو شخص جداگانه هستند و یا

غرجستان در مخالفت علیه تسلیم‌طلبی ملی در
 "ساما" و پیوند جدید رویونیستی اش با
 حزب رویونیست بر سر اقتدار در چین را
 یکجا با "قیوم رهبر" و دو تن از اعضای
 دیگر کمیته مرکزی "ساما" خیانت به "ساما"
 و خیانت به "انقلاب" افغانستان خواندند.

همین "واجد"ی که ما از وی شناخت
 داشتیم، طبق معلومات بعدی از وی، در سانحه
 سقوط طیاره در ثور 1372 یک جا با تعدادی از
 کادرهای دیگر "ساما" کشته شدند. اما بعضی
 از معلومات ارائه شده دیگر در مورد وی در
 سطور ذیل با معلومات ما خوانایی ندارد.

پر دل "روستایی" نویسنده مقاله "یادی از
 هم‌رزم دلیر و آگاه سامانی واجد کارنده"، در
 مورد "واجد کارنده" چنین می‌گوید:

«رفیق واجد در کانون خانواده زحمت‌کش و
 محیط و ماحول خود مشکلات و رنج های بی
 شمار دهقانان و کارگران را چشیده و در متن
 رنج و کار بزرگ شد. تعلیمات دوره ابتدائی و
 متوسطه رفیق واجد مصادف بود با اوج
 مبارزات جریان های سیاسی به خصوص
 جریان شعله جاوید و در کنار آن فعالیت رفیق
 مجید و یاران هم‌رزمش در سطح منطقه... در
بهار سال 1362ش رفیق واجد توسط
جواسیس و جلالان "یرجیمی - خلقی"
دستگیر و زندانی شد. پنج سال زیر شکنجه،
آزار و اذیت خادیس‌های آدمکش قرار گرفت،
ولی در برابر شکنجه‌گران مقاومت بی بدیل
نشان داد، با ایمان و استوار به تعهد و
آرمانش پذیرای هر نوع شکنجه جسمی و
روحی بود و دشمن شکنجه گرش را زبون
ساخت. در سال 1367ش از زندان آدمکشان
خادیس‌ها رها گردیده و بدون کوچک ترین
تزلزل، بی‌اس و ناامیدی، با عزم جزم و
پرانرژی دوباره راهی مبارزه و تلاش برای
احیاء و استحکام کار ضربت خورده سازمانی
در مناطقی از کوه‌دامن گردید. کادرها، فعالان

کوه‌دامن موافقت‌نامه ننگینی را با رژیم مزدور به امضاء رساندند. همان‌طوری که "توافق‌نامه امنیتی" میان رژیم دست‌نشانده غنی - عبدالله و اشغال‌گران امپریالیست امریکایی خیانت ملی محسوب می‌گردد، به همان اندازه این توافق‌نامه خیانت ملی محسوب می‌گردد. بعد از امضاء توافق‌نامه، "ساما" بی‌بی‌های تسلیم‌شده همراه با نیروهای جناح پرچم رژیم پوشالی بر مواضع اخوانی‌ها حملات مشترک را انجام می‌دادند؛ در حالی که در طرف مقابل یعنی نیروهای حزب اسلامی نیز به جناح خلق حزب مزدور تسلیم شده بودند و یک جا با تاتک‌های متعلق به جناح مذکور بالای نیروهای "ساما" عملیات انجام می‌دادند. مثلاً نیروهای "ساما" به کمک پرچمی‌ها بالای منطقه "مشوانی" که منطقه حزب اسلامی بود حمله کردند و داروندار مردم آن منطقه را مورد چور و چپاول قرار دادند و حتی مرغ‌ها و چوچه مرغ‌های اهالی مشوانی را غارت کردند.

در این‌جا بیشتر از این نمی‌خواهیم صحبت نماییم. فقط متن "توافق‌نامه" را به خوانندگان ارائه می‌نماییم تا از نیت شوم تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان "ساما" بی‌بی در کوه‌دامن باخبر شوند. این هم متن توافق‌نامه:

متن موافقت‌نامه تسلیمی نیروهای "ساما" در شمالی

به دولت مزدور کابل در خزان سال 1360 «این موافقت‌نامه بغرض تشدید مبارزه و هماهنگ ساختن سعی و تلاش بر علیه ارتجاع سیاه در نقاط مختلف افغانستان و ختم خونریزی در سرزمین جمهوریت دیموکراتیک افغانستان امضاء می‌گردد.

بمقاصد آتی طرفین به موافقه می‌رسند:

مکلفیت سازمان:

1 - بعد از امضاء موافقت‌نامه قطع تمام فعالیت‌های مسلحانه نیروهای سازمان بر علیه

این که نویسنده سطور فوق معلومات نادرست در مورد "واجد" به رشته تحریر درآورده است.

آقای پردل "روستائی" در مورد جنگ و برخورد سامانی‌ها در کوه‌دامن نیز مطالب نادرستی نوشته است. او می‌نویسد:

«کادرها، فعالان و نیروهای سیاسی، نظامی و روابط توده‌نی "ساما" در مناطقی از کوه‌دامن از چهار سو زیر آتش متقاطع مزدوران اخوانی، اشغال‌گران روسی و نظامیان و نیروهای امنیتی و تفنگداران وابسته به روس و رژیم مزدور آن، قرار گرفتند و عرصه مبارزاتی در ساحات کوه‌دامن برای شان تنگ تر شد.»

هرگاه کسی جرات نوشتن حقیقت را ندارد نباید قلم به دست گیرد. در این‌جا دو حالت وجود دارد:

1 - یا آقای "روستائی" از جریان تسلیم شدن 760 نفر از کادرهای برجسته "ساما" و افراد تحت رهبری شان به رژیم مزدور اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست خبر ندارد؛ که این بی‌خبری هم خود یک‌نوع جرم محسوب می‌شود.

و

2 - یا این‌که جریان را دقیقاً می‌داند ولی از بیان آن شانه خالی می‌کند. در این‌صورت خود نشانه‌ای از همراهی با تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان دیروزی و امروزی است.

قبلاً به طور مفصل در رابطه با جنگ کوه‌دامن صحبت نمودیم که این جنگ از طرف "ساما" بی‌بی‌ها به خاطر جمع‌آوری عشر از منطقه زیر سلطه حزب اسلامی گلبدین شروع شد و منجر به تسلیمی تمامی کادرها، روابط سیاسی نظامی و توده‌یی "ساما" (به تعداد 760 نفر افراد مسلح) به رژیم پوشالی و مزدور سوسیال‌امپریالیزم اشغال‌گر گردید. رهبران و کادرهای بلند پایه تسلیم‌شده در

12 - در صورت تخلف از این موافقتنامه و یا ارتکاب اعمال خلاف امن و نظم عامه یا متخلفین و خانین مطابق احکام قانون و اصول انقلابی معامله صورت می‌گیرد.
 بخاطر تطبیق این موافقتنامه و تقویه نیروهای سازمان اداره ریاست عمومی خدمات دولتی به نمایندگی دولت افغانستان مساعدت‌هایی را انجام می‌دهد:

1 - کمک نظامی برای مبارزه علیه باند گلبدین، سایر گروپ‌های اجیر و سپاه در مناطقی که نیروهای سازمان بصورت کتلوی وجود دارد.

2 - اکمالات مهمات و در صورت لزوم سلاح آن‌هم در موارد بخصوص بعد از ارزیابی دقیق وضع برای اجرای عملیات موفقانه علیه دشمن مشترک و تامین امنیت محلات.

3 - مساعدت های اقتصادی، مالی، برای جبهاتی ...

4 - مساعدت در حمل و نقل از يك محل به محل دیگر.

5 - مساعدت در جهت رهایی آن عده زندانیان که جرایم خفیف را مرتکب شده و آن‌هم صرف وقتی که خطر ارتکاب جرایم از آن‌ها در آینده متصور نباشد. البته بعد از تطبیق موافقتنامه.

6 - مساعدت لازم در جهت پیش‌برد تبلیغات اکتیف علیه امپریالیزم امریکا، متحدین چینی اش و رژیم نظامی‌گر پاکستان و سایر نیروهای ارتجاعی .

محل امضاء نماینده "ساما"
محل امضاء نماینده دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان

(برگرفته شده از مجموعه اسناد تاریخی بخش غرچستان "ساما" صفحه 43) تأکیدات همه جا از ماست.

در سال 1363 خورشیدی مسنول کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی در "ساما" بر

قوای مسلح - خاندنوی- خاد و غیره اشخاص و مؤسسات در سطح شمالی.

2 - سهم‌گیری اکتیف تبلیغات بر علیه امپریالیزم امریکا و افشاء چهره کثیف هژمونیست‌های چین این متحدین امپریالیزم جهانی، رژیم نظامی‌گر پاکستان و سایر کشورهای ارتجاعی بصورت شفاهی و تحریری.

3 - تعریف وضع جیش نیروهای سازمان - ارائه شهرت مکمل اعضای سازمان، تعداد آن‌ها - قوماندانان شان و راجستر سلاح دست داشته.

4 - پذیرش نمایندگان دولتی در داخل گروپ ها. تعداد نفر جهت دخول در گروپ ها از طرف دولت تنظیم می‌گردد.

5 - انجام فعالیت مسلحانه بر علیه عناصر سیاسی دشمنان مشترک ما با مساعی مشترک خاد- خاندنوی- قوای مسلح.

6 - عملیات جداگانه سازمان مطابق پلان قوای مسلح صورت می‌گیرد.

7 - ماده مذکور ندارد .

8 - فعال ساختن ارگان‌های محلی دولتی در آن عده علاقه داری ها و ولسوالی ها که تحت تاثیر سازمان قرار دارد حتمی است و تامین امنیت نیز بدوش نیروهای سازمان است. اعضای سازمان می‌توانند در این ادارات مطابق احکام قانون استخدام گردیده و اجراء وظیفه نمایند.

9 - تامین امنیت شاهراه‌ها در مناطقی که سازمان تاثیر دارد بدوش نیروهای سازمان است.

10 - نیروهای سازمان مکلف به تعمیل همه قوانین و فرامین دولت می‌باشند.

11 - طبق احکام قانون دولت می‌توانند بر زندگی صلح آمیز آغاز نموده و در چوکات اداری دولتی استخدام گردند.

هر آن کسی که زندگی را به ازای بندگی ببیند نه تنها هیچ‌گونه پیوندی ندارد که کوچک‌ترین گذشتی هم نخواهد داشت.» (اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان - ساما)

این ابلاغیه اثرات خیلی کم بر تسلیم‌شدگان گذاشت، فقط به تعداد بیست و چند نفر توانستند که این رابطه را قطع کنند، بقیه مهر خیانت ملی را بر پیشانی شان حک نمودند. گرچه "ساما" در ابلاغیه اش نوشت که: «با هر آن کسی که زندگی را به ازای بندگی ببیند نه تنها هیچ‌گونه پیوندی ندارد که کوچک‌ترین گذشتی هم نخواهد داشت.» و آنرا «خیانت ملی» محسوب نمود، اما "قیوم رهبر" هرگز چنین نکرد و تا آخر رابطه با تسلیم‌شدگان را حفظ نمود.

آقای "روستانی" جریان مرگ واجد کارنده را همراه 31 نفر همراهانش چنین بررسی نموده است:

«سرانجام در دوم ثور سال 1372ش در نتیجه یک سانحه هوایی که حاصل توطئه بیرونی شورای نظار مسعود جلاو و زمینه سازی عده‌ای از تسلیم‌طلبان بی‌آرم بود، رفیق واجد با 31 تن از کادر های ورزیده و میدان دیده سیاسی، نظامی و توده‌نی "ساما" به شمول رفقاء الحاج یار محمد، نیزک، سخی، منیر و... بر فراز کوهستانات تاشقرغان جان باختند و به اثر شدت انفجار پاره‌های تن شان در شعاع وسیعی پخش شد. پس از وقوع آن فاجعه که منجر به کشته شدن 32 تن رزمندگان سامانی و جمعاً 150 مسافر عازم مزار شد، بستگان تعدادی از این قربانیان همراه با مردم محل بقایای استخوان‌های پراکنده شده آنان را جمع و در چند گور دسته جمعی دفن کردند، گورهایی که در عکس زیر مشاهده می‌شود.» (صفحه 18 - 19 سند.)

در این‌جا باز هم آقای "روستانی" حقایق را کتمان نموده است. گرچه او از «زمینه سازی

روی سایر اعضای کمیته مرکزی "ساما" فشار آورد تا ابلاغیه برای خروج تسلیم‌شدگان بنویسند. در این زمان قیوم "رهبر" مصروف مسافرت‌های خارجی بود. اعضای کمیته مرکزی در غیاب قیوم "رهبر" ابلاغیه‌ای برای تسلیم‌شدگان در کوه‌دامن می‌نویسد و خواهان قطع رابطه شان با اشغال‌گران و رژیم پوشالی می‌گردد. این هم قسمتی از متن ابلاغیه "ساما" به تسلیم‌شدگان در کوه‌دامن:

«نویانی سازمان که طبیعتاً هنوز به استحکام همه جانبه نرسیده است و درین وضع ضربات پی‌هم همه جانبه دشمن سفاک سوسیال امپریالیسم روس و جاده صافکن‌هایش عوامل بحران و اشتباهات معینی در سازمان ما شدند که در غلظتین عده‌ای از کادرهای ما به

گرایشات تسلیم‌طلبانه نیز جزئی از آن است. کنفرانس سرتاسری سازمان با جمع‌بندی تجارب خود یکبار دیگر بیان داشت که: «امپریالیسم خون‌خوار روس قاتل هزاران هزار هموطن ما، دشمن عمده، اساسی و قسم خورده مردم ما و ملت ما است. هرگونه سازش، ارتباط و همکاری با این دشمن و مزدوران حلقه بگوش آن پرچم و خلق، بمنظور درهم برهم کردن مناسبات دشمنانه و آشتی ناپذیر ما با آن تسلیم‌طلبی و در نتیجه خیانت ملی است.»

کمیته مرکزی منتخب کنفرانس سرتاسری سازمان نیز طی اعلامیه تاریخی 1362/12/24 خویش با تکیه بر مواضع کنفرانس بیان داشته است: «هیچ‌گونه قرارداد، پروتوکول و یا رابطه‌گیری را با دولت و دشمن روسی به رسمیت نمی‌شناسد و آن را خیانت ملی میدانند و از کلیه اعضا و هوالداران سازمان در منطقه کوه‌دامن» خواسته است «که بدون درنگ و مسامحه فوراً هرگونه رابطه دولتی را قطع کنند» و علاوه کرده است که: «سازمان با طرح شعار "یا مرگ یا آزادی" مرگ را بر زندگی زیر یوغ بردگی دشمن ترجیح میدهد و با

که قبل از رسیدن به مزار باید منفجر میشد و طیاره را با خود منفجر می‌ساخت. طیاره در فضای تنگی تاشقرغان منفجر شد و همه مسافری و کارکنان طیاره به قتل رسیدند. بنابراین رهبری تسلیم‌طلب "ساما"، که تعداد زیادی از آن‌ها خود در این سانحه به قتل رسیدند، مثلاً "سخی" از کلکان، نه تنها در قتل واجد و 31 تن همراهانش شریک است، بلکه در قتل 118 نفر از مردمان عادی که در این طیاره بودند نیز شرکت دارد.

زنده‌یاد مجید این چنین تسلیم‌طلبانی را که معتقد به رهایی توده‌های زحمت‌کش از راه انقلاب کردن نیستند، بلکه آن را در همکاری یک دشمن علیه دشمن دیگر جست‌وجو می‌نمایند، به باد سخریه گرفته آن‌ها را جبون و خاین می‌خواند. این موضوع را با گفته زنده یاد مجید خاتمه می‌دهیم:

«چه جیویاتنه و خاناننه است نوحه جغد آسای آنانی که به امواج خروشان قهر مردم و سمت‌گیری درست نهایی آن باور ندارند و راه رستگاری و نجات را نه با مردم، بلکه با یک دشمن علیه دشمن دیگر سراغ می‌نمایند و یا از بیم هر دو دشمن گوشه‌گیری و انزوای بی دردرس را در پیش می‌گیرند.» (زنده یاد مجید - در سنگر اعتصاب بپر انقلاب نهفته است)

مکت کوتاهی بر «بزرگداشت از جلوه‌های

تابناک و خونین هژدهم جوزا»

"بزرگداشت از جلوه‌های تابناک و خونین هژدهم جوزا" مقاله‌ای است که به قلم آقای سروش به رشته تحریر درآمده است.

در این مقاله آقای سروش از «مبارزات اعجاب انگیز خلق ما، طغیان و یورش طبقاتی زحمت‌کشان ما» علیه تجاوز، استبداد، ارتجاع و تمام افکار کهن و پوسیده یاد نموده و آن‌را می‌ستاید. او در این رابطه می‌نویسد که:

عده‌ای تسلیم طلبان بی‌آزم» نام می‌برد، اما هرگز توضیح نمی‌دهد که این «تسلیم طلبان بی‌آزم» که چنین زمینه‌ای را مساعد ساختند چه کسانی اند و هرگز نمی‌خواهد که تسلیم‌طلبی رهبران "ساما" را بر ملا سازد.

چرا در تور 1372 خورشیدی حادثه سانحه هوایی اتفاق افتاد؟ طوری که قبلاً گفتیم "قیوم رهبر" هرگز از تسلیم‌طلبان نبرید و با غند سنگین قطع رابطه نکرد. در جریان زمستان سال 1370 که فروپاشی رژیم مزدور بازمانده از دوران اشغال افغانستان قطعی به نظر می‌رسد غند سنگین برای تسلیمی به شورای نظار زمینه‌سازی نمود. اما حزب اسلامی ازین موضوع اطلاع یافت و برای ترور "سنگین" فرماده غند نقشه‌ای ریخت و او را به قتل رساند. با وجود آن غند سنگین بعد از پیروزی احزاب جهادی به شورای نظار تسلیم گردید. اما زمانی که رهبری "ساما" متوجه شد که مسعود به آن شکلی که آن‌ها می‌خواهند به آن‌ها عطف توجهی ندارد، با دوستم این جنایت پیشه حرفه‌ای تماس گرفت و دوستم به آن‌ها چراغ سبز نشان داد. در نتیجه «واجب با 31 تن از کادر های ورزیده و میدان دیده سیاسی، نظامی و توده‌نی "ساما" به شمول رفقاء الحاج یار محمد، نیزک، سخی، منیر و...» تحت پوشش شرکت در سالگرة تشکیل "جنبش ملی اسلامی" دوستم و در اصل برای برقراری رابطه و یکجا شدن با دوستم به قصد جابه‌جا شدن تحت نام "جنبش ملی اسلامی" برنامه سفر به مزار را روی دست گرفتند. مسعود که قبلاً از این جریان با خبر شده بود، قبل از آن که طیاره پرواز نماید یک عراده موتر جیب روسی را در قسمت باربری طیاره جای داد و به مخالفت‌های پیلوت و کارکنان دیگر طیاره هیچ اهمیتی نداد. این جیب که گویا متعلق به دوستم بود و باید به وی تسلیم داده می‌شد توسط افراد شورای نظار قسمی مین‌گذاری شده

هدف شان براندازی سیستم استثمار فرد از فرد است بالا برده شود. چرا چنین درهم برهمی در اسناد "ساما" به چشم می‌خورد؟ علت آن است که "ساما" تا کنون نتوانسته خود را در خط جنبش انقلابی کشور عیار سازد و بر این مبنا حرکت کند.

اگر هدف نویسنده مقاله از «ادامه دهندگان و رهروان در حال حاضر» سامائی‌هاست، باید با صراحت گفت که آن‌ها هیچ‌گاه قادر نیستند که «با توطئه‌های امپریالیسم خونریز، زد و بند‌ها و تسلیم‌طلبی‌های منحرفان و... دست و پنجه نرم» کنند. چرا؟ به علت این‌که "ساما" تا کنون نتوانسته خود را از قید زوبند با امپریالیسم و تسلیمی و تسلیم‌طلبی برهاند. این کار از کسانی ساخته است که بر اساس خط انقلابی به شدت علیه تسلیمی و تسلیم‌طلبی مبارزه نمایند و با تعیین تضاد عمده و وظیفه عمده مبارزاتی مبارزات شان را پیش برند.

کسانی‌که دشمن عمده و غیرعمده خود را شناساند و در شرایط کنونی وظیفه عمده مبارزاتی خود را تعیین کرده نتوانند، از آن‌ها هیچ گله‌ای نیست که مثلاً "یاری" را در صف رستم‌ها، ملالی‌ها، یعقوب‌ها... جا دهند. قرار دادن "یاری" در صف رستم‌ها، ملالی‌ها، یعقوب‌ها... به معنی یاد بود و تقدیر از جان‌باختگان جنبش انقلابی کشور نه، بلکه تحقیر و حتی اهانت به ایشان است.

نویسنده مقاله با حسن نظری که دارد، در اوضاع و شرایط کنونی همه را به وحدت دعوت می‌نماید. نویسنده این را درک نمی‌کند که وحدت با حسن نظر به دست نمی‌آید، بلکه از طریق مبارزه و انتقاد و انتقاد از خود می‌تواند جامعه عمل بیوشد. به این نقل‌قول توجه نمایید:

«بر این مبنا، بدون تقدس سازمان پیشتاز، به مناسبت بزرگداشت و تجلیل هجدهم جوزا که به مثابه تجدید میثاق با "مجید" و همه

«از بطن این مبارزات کلاه‌ها، قارن‌ها، رستم‌ها، ابومسلم‌ها، یعقوب‌ها، ملالی‌ها، مجید‌ها، محمودی‌ها، یاری‌ها، رستاخیز‌ها، سرمد‌ها، لیب‌ها و هزاران مشعلدار مبارزه ضد استبدادی، ضد ارتجاعی و ضد استعماری آگاهانه سر بلند کرده اند و برای رهانی از هر قید و بند برای آزادی و شگوفانی میهن و سرزمین شان، به خاطر دگرگونی اجتماعی، رفاه و آرمان‌های خلق شان تا پای جان رزمیده اند.»

آری ادامه دهندگان و رهروان در حال حاضر با وجود تلاش‌ها و جان‌سختی‌ها که با توطئه‌های امپریالیسم خونریز، زد و بند‌ها و تسلیم‌طلبی‌های منحرفان و... دست و پنجه نرم می‌کنند، با تمام افت و خیزها مسیری را که با خون سرخ و نقش پای پیشگامان انقلابی ما نشانی شده است، ادامه داده و واقعیت‌های وجودی خویش را در مسیر نامت‌های مبارزات آزادی‌بخش خلق افغانستان حفظ و آن را تداوم خواهند بخشید» (صفحه 20 سند) - تاکیدات از ماست.

در این‌جا به خوبی دیده می‌شود که نویسنده نه تنها هیچ فرقی میان مبارزین انقلابی پرولتری و مبارزین بورژوایی قایل نیست، بلکه این تفاوت را نیز میان کسانی‌که فقط با روحیه فیودالی علیه اشغال و بی‌گانه‌ها رزمیدند و مبارزین انقلابی نمی‌بینند، به همین علت است که همه شان را در یک ردیف قرار داده است. نویسنده مقاله نمی‌داند که فقط نیروهایی که منسوب به جنبش انقلابی کشور اند «به خاطر دگرگونی اجتماعی، رفاه و آرمان‌های خلق شان تا پای جان می‌رزمند، نه کلاه‌ها، قارن‌ها، رستم‌ها، ابومسلم‌ها، یعقوب‌ها و ملالی‌ها» مبارزه این‌ها علیه متجاوزین و استعمار قابل قدر است و باید در جای‌گاهش قرار داده شود و بررسی گردد، نه آن‌که آن قدر بزرگ‌نمایی شود که آن‌ها تا صف کسانی‌که

به متشکل شدن در یک صف واحد فرا می خواند» تاکید روی کلمه از ماست.

وحدت امر نیک و شعار بزرگی است، طبقه کارگر و قاطبه خلق کشور به وحدت نیروهای انقلابی ضرورت دارد نه به وحدت نیروهای انقلابی با تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان. اما نویسنده مقاله وحدت را از این دیدگاه مطرح نمی‌کند، چون درک درستی از اصول انقلابی ندارد. او نمی‌داند که اول تعیین خط مرزها و بعد وحدت. او می‌خواهد زیر نام وحدت آش شله قلم‌کاری از "همه" نیروها درست کند. نویسنده معتقد است که:

«در شرایط اسفناک کشور اشغال شده ما، مبارزه علیه اشغالگران و بیگانگان مغرض و دست پروردگان شان، کار یک حزب و یا سازمانی به تنهایی نیست.»

طوری‌که مشخص است نویسنده مقاله درک درست از حزب ندارد و نمی‌داند که حزب یعنی چه!

حزب چیست؟ حزب در قدم اول متشکل از انقلابیون حرفه‌یی و هسته‌های غیرقانونی است که با توسعه هرچه بیش‌تر و هرچه گسترده‌تر، انجمن‌های کارگری و توده‌یی نیمه قانونی مختلف، به مثابه تکیه‌گاه‌های توده‌یی برای خود ایجاد نموده و کار یک‌دیگر را دنبال نمایند.

هر انقلابی که در جهان به پیروزی رسیده است، از رهبری چنین حزبی برخوردار بوده است. بدون چنین حزبی در کشور نمی‌توان تمام نیروهای خلق را بسیج نمود «و ظرفیت های مبارزین ملی - مردمی را» گسترش داد. هر تشکیل و سازمانی که اعتقاد به مبارزه انقلابی داشته باشد، با برخورد انتقادی به اشتباهات گذشته خود می‌تواند در محور چنین حزبی جمع شود. مهم‌ترین معیار برای سنجش و ارزیابی یک حزب و یا سازمان اینست که چه اندازه در برخورد با اشتباهاتش جدی است. با استفاده از این معیار است که می‌توان تعیین

پیشکسوتان انقلابی است، همه نیروهای آزادی خواه را مخاطب قرار می‌دهیم که اوضاع خونبار وطن و مردم و معضلات عظیم کنونی همه را به متشکل شدن در یک صف واحد فرامی‌خواند. در شرایط اسفناک کشور اشغال شده ما، مبارزه علیه اشغالگران و بیگانگان مغرض و دست پروردگان شان، کار یک حزب و یا سازمانی به تنهایی نیست. راه نجات خلق ما بسیج عمومی تمامی نیروهای خلق و ظرفیت های مبارز ملی - مردمی را می‌طلبد. این شما سازندگان هستید که با متحد شدن، یک پارچه شدن، یکی شدن و بزرگ شدن، یاری حل آن را خواهید یافت. بناءً این پیام و فراخوان و بیدار باشی است برای من، برای تو. آری و برای نجات نسل های آینده از معضلات بزرگ و فراوانی که خلق اسیر و رنجیده ما با آن دست به گریبان اند. در حل آن پای اراده و عمل هر یکی از ما به تنهایی مفلوج خواهد گشت. بیانیید در پرتو اصول بر اختلافات فایق آمده، با تکیه بر معیار ها، ضابطه ها و ارزش های مشترک مان در جمع واحدی برای نجات کشور از چنگال اشغالگران و ایدای جلا و دزد و رهزن شان صف بندیم. تفکر و اندیشه های علمی سیاسی و تجارب مبارزات پربار رهبران از جان گذشته ما یگانه معیار و آئینه قدمنامی است که قامت رسا یا خمیده ما را از روی حرف و عمل ما به تصویر کشیده و در معرض دید همگان می‌گذارد. بیانیید یک جا با رهروان راه آزادی و خلق رنجیده و دلیرخود، به حکم ضرورت زمان و آرمان مجید ها، رهبر ها، سرمد ها، یاری ها، رستاخیز ها، لهیب ها و... به مبارزه بی‌امان در یک سنگر واحد علیه جنگ تحمیلی و تجاوز امپریالیست ها در میدان مبارزه تلاش و کوشش نماییم». (صفحه 21 سند)

به نظر نویسنده مقاله: «اوضاع خونبار وطن و مردم و معضلات عظیم کنونی همه را

بیانید پیش از این که قدمگاه خود را به عنوان یک پیشتاز انقلابی گم کنیم و در مغاک تنهائی‌ها، فراموشی‌ها، ناتوانائی‌ها و تاریکی‌ها ناپدید شویم، با «چهل چراغ حقیقت»، با همت و وسعت نظر با عزم و اراده آهین همان طوری که کارنامه‌های مبارزاتی رهبران آزاده ما ثبت تاریخ خاراين کشور ما شده است، ...

آری تا دیر نشده، بیانید با تجلیل از هژدهم جوزا و جنگ زدن به ارثیه مبارزاتی جانیازان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان و رهبران سترگ ما «مجید و رهبر» و همه رهبران از جان گذشته خود و با آموزش از خصلت‌ها و اخلاق انقلابی آنان در نبرد سهمگین آزادی با پیشتازی به رسم رهبران بزرگ خویش سهم مان را در مبارزه برای رهائی وطن و هموطن اسیر خود اداء کنیم.» (صفحه ۲۱ سند). تأکیدات از ماست.

در این‌جا به خوبی مشخص می‌گردد که نویسنده هیچ علاقه‌ای به بررسی اشتباهات، تسلیمی و تسلیم‌طلبی "ساما" در گذشته و حال ندارد. او نمی‌خواهد بپذیرد که خلق زحمت‌کش افغانستان، نه «در نتیجه فقدان یک نیروی منسجم توده‌نی» بلکه در قدم اول در اثر فقدان یک خط اصولی و انقلابی و رهبری انقلابی نتوانست «حلقه اسارت‌بار و ننگین تجاوزگران» را درهم شکنند.

در زمان جنگ مقاومت علیه سوسیال‌امپریالیزم شوروی چندین سازمان چپ ایجاد گردید که از جمله دو سازمان ("ساما" و "سازمان رهایی افغانستان") بزرگترین «نیروی منسجم توده‌نی» را در میان آن سازمان‌ها به دنبال خود داشتند. اما هر دو سازمان در خط اسلام‌بازی قرار داشتند و شعار "انقلاب اسلامی" و "جمهوری اسلامی" را بلند نموده بودند. "سازمان رهایی افغانستان" یک سازمان رویونیستی پیرو تیوری سه جهان بود و به تسلیم‌طلبی طبقاتی در قبال

کرد که یک حزب و یا سازمان چه اندازه در عمل به وظایف خود نسبت به طبقه کارگر و توده‌های ستمکش صادق است:

«قبول اشتباهات بدون پرده پوشی، تحقیق برای شناخت علل اشتباه، تجزیه و تحلیل شرایط و عللی که منجر به پیدایش این اشتباهات شده اند و بحث کلی و همه جانبه برای اصلاح اشتباهات. اینست صفات یک حزب جدی. اینست شیوه‌ای که حزب باید بر طبق آن وظایف خود را انجام دهد. اینست راهی که حزب باید طبقه، خود و توده‌ها را مطابق آن آموزش دهد.»

طرح شعار وحدت از طرف سازمانی که هیچ‌گاه حاضر به پذیرش اشتباهات و انحرافات عمیق ایدیولوژیک گذشته اش نیست و نمی‌خواهد در باره علل این اشتباهات تحقیقی انجام دهد، یک شعار دروغین و میان تهی است.

به نظر ما نویسنده مقاله یا از اصول انقلابی چیزی نمی‌داند و یا این‌که دانسته می‌خواهد تشتت ایدیولوژیک ایجاد نماید.

نویسنده مقاله باید به طور واضح و روشن بیان می‌کرد که اتحاد میان چه کسانی. او این‌کار را نمی‌کند، بل‌که با کلی‌گویی می‌خواهد به تشتت ایدیولوژیک دامن زند. به این موضوع توجه نمانید:

«طی چهار دهه با وجود مقاومت‌ها و قربانی‌های فراوان، خلق افغانستان نتوانست که خود را از دم تیغ جلاخان استعمارگر شرقی و غرب و حلقه اسارت‌بار و ننگین تجاوزگران با تمام زشتی‌ها و پلیده‌های خونین شان نجات دهد. آری مردم داغدار و ستمکش افغانستان در نتیجه فقدان یک نیروی منسجم توده‌نی در رهبری‌اش، نتوانسته است از قیود رهنانه و نیرنگ‌های محیانه و آزمندانه استعمار و امپریالیسم خود را وارهاند و راه نجاتی از این دانه سرگردان را بیابد.»

«آری تا دیر نشده، بیانید با تجلیل از هژدهم جوزا و جنگ زدن به ارثیه مبارزاتی جانبازان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان...»

«ارثیه مبارزاتی جانبازان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان» حتی در زمان حیات زنده‌یاد مجید اشکالات جدی داشت. اما بعد از جان‌باختن وی چیزی نیست جز اسلام‌بازی، تسلیمی و تسلیم‌طلبی طبقاتی و ملی. «جنگ زدن» به چنین ارثیه‌ای که نتایج منفی عملی و نظری خود را دوبار، در زمان سوسیال‌امپریالیست‌ها و اکنون در زمان امپریالیست‌ها، واضحاً نشان داده است، به مثابه گزیده‌شدن از یک غار توسط مار برای بار سوم است.

روحیه تسلیم‌طلبی نویسنده مقاله در این جمله به خوبی عیان می‌گردد:

«اوضاع خونین کشور کلیه نیروهای راستین انقلابی، مترقی و آزادی‌خواه کشور را به مبارزه متحدانه علیه امپریالیسم اشغالگر و ارتجاع دولتی، جهادی، طالبی و داعشی فرامی‌خواند تا یک جا با کارویپیکار انقلابی و آزادی‌خواهانه مشترک در پیشاپیش صفوف خلق متحد و به پا خاسته در راه آرمان مجید و کلیه رهبران جنبش انقلابی و آزادی‌خواه کشور، این کشتی در گرداب نشسته مردم پابره‌نه خود را به ساحل نجات برسانند.»
(صفحه ۲۲ سند)

بیان مطلب فوق نتیجه همان شعار تسلیم‌طلبانه "مرگ بر امپریالیزم و ارتجاع" در شرایط کنونی است که تمام سامانی‌ها سر می‌دهند. ما نمی‌توانیم «از میهن دفاع نماییم» مگر این‌که هر یک از تضادها را در جای‌گاه‌اش قرار دهیم و مبارزه علیه تضاد غیر عمده را در تابعیت از تضاد عمده پیش ببریم و در ضمن طالب شکست اشغال‌گران امپریالیست و کلیه خائنین ملی باشیم. کسی‌که روی این مطلب عمده فکر نمی‌کند و «امپریالیزم اشغال‌گر و

احزاب ارتجاعی جهادی تن داده بود. "ساما" نه تنها تن به تسلیم‌طلبی طبقاتی داده بود، بلکه در گودال تسلیم‌طلبی ملی نیز افتاد. تا کنون این تسلیمی و تسلیم‌طلبی دامن‌گیر هر دو سازمان می‌باشد.

بعد از اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌ها به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا هر دو سازمان به طور واضح در دام تسلیمی‌ملی افتادند و به مبلغ و مروج اشغال‌گران و رژیم پوشالی تبدیل شدند و به تشتت فکری دامن زدند. احزاب خویش را در وزارت عدلیه رژیم ثبت و راجستر نمودند، قانون اساسی ساخته و پرداخته اشغال‌گران را پذیرفتند و وارد کارزارهای انتخاباتی رژیم دست‌نشانده گردیدند. این حرکت و عمل‌کرد هر دو سازمان سبب گردید که تعداد نسبتاً قابل توجهی از افراد متعلق به صفوف جنبش انقلابی کشور در مسیر انحرافی و تسلیم‌طلبانه بیفتند و به خادم و خدمت‌گار اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان مبدل شوند. این وضعیت آن‌ها در حد خود به تدارک برای برپایی و پیش‌برد یک مقاومت همه‌جانبه ملی مردمی و انقلابی زیان رساند و به اشغال‌گران و رژیم پوشالی خدمت نمود.

چه وقت می‌توان با «چهل‌چراغ حقیقت» به سوی روشنائی گام گذاشت؟ زمانی‌که بدون پرده‌پوشی اشتباهات، انحرافات و تسلیم‌طلبی‌ها را افشاء نمود و علل آن‌را جستجو نمود و با تجزیه و تحلیل آن شرایطی که این علل را به وجود آورده بحث عمومی و همه‌جانبه برای اصلاح آن به راه انداخت. در چنین حالتی است که می‌توان هم خود و توده‌های زحمت‌کش را آموزش داد و زمینه را برای درهم شکستن «حلقه اسارت‌بار و ننگین تجاوزکاران» مساعد ساخت. از جمله آخری نویسنده مقاله به خوبی آشکار می‌شود که وی خواهان وحدت با چه کسانی است؟ به این جمله توجه نمایید:

نداریم به توهمات توده‌ها دامن زنی و تضادها را همه در یک صف قرار دهیم و یا این‌که طالبان را بدتر از اشغال‌گران به آن‌ها معرفی کنیم. هرگاه کسانی چنین تبلیغاتی را دامن می‌زنند از جمله تسلیم‌طلبان بوده و حرکت آن‌ها در نهایت به خیانت ملی منجر می‌گردد، چنان‌چه قبلاً بار بار چنین شده است.

ارتجاع رژیم دست نشانده و داعش را با طالبان» در یک صف قرار دهد و حتی طالبان را بدتر از اشغال‌گران می‌خواند و کمک به

اشغال‌گران را برای شکست طالب موجه جلوه می‌دهد، تسلیم‌طلب ملی‌ای بیش نیست.

ما باید حقایق را بیان کنیم و تفاوت میان تضاد عمده و غیرعمده را مشخص ساخته و مبارزه علیه تضاد غیرعمده را در تابعیت از تضاد عمده پیش ببریم و توده‌ها را با این روحیه آموزش داده و بسیج نماییم. ما حلق

تبصره مختصری بر سند

«پاسخی به چرندنامه»

سازمان انقلابی افغانستان

«پاسخی به چرند نامه سازمان انقلابی افغانستان» سندی است که از طرف "لطیف" در پاسخ به جوابیه "سازمان انقلابی افغانستان" (سلب اعتماد صادقانه یا کاسب‌کارانه) به رشته تحریر در آمده است. ما قبلاً در بررسی مختصری از سند "سازمان انقلابی افغانستان" ("سلب اعتماد صادقانه یا کاسب‌کارانه) نشان دادیم که سازمان مذکور هنوز هم از جال رویزونیستی سابق "سازمان رهایی افغانستان" قاطعانه گسست نکرده است. بخشی از مندرجات سند جدید منتشره توسط "لطیف" یک بار دیگر و با وضاحت بیش‌تری و روشن‌تر از قبل نتیجه‌گیری قبلی ما را در مورد "سازمان انقلابی افغانستان" ثابت می‌سازد.

برعلاوه موضوع پیوند و عدم پیوند "لطیف" با "کمیتة وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" و طرح موضوع «مبارزه برای تشکیل حزب کمونیست واقعی افغانستان» مستقیماً به حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان ربط می‌گیرد و لذا لازمی است که درین مورد نیز مختصری صحبت داشته باشیم.

پراتیک تسلیم‌طلبانه در قبال رژیم دست‌نشانده و اشغال‌گران امپریالیست کنونی را نشان می‌دهد و لازم است به صورت جدی مورد توجه قرار بگیرد.

اصل مسلم انقلابی در برخورد با اشکال مختلف انتخابات رژیم پوشالی، تحریم انتخابات مذکور و عدم شرکت در آن، حتی به مثابه رأی‌دهنده، است؛ چه رسد به آن که به عنوان کاندید در آن شرکت صورت بگیرد. "سا" اصل انقلابی تحریم انتخابات رژیم را به صورت انفرادی نقض می‌نماید، در حالی که "سرا" این اصل انقلابی را از طریق یک حزب دولتی یعنی یک حزب راجستر شده در وزارت عدلیه رژیم و به شکل سازمان یافته نقض می‌کند. ازین لحاظ "سرا" در قبال رژیم دست‌نشانده مبتلا به انحراف تسلیمی رسمی سازمان‌یافته است، در حالی که "سا" در قبال رژیم دست‌نشانده مبتلا به انحراف تسلیمی غیررسمی و غیرسازمان‌یافته است. بنابراین هر دو "سازمان" به درجات مختلف به یک انحراف واحد (تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال رژیم دست‌نشانده و از آن طریق تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست) مبتلا هستند و سعی دارند که از "مزایای" آن بهره‌مند شوند. با توجه به وضعیت غیرحزبی اشکال گوناگون انتخابات رژیم در واقع فرق چندانی میان کاندیداهای حزبی "سرا" و کاندیداهای غیرحزبی و غیرسازمانی "سا" وجود ندارد و هر دوی شان به مثابه کاندیداهای آزاد و غیرحزبی در انتخابات مذکور شرکت می‌نمایند.

عدم گسست قاطع "سازمان انقلابی افغانستان" از تسلیم‌طلبی ملی "سازمان رهای افغانستان" در قبال رژیم دست‌نشانده و اشغال‌گران امپریالیست کنونی

در این سطور لزومی نمی‌بینیم که بار دیگر مطالب مطرح شده در سند "سازمان انقلابی افغانستان هنوز هم از جال رویزیونیستی سابق "سازمان رهای افغانستان" قاطعانه گسست نکرده است" را مرور نماییم. برعکس درین سطور لازم است عدم گسست قاطع "سا" از تسلیم‌طلبی ملی "سرا"، به رویت مطالب مندرج در سند جدید "لطیف" تحت عنوان "پاسخی به چرندنامه سازمان انقلابی افغانستان"، توجه نماییم.

درین مورد در سند جدید "لطیف" روی سه موضوع مشخص انگشت‌گذاشته شده است: یکی شرکت عملی افراد "سا" در انتخابات پارلمانی رژیم پوشالی به عنوان کاندید، دیگری تلاش افراد "سا" در دستیابی به چوکی‌های بالا در رژیم پوشالی و سوم هم تلاش افراد "سا" برای نزدیک شدن به رؤسای انجوها. این حرکت‌های عملی جنبه‌های مشخص

امپریالیست اصلاً مورد توجه قرار نگرفته و با آن به عنوان یک موضوع مرتبط با "تضاد عمده"، "دشمن عمده" و "وظیفه عمده مبارزاتی" برخورد نگردیده است. این وضع نشان می‌دهد که موضوع متذکره به عنوان موضوع عمده در سلب اعتماد "لطیف" از "سا" نیز مطرح نبوده است و هنوز موضع‌گیری‌های "لطیف" تأثیرات موضع‌گیری‌های تسلیم‌طلبانه "سا" را در خود انعکاس می‌داده است.

این موضوعی است که باید "لطیف" در شفاف ساختن بعدی موضع‌گیری‌هایش در آینده جداً به آن توجه نماید. اصولاً در شناخت از تضادهای جامعه از دید مانوئیستی باید روی دو تضاد جداً پافشاری داشت و آن‌ها را از همدیگر تفکیک نمود: یکی تضاد اساسی جامعه و دیگری تضاد عمده مرحله فعلی تکامل جامعه. بدون توجه به تضاد عمده مرحله فعلی تکامل جامعه، مواضع فلسفی ما از دید مانوئیستی دارای نقص بزرگی است که جلو شناخت دقیق مانوئیستی از تضادهای کنونی جامعه را می‌گیرد. اصولاً در شرایط اشغال امپریالیستی کنونی افغانستان، موضوع عمده و درجه اول در این جامعه، موضوع "تضاد عمده" و در ارتباط با آن "دشمن عمده" و "وظیفه عمده مبارزاتی" است. در غیر آن خواسته یا ناخواسته تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده بروز می‌نماید.

تلاش برای دستیابی به چوکی‌های بالا در رژیم دست‌نشانده سطح دیگری از تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال رژیم دست‌نشانده و از آن طریق تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست است. درین مورد نیز باید توجه نماییم که فرق اساسی‌ای میان تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبی‌های حزبی "سرا" و تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبی‌های انفرادی اعضای "سا" وجود ندارد، زیرا که این تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبی‌ها مجموعاً از لحاظ رسمیات سیاسی به مثابه افراد و اشخاص منفرد و نه مثابه اشخاص مربوط به یک تشکیلات سیاسی مشخص و یا یک جنبش سیاسی مشخص صورت می‌گیرد و به همان صورت باقی می‌ماند.

اما در درون تشکلات "سرا" و همچنان "سا" پیش شرط عملی عضویت افراد و اشخاص در این تشکلات از سوی خودشان کاریابی در ادارات دولتی یا مؤسسات "ان. جی. او. پی، در سطوح بالا یا سطوح پایین، توسط این تشکلات است. نمونه "مدیر صاحب" که به عنوان یک نمونه در سند "لطیف" مطرح گردیده است، یک نمونه استثنایی نیست بل که به عنوان مشت نمونه خروار در سطح کل "سا" و به عنوان یک میراث باقی مانده از "سرا" ساری و جاری است.

در هر حال در سند "سلب اعتماد از سازمان انقلابی افغانستان" یعنی اولین سند مبنی بر فاصله‌گرفتن "لطیف" از "سا" دیده می‌شود که وجوهات مختلف تسلیمی و تسلیم‌طلبی "سا" در قبال رژیم پوشالی و از آن طریق در قبال اشغال‌گران

"کمیته وحدت جنبش کمونیستی... و "حزب کمونیست واقعی..."

موضع "حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان" در قبال "کمیته وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" یا بهتر گفته شود موضع "کمیته مشترک مشمولین پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان"، "کمیته تدارک برای برگزاری کنگره وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان" و "کنگره وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" در قبال آن "کمیته"، در "گزارش به کنگره وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان" قرار ذیل مطرح گردیده است:

«مشکلاتی که "کمیته وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان"، بعد از آغاز اولین مرحله از کار تدوین مسوده برنامه مشترک حزبی توسط "کمیته مشترک... بنا به انحلال طلبی آشکار بخشی از منسوبین خود با آن مواجه شد و سرانجام منجر به انحلال "کمیته وحدت... و تبدیل شدن موقعیت نمایندگان این کمیته به نمایندگان "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" در "کمیته مشترک... گردید، نقش مهمی در به درازا کشیدن کار "کمیته مشترک... بازی نمود... بعد از آن که کار تهیه و تدوین مباحث "مارکسیزم- لنینیزم- مانونیزم"،

"رویزیونیسم"، "انترناسیونالیسم پرولتری" و "اوضاع جهانی و جنبش جهانی کمونیستی"، در مسوده برنامه مشترک حزبی، توسط "کمیته مشترک... به پایان رسید و بخش تهیه شده مسوده برای نظرخواهی به کادرها و صفوف مشمولین پروسه وحدت... ارائه گردید، مشکلاتی که قبلاً نیز کموبیش خود را نشان داده بود، در میان "کمیته وحدت... آشکارا و به صورت یک طرح انحلال طلبانه عرض وجود نمود.

یکی از اعضای رهبری "سازمان پیکار..." که در عین حال یکی از نمایندگان این سازمان در "کمیته وحدت..." نیز بود، در همراهی با نمایندگان دو بخش دیگر در "کمیته وحدت..."، علیه پروسه وحدت جاری قرار گرفتند. طریقی که آنان ارائه کردند در مخالفت با توافقات، تعهدات و عملکردهای تقریباً یک ساله پروسه وحدت و به طور مشخص در مخالفت با تعهدات و فیصله‌های "کنفرانس مشترک احزاب و سازمان‌های مارکسیست- لنینیست- مانونیست افغانستان و ایران" قرار داشت. طرح آنان مبتنی بر نفی حزب کمونیست افغانستان و نفی برنامه و اساسنامه حزب به عنوان اسناد اصلی و یا اسناد محوری در جری بحث برای دستیابی به برنامه و اساسنامه مشترک حزبی بود. آنان بر این مبنا می‌خواستند پروسه وحدت را به دو پروسه تبدیل نمایند: یکی پروسه وحدتی که "کمیته وحدت..." باید با سایر بخش‌ها پیش ببرد و دیگری پروسه درونی حزب کمونیست افغانستان برای تدویر

کوشیدند علیه این حرکت انحلال طلبانه به صورت درونی مبارزه نمایند. اما انحلال طلبان به سرعت دست به انتشار اعلامیه‌های بیرونی زدند و مشکلات مطروحه را از شکل درونی خارج ساختند. اما با وجود آن تلاش اعضای "کمیته مشترک..." برای رفع مشکل ادامه یافت.

پس از آن که این تلاش‌ها بی‌نتیجه ماند، "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" دست به تدویر یک جلسه سازمانی زده و با اعلام خروج نمایندگان از "کمیته وحدت..." و اعلام برطرفی یکی از نمایندگان باقی مانده‌اش در پهلوئی دو بخش دیگر، انحلال "کمیته وحدت..." را اعلام نمودند. در نتیجه موقعیت دو تن از نمایندگان "کمیته وحدت..." در "کمیته مشترک..." به نمایندگان "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" در این کمیته تغییر یافت. حتی پس از این، تلاش برای اقناع انحلال طلبان در جهت دست برداشتن شان از انحلال طلبی و برگشت به داخل پروسه وحدت ادامه یافت. اما از آن جایی که آن‌ها قاطعانه راه فرار از مبارزه را در پیش گرفته بودند، این تلاش‌ها بی‌نتیجه ماند. ...

بخشی که تحت نام "مبارزین راه آزادی مردم" در "کمیته وحدت..." سابق شرکت داشته است، نه قبل از شرکت در "کمیته وحدت..." و نه در طول چند سال شرکت در این کمیته، هیچ‌گامی دارای مواضع رسمی مشخص و معین نبوده و در واقعیت امر هیچ‌گامی نتوانسته حیثیت یک گروه مستقل سیاسی را کسب نماید. بخش "محفل جوانان مترقی" نیز در واقع بعد از درگذشت رفیقی که بانی این محفل بود،

کنگره دوم حزب. به این ترتیب آنان کل پروسه را نفی می‌کردند و می‌خواستند که پراگندگی و تشتت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان برای سالیان متمادی دیگر نیز دوام نماید.

این طرح انحلال طلبانه در حقیقت بر عدم درک ضرورت عاجل و اضطراری تأمین وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان در یک حزب کمونیست واحد برای پاسخ‌دهی به ضرورت‌های تدارک و برپایی مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده آنان استوار بود. به عبارت دیگر این طرح انحلال طلبانه، بر فرار از مبارزه و شانه‌خالی کردن از زیر بار مسئولیت‌های مبارزاتی علیه اشغال‌گران امپریالیست و مرتجعین دست‌نشانده استوار بود.

انحلال طلبان برای مدت تقریباً یک سال ظاهراً با "پروسه وحدت..." همراهی کردند و در تمامی توافقات و تعهدات آن، من جمله در توافقات و تعهدات "کنفرانس مشترک..." سهم گرفتند. اما مادامی که کار پروسه وحدت حالت جدی به خود گرفت، تمامی تعهدات و توافقات قبلی شان را زیر پا کردند و راه انحلال طلبی را در پیش گرفتند، تا اگر نتوانند جلو پیش‌روی‌های "پروسه وحدت..." را بگیرند، لااقل خود را از مشکلات و مصاف‌های خطیر فعلی و آینده این مبارزه "نجات" دهند.

"کمیته مشترک مضمولین پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان" و به ویژه نمایندگان "کمیته وحدت..." در "کمیته مشترک..." در ابتدا

و فقط یک نام صرف بود و یک نام صرف باقی ماند.

بنا بر آن چه در فوق گفتیم، "کمیته وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" پس از تشکیل جلسه سازمانی "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" از میان رفت. "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" در "کمیته وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" سه نماینده داشت. دو تن از این نمایندگان "سازمان پیکار..." در جلسه سازمانی مذکور همراه با منسویین دیگری از "سازمان پیکار" شرکت داشتند. جلسه مذکور «با اعلام خروج دو تن از نمایندگان از "کمیته وحدت..." و اعلام برطرفی یکی از نمایندگان باقی مانده‌اش در پهلوی دو بخش دیگر، انحلال "کمیته وحدت..." را اعلام نمودند. در نتیجه موقعیت دو تن از نمایندگان "کمیته وحدت..." در "کمیته مشترک..." به نمایندگان "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" در این کمیته تغییر یافت.»

اما در سند "پاسخ به چرند نامه سازمان انقلابی افغانستان" این موضوع به گونه دیگری مطرح گردیده است:

«... کمیته وحدت" مانند سازمان رهایی و رهبری فاسد آن از لجنزار رویونیوم دینسیاوپینگی به وجود نیامده بلکه نتیجه مبارزه اصولی سه جریان انقلابی (سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، محفل جوانان مترقی، اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر) که هر کدام شان دارای سوابق اصولی، کارنامه انقلابی و تاریخ زرین می‌باشند، این کمیته به پرورده وحدت جنبش کمونیستی افغانستان پیوست،

حیثیت یک گروه مستقل سیاسی را از دست داد و فقط به صورت تعدادی از افراد باقی ماند. ...

در هر حال بروز حرکت انحلال‌طلبانه از درون "کمیته وحدت..." سابقه و پیش‌برد مبارزه علیه آن، یک مصروفیت چند ماهه برای "کمیته مشترک..." به وجود آورد.» (صفحات ۷- 10 گزارش به کنگره وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان)
بنابراین باید واضحاً گفت که:

آن چه تحت نام "کمیته وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" بعد از تدویر "کنگره وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان" و تشکیل "حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان" گویا به فعالیت خود ادامه داد، یک حرکت وحدت‌طلبانه نه بلکه یک حرکت انحلال‌طلبانه ضد وحدت بود و شعارهای وحدت‌طلبانه آن در حقیقت شعارهای "تفرقه‌افکنانه و انحلال‌طلبانه در لفافه وحدت‌طلبی دروغین بود. این "کمیته" از لحاظ ترکیب مشمولین خود در واقع پس از درگذشت بانی "محفل جوانان مترقی" (رفیق "ش.") از لحاظ تشکیلاتی صرفاً "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" را به عنوان یک تشکیلات در بر می‌گرفت، در حالی که از میان دو بخش دیگر "محفل جوانان مترقی افغانستان" نیز دیگر از حیثیت یک گروه مستقل سیاسی برخوردار نبود و از این لحاظ در واقع منحل گردیده بود، در حالی که "مبارزین راه آزادی مردم" از همان ابتدا تا انتها حیثیت یک گروه سیاسی مستقل را نداشت

کمیته مشترک مشمولین پروسه وحدت... " به حیث نمایندگان "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" ابقا نمود، فرد برطرف شده از نمایندگی آن سازمان "در کمیته وحدت" تحت این عنوان که «سازمان پیکار برای نجات افغانستان» در "کمیته وحدت" عجین شده است و دیگر حرف زدن از "سازمان پیکار" بی‌معنا است، با این فیصله مخالفت نمود و تماس هایش را با به اصطلاح دو بخش دیگر تحت عنوان "کمیته وحدت" ادامه داد. حالا کدام مرجع با صلاحیت سازمانی و در چه زمانی نام "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" را تبدیل نموده و به جای آن نام "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" را انتخاب نموده است و دلایل ایدیولوژیک-سیاسی این تغییر اسم چه بوده است؟ آیا سند معتبری درین مورد وجود دارد یا صرفاً چیزی شبیه به تغییر نام "گروه انقلابی" به "سازمان رهایی" است؟

2 - نام "اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر" نیز یک نام ناآشنا و تازه است. درین مورد نیز روشن نیست که کدام مرجع تشکیلاتی "مبارزین راه آزادی مردم" این نام را به جای نام سابق آن انتخاب نموده است و دلایل ایدیولوژیک-سیاسی این تغییر اسم چه بوده است؟ و آیا سند معتبری درین مورد وجود دارد یا نه؟

3 - "جریان سیاسی" به معنای "جنبش سیاسی" است. ما در افغانستان "جریان سیاسی دموکراتیک نوین" و "جریان سیاسی مانوئیستی" را داریم. اما "کمیته وحدت جنبش کمونیستی" مجموع حتی در زمانی که وجود داشت و فعالیت

متأسفانه که تا آخر این پروسه را نتوانست به پیش برد فقط "سازمان پیکار..." این پروسه را همراه با دو تشکیل دیگر (حزب کمونیست افغانستان و اتحاد انقلابی کارگران افغانستان) تا آخر پیش برد که منجر به تشکیل حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان گردید. با آن هم اگر عضویت داشتن در چنین نهادی بازی‌های سیاسی و تفننی هم باشد به‌تر از عضویت داشتن در "سازمان انقلابی است. این یک اصل انقلابی است که در جریان مبارزاتی انقلابی افت و خیزها، مبارزه- وحدت، باز هم مبارزه تا سرحد جدایی پیش می‌آید که در مبارزه انقلابی یک امر طبیعی است.» (ص پنجم- پاسخی به چرندنامه سازمان انقلابی)

به این ترتیب برخلاف آن چه در مطالب نقل شده از "گزارش سیاسی به کنگره وحدت..." که در سطور قبلی ذکر کردیم، سند "پاسخی به چرندنامه سازمان انقلابی افغانستان" تشکیل "کمیته وحدت" را «نتیجه مبارزه اصولی سه جریان انقلابی (سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، محفل جوانان مترقی، اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر) که هر کدام شان دارای سوابق اصولی، کارنامه انقلابی و تاریخ زرین می‌باشند» به حساب می‌آورد. درین جا چند موضوع قابل مکتب جدی مطرح است:

1 - "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" یک نام ناآشنا و تازه انتخاب شده است. وقتی جلسه سازمانی "سازمان پیکار" انحلال "کمیته وحدت" را اعلام نمود و دو تن از نمایندگان را در "

اصولی، کارنامه انقلابی و تاریخ زرین» زندگی او نبود.

- وقتی رفیق "ش." درگذشت، فرد اصلی‌ای که بعد از آن در "محل جوانان مترقی" حیثیت سخن‌گوی آن محل را داشت، مشتعل‌کننده جنگ داخلی با نیروهای حزب اسلامی در منطقه، بر سر جمع‌آوری عشر کشمش از منطقه حزب اسلامی با استفاده از زور بود. این جنگ داخلی در نهایت منجر به تسلیمی نیروهای "ساما" به جناح پرچم و نیروهای حزب اسلامی به جناح خلق "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" گردید. امضای پروتوکول تسلیمی به رژیم مزدور و تشکیل غند دولتی 760 نفره، ثمره تسلیمی نیروهای "ساما" به رژیم مزدور بود. این فرد در "کمسیون تحقیق و بررسی تسلیم‌طلبی در ساما" تحت تحقیق بود، ولی هیچ وقت حاضر به تحقیق درین زمینه نگردید.

- همین شخص پس از درگذشت ناگهانی رفیق "ش." در اثر سکت قلبی در محیط مهاجرت، وظیفه داشت که باید جنازه او را به داخل کشور انتقال دهد، اما او نه تنها این وظیفه را اجرا نکرده بود، بلکه برای مدت نسبتاً طولانی جنازه را در میان موتر شخصی اش در کنار سرک شهر پشاور نگاه داشته بود و به کسی هم اطلاع نداده بود. حسب تصادف یکی از رفقای "سازمان پیکار" موتر را در کنار سرک دیده بود و خواسته بود که از احوالات آن و احوالات جنازه آگاه گردد. شخص موظف به وی توضیح داده بود که وی قادر نیست جنازه را به داخل کشور و

می‌نمود نتوانست حیثیت یک جریان سیاسی (جنبش سیاسی) را کسب نماید، چه رسد به مشمولین آن. اصطلاحات سیاسی باید به صورت دقیق و در جای مناسبش مورد استعمال قرار بگیرد.

4 - در مورد «سوابق اصولی، کارنامه انقلابی و تاریخ زرین» مشمولین "کمیتة وحدت" صرفاً به چند نکته مشخص، به عنوان مشت نمونه خروار، باید اشاره نماییم:

- رفیق "ش." به عنوان بانی "محل جوانان مترقی" پس از آن که نیروهای "ساما" در کاپیسا و پروان در سال 1359 از نیروهای تحت رهبری احمدشاه مسعود شکست خوردند و به کوه‌دامن و سپس آهسته آهسته به شهر کابل عقب‌نشینی نمودند، تحت فشار بسیار شدید مشکلات مالی در شهر کابل به "سازمان رهایی" پیوست و طی اعلامیه‌ای گسستش را از "ساما" و پیوستش را به "سازمان رهایی" اعلام نمود. سپس وقتی که قیوم "رهبر" در پشاور مستقر گردید، رفیق "ش." خود را به وی رساند و بدون قید و شرط مجدداً به "ساما" پیوست و قیوم "رهبر" نیز بدون قید و شرط شمولیتش را در "ساما" پذیرفت.

رفیق "ش." طی چند سال بعد از "کنفرانس سرتاسری ساما" و قبل از انشعاب بخش غرچستان ساما در رابطه نزدیک با رفیق "ض." قرار داشت و روی هم‌رفته دارای مواضع نسبتاً اصولی و درست بود. ولی مسأله‌ای را که در سطور قبلی در مورد وی گفتیم، جزئی از «سوابق

مسئولیت نداشت. گرچه ازین بابت او شخصاً و باربار در نزد یکی از همان رفقاییش اظهار ندامت و پشیمانی کرده و به صورت حضوری از او معذرت‌خواهی کرد، ولی مسئولیت تاریخی ما حکم می‌کند که حداقل به صورت گذرا این صفحه از به اصطلاح «سوابق اصولی، کارنامه انقلابی و تاریخ زرین» مبارزاتی او را مستندسازی نماییم.

- فردی که گویا از ابتدا تا انتها فرد اصلی در میان گروه "مبارزین راه آزادی مردم" بود، در عالم مهاجرت در محیط پشاور عملاً سال‌های سال در موقعیت یک هوادار "ساما" باقی ماند و درین موقعیت نیز به عنوان یک هوادار غیرجدی و غیرفعال محسوب می‌گردید. برعلاوه همان طوری که قبلاً گفتیم گروه "مبارزین راه آزادی مردم" از ابتدا تا انتهای موجودیتش حتی یک موضع‌گیری مستند کتبی، من‌جمله در مورد مسایل مربوط به "ساما"، نیز به عمل نیاورد و ازین لحاظ تمام موضع‌گیری‌هایش صرفاً در حد موضع‌گیری‌های شفاهی باقی ماند.

با وجود تمام این «سوابق اصولی، کارنامه انقلابی و تاریخ زرین» مبارزاتی افراد و اشخاص معین شامل در "کمیته وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" تلاش ما این بود که کمیته مذکور را در "پروسة وحدت..." حفظ نماییم. اما این تلاش ناکام ماند و آن‌ها سرانجام ازین پروسة بیرون رفتند. در واقع تلاشی که آن‌ها بعد از خروج از "پروسة وحدت..." به عمل آوردند، عمدتاً سبوت‌آز فعالیت‌های مبارزاتی "پروسة وحدت..." و بعد از تشکیل

به منطقه تعیین شده برساند زیرا موتر او را می‌شناسند و حتماً علیه آن اقدام می‌نمایند. پس از آن رفقای "سازمان پیکار..." وظیفه گرفته بودند که ترتیبات انتقال جنازه به داخل افغانستان و به داخل منطقه مربوطه را برعهده بگیرند و او را ازین مسئولیت "سنگین" فارغ سازند.

- یکی از کسان دیگری که جزء بنیان‌گذاران "محلل جوانان مترقی افغانستان" بود، در زمان انشعاب بخش غرچستان "ساما" از بخش‌های دیگر تحت رهبری "قیوم رهبر"، طرف "قیوم رهبر" را گرفت و حتی با استفاده از نفوذ خانوادگی خود از لحاظ پیوند خانوادگی با "جنرال موسی هزاره" برای انشعابیون در نزد پولیس کشور خارجی یک دوسیه دروغین جنایی ساخت و یک تن از افراد انشعابی را برای مدت کوتاهی به زندان انداخت. سپس وقتی دستش دیگر به افراد انشعابی نرسید، ترجیح داد که یکی از روابط خانوادگی آن فرد انشعابی را به پولیس کشور خارجی معرفی نموده و او را هم برای مدت کوتاهی به زندان بیندازد.

- فرد اصلی در "کمیته وحدت جنبش کمونیستی" منحلّه بعد از برگشت به کابل برای مدت چندین ماه در "مرکز آموزشی عالی پولیس" رژیم در کابل وظیفه آموزش افسران پولیس رژیم را برعهده گرفت و تا زمانی که توانست به این مأموریتش ادامه داد.

- همین شخص در قبایل آشنایان قدیمی‌اش و حتی نزدیک‌ترین رفقای نزدیک به خودش در سابق، رسماً و به صورت مستند کوچک‌ترین احساس

دلیلی که این "کمیته" برای توضیح این اختلافات مطرح می‌کرد این بود که:

«ما نباید به مسایل درونی حزب کمونیست افغانستان که می‌خواهد کنگره دوم خود را دایر نماید داخل گردیم، بلکه باید به مبارزه خود برای وحدت جنبش کمونیستی افغانستان ادامه دهیم و برای تشکیل حزب کمونیست واقعی افغانستان بکوشیم و بگذاریم که حزب کمونیست افغانستان به تنهایی کنگره دوم خود را دایر نماید.»

طرح بحث به این گونه در واقع صرفاً بهانه‌طلبی‌ای بود برای فرار از تقبل مسئولیت‌های قبلاً پذیرفته‌شده در جریان پیش‌رفت پروسه وحدت. درین مورد دو موضوع قابل دقت وجود داشت:

اول این که حزب کمونیست افغانستان نه می‌خواست، نه می‌توانست، و نه حق و وظیفه داشت که خود را در دایره تنگ مسایل درونی خود قید نماید و اصولاً درین مورد هیچ تعهدی نسبت به سایر مشمولین پروسه وحدت نداشت. بنابراین "کمیته [منحله] وحدت جنبش کمونیستی" امتیازی را به خودش نسبت می‌داد که در واقعیت امر وجود نداشت.

ثانیاً این کمیته منحله هیچ‌گاه قادر نگردید تفاوت اصولی میان "حزب کمونیست افغانستان" و سپس "حزب کمونیست (مانویست) افغانستان" را با "حزب کمونیست واقعی افغانستان"، که گویا مورد خواست خودش بود، توضیح و تفسیر اصولی نماید. در واقع چنین توضیح و تفسیر اصولی وجود نداشت و اگر می‌داشت "کمیته [منحله] وحدت جنبش

"کنگره وحدت... و تشکیل حزب کمونیست (مانویست) افغانستان، سبوتاژ فعالیت‌های مبارزاتی "حزب کمونیست (مانویست) افغانستان" بود. به همین جهت با وجودی که مقایسه میان "سازمان رهایی" و حتی "سازمان انقلابی" با "کمیته وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" نادرست و غیراصولی است، ولی این "کمیته" منحله نیز روی خط اصولی مارکسیستی-لنینیستی-مانویستی استوار و عیار نبود و اگر این استواری و عیاری را می‌داشت به دنبال جست‌وجوی راه وحدت با "سازمان انقلابی" نمی‌افتاد. در مورد عدم استواری "کمیته وحدت" منحله روی خط اصولی مارکسیستی-لنینیستی-مانویستی همین بس که فرد اصلی در گروپ "مبارزین راه آزادی مردم" آشکارا جار می‌زد که: «اگر "حزب کمونیست... جنگ خلق را آغاز نماید ولی شخصاً مسلحانه علیه آن‌ها خواهد ایستاد.» طبق شناخت ما از سوابق این شخص، این لاف تسلیم‌طلبانه توسط وی غیرقابل عملی بود. با وجود آن وی با مباحثات این لاف را این جا و آن جا تکرار کرده بود.

موضوع مبارزه برای تشکیل حزب کمونیست واقعی افغانستان:

"کمیته وحدت منحله جنبش کمونیستی افغانستان" هیچ‌گاه قادر به توضیح اختلافات اصولی‌اش با "حزب کمونیست (مانویست) افغانستان" نگردید. مهم‌ترین

آن گسترده و در سطح کل کشور ملموس باشد، پایه توده‌یی نسبتاً وسیع داشته باشد، نیروی نظامی فعال تحت رهبری خود داشته باشد و سلاح سوم انقلابی یعنی "جبهه متحد انقلابی" را حداقل در سطوح اولیه آن شکل داده باشد.

ما فکر می‌کنیم که حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان هم اکنون نیز از تمامی جهات یک حزب کمونیست حقیقی نیست، کما این که یک حزب کمونیست واقعی محسوب می‌گردد و در واقعیت خارج از ذهن ما وجود دارد. این وضعیت حزب به خوبی در قسمت اول "اساس‌نامه حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان" انعکاس یافته است. درین قسمت از اساس‌نامه حزب اجزای ماهیت طبقاتی پرولتری حزب به دو بخش تقسیم گردیده است: بخشی که واقعاً وجود دارد و بخشی که به عنوان جهت‌گیری‌ها مطرح گردیده است. به عبارت دیگر "حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان" زمانی در مجموع به یک حزب پرولتری حقیقی تکامل خواهد یافت که تمامی اجزای ماهیت طبقاتی آن واقعاً متحقق شده باشد.

درین مبحث "کمیته [منحله] وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" در حقیقت با عدم درک تفاوت میان "حقیقت عینی" و "حقیقت ذهنی" و از لحاظ درک مفاهیم فلسفی مانوئیستی به "کمبود معرفت" مبتلا بوده است. این کمیته منحله از لحاظ تاریخی به همان مرضی مبتلا بوده است که قبلاً "محفل پس منظر تاریخی" به آن مبتلا بود. اما از لحاظ بیان وضعیت خود، "محفل پس منظر" صداقت داشت و

کمونیستی افغانستان" به دنبال وحدت با "ساا" برای تشکیل چنین حزبی نمی‌افتاد. برعلاوه این افتادن به دنبال "ساا" در واقع به مفهوم نادیده گرفتن توافق با حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان بر سر "مارکسیزم-لنینیسم-مانوئیسم" بود و نشان می‌داد که برای کمیته منحله مذکور پذیرش مارکسیزم-لنینیسم-مانوئیسم به عنوان اصل اساسی ایدیولوژیک در تأمین وحدت جنبش کمونیستی افغانستان مطرح نبوده است.

ما همان موقع که موضوع "حزب کمونیست واقعی افغانستان" برای اولین بار توسط یکی از نمایندگان "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" در "کمیته وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" مطرح گردید گفتیم که:

در قدم اول لازم است تفاوت میان "حزب کمونیست واقعی افغانستان" و "حزب کمونیست حقیقی افغانستان" درک گردد. "حزب کمونیست واقعی افغانستان" همین حزبی است که فعلاً به عنوان یک واقعیت در خارج از ذهن ما وجود دارد. اما در مورد حزب کمونیست حقیقی افغانستان باید بگوییم که چنین حزبی نه فعلاً وجود دارد و نه پس از پایان یافتن پروسه وحدت فعلی می‌تواند دفعاتاً تشکیل گردد. حزب کمونیست حقیقی افغانستان حزبی است که منطقه یا مناطق پای‌گاهی داشته باشد، جنگ خلق، و در مرحله فعلی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، تحت رهبری خود را داشته باشد، یک سازمان نسبتاً استواری از انقلابیون حرفه‌یی در رأس رهبری خود داشته باشد، تشکیلات

این ممکن است انعکاسی در نقشه "سرا" برای خروج از افغانستان باشد. بنابراین ضرور است و جداً ضرور است که:

1 - مجموع اسناد مربوط به این مرحله از مبارزات ایدیولوژیک-سیاسی مرتبط با "سازمان انقلابی افغانستان"، به شمول اسناد منتشره توسط "لطیف"، را به عنوان اسناد ضمیمه شماره بیست و سوم دوره نشراتی چهارم "شعله جاوید" منتشر نماییم و این فصل از مباحثات ایدیولوژیک-سیاسی را مسندسازی نماییم.

2 - ما جداً آرزو داشتیم و این آرزومندی خود را قبلاً هم بیان داشته ایم که مستقیماً با "سازمان انقلابی افغانستان" در تماس و ارتباط شویم و مباحثات ایدیولوژیک-سیاسی خود را با آن سازمان پیش ببریم. اما با تأسف باید گفت که سازمان مذکور نه تنها از لحاظ عدم گسست قاطع خود علیه رویونیزم و تسلیم‌طلبی ملی "سازمان رهایی افغانستان" بلکه از لحاظ حفظ زبان فحاش آن سازمان نیز با سازمان مذکور قاطعانه گسست نکرده است. برعلاوه وقتی سازمان مذکور در صدد عزیمت کلی از کشور، حتی در کشورهای فراتر از کشورهای خارجی همسایه با افغانستان، است و فرار مشعشعانه نماینده رسمی سازمان رهایی افغانستان از مباحثات رویاروی با ما (با نام مستعار "افضل") را نیز تا حال فراموش نکرده است، بی‌فایده است که در این سطور یک بار دیگر تقاضا برای مباحثات رویاروی با آن‌ها را مطرح نماییم.

اشکارا می‌گفت که چون خود در تشکیل "سازمان جوانان مترقی" نقش و سهم نداشته است، آن سازمان را قبول ندارد. اما "کمیته [منحله] وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" برعکس ادعا دارد که چون خود از پروسه وحدت جنبش کمونیستی افغانستان، علی‌رغم توافقات متعدد اولیه اش با آن پروسه، خارج شده است، حزبی که بدون حضورش شکل خواهد گرفت، یک "حزب کمونیست واقعی" نخواهد بود. یگانه معیاری که درین جا در نظر گرفته شده است، یک معیار خودمرکزبینانه فاقد پایه حقیقی عینی و ذهنی است.

در هر حال اوضاع فعلاً به نحوی شکل گرفته است که ما می‌توانیم "حیات مبارزاتی" کمیته منحله مذکور را خاتمه یافته تلقی نماییم. ما از پدیدار شدن این وضعیت راضی و شادمان نیستیم. ای‌کاش رفیق درگذشته، یک جا با رفقایش در "کمیته [منحله] وحدت جنبش کمونیستی افغانستان" قادر می‌گردیدند با رفع اشتباهات گذشته‌شان در پهلوی ما قرار بگیرند و ما امروز می‌توانستیم با گردن افراشته مراسم سوگواری وی را به دنبال مراسم سوگواری رفقا "مومند"، "عزیز" و "حفیظ" برگزار نماییم.

پایان سخن در این سطور:

از قرار معلوم و طبق بیان "لطیف"، در سند "پاسخی به چرند نامه سازمان انقلابی افغانستان" در واقع باید پذیرفت که "سا" در صدد خروج از افغانستان است.

2 - "سلب اعتماد صادقانه يا كاسبكارانه"

3 - پاسخی به چرند نامه "سازمان انقلابی افغانستان"

اما برعکس در مورد "لطیف" حق و وظیفه داریم که نه تنها طالب جلسات بحثی مستقیم مسنولانه با ایشان باشیم بل که حق و وظیفه داریم که درین مورد اصرار و پافشاری داشته باشیم. ما طرفدار کشدار ساختن و به عبارت دیگر طولانی ساختن مباحثات با "لطیف" نیستیم، بل که می‌خواهیم که این مباحثات مسنولانه هرچه زودتر دایر گردد و هرچه زودتر به نتیجه برسد تا حداقل در سطح ولو یک رفیق دیگر هم شاهد پیش‌رفت بیشتر به طرف رفع پراگندگی و وحدت جنبش مارکسیستی-لنینیستی-مانوئیستی در کشور باشیم.

چنانچه روشن است بحث‌های ما در سطور قبلی این مقاله، تمامی مباحثات مربوط به "لطیف"، "سازمان انقلابی" و "سازمان رهایی" را در بر نمی‌گیرد. ولی مایل نیستیم که مسایل باقی‌مانده را در صفحات شعله جاوید انعکاس دهیم. برعکس انتظار ما آن است که هرچه زودتر مسایل مذکور را در جلسات بحثی رویاروی با "لطیف" در میان بگذاریم.

یادداشت: اسناد ذیل ضمیمه شماره بیست‌وسوم دوره نشراتی چهارم شعله جاوید، یا به‌تر گفته شود ضمیمه مقاله «تبصره مختصری بر سند «پاسخی به چرندنامه سازمان انقلابی افغانستان» منتشر می‌گردد:

1 - "سلب اعتماد از سازمان انقلابی"



شعله جاوید

پیشرویی‌های رایزنگ‌ها و نشست‌های
سازمان، نشست‌های پیوسته، نشست‌های
روزی، شورای ملی، شورای مرکزی، شورای
مدیریت

انگن مرکزی حزب کمونیست (لنینیست) افغانستان

شماره (۲۲)	دور چهارم	جدی ۱۳۹۸ (جنوری ۲۰۲۰)
<h3>"هفت خوان"</h3> <p>انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده</p> <p>با گذشت بیشتر از سه ماه از زمان به اصطلاح برگزاری انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده در ۶ میزان امسال، که آن هم چندین ماه بعد از زمان به اصطلاح برگزاری قانونی آن در ماه جوزای امسال، که گویا زمان اصلی برگزاری انتخابات مفکور بود، صورت گرفت، هنوز نتایج اولیه این "انتخابات" روشن نیست. نکته سنج طرفی از میان نوده‌های رایج‌بده کشور گفته است که: ادامه در صفحه ۲</p>	<h3>دور چهارم "انتخابات"</h3> <p>ریاست جمهوری اشغال‌گروان امپریالیست از همین اکنون رنگ باخته وعدم مشروعیت آن را کاملاً از قبل هم متبازرژو ساخته است</p> <p>سند ۵</p>	<h3>"سازمان انقلابی افغانستان"</h3> <p>هنوز هم از جال رویزبولیستی سابق</p> <p>"سازمان رهایی افغانستان" قاطعانه گسست نکرده است</p> <p>سند ۱۴</p>

**آیا سازمان آزادی بخش مردم افغانستان (ساما)
در حال حاضر یک سازمان آزادی بخش است، یا
یک سازمان تسلیم طلب ملی و طبقاتی**

صفحه ۲۴

**تبصره مختصری بر سند
«پاسخی به چرندنامه سازمان انقلابی افغانستان»**

صفحه ۶۳

SHOLAJAWID2@HOTMAIL.COM
WWW.SHOLAJAWID.ORG



قیمت داخل کشور ۲۰ افغانی
قیمت خارج از کشور ۲ دالر

<http://www.facebook.com/896077590481875>